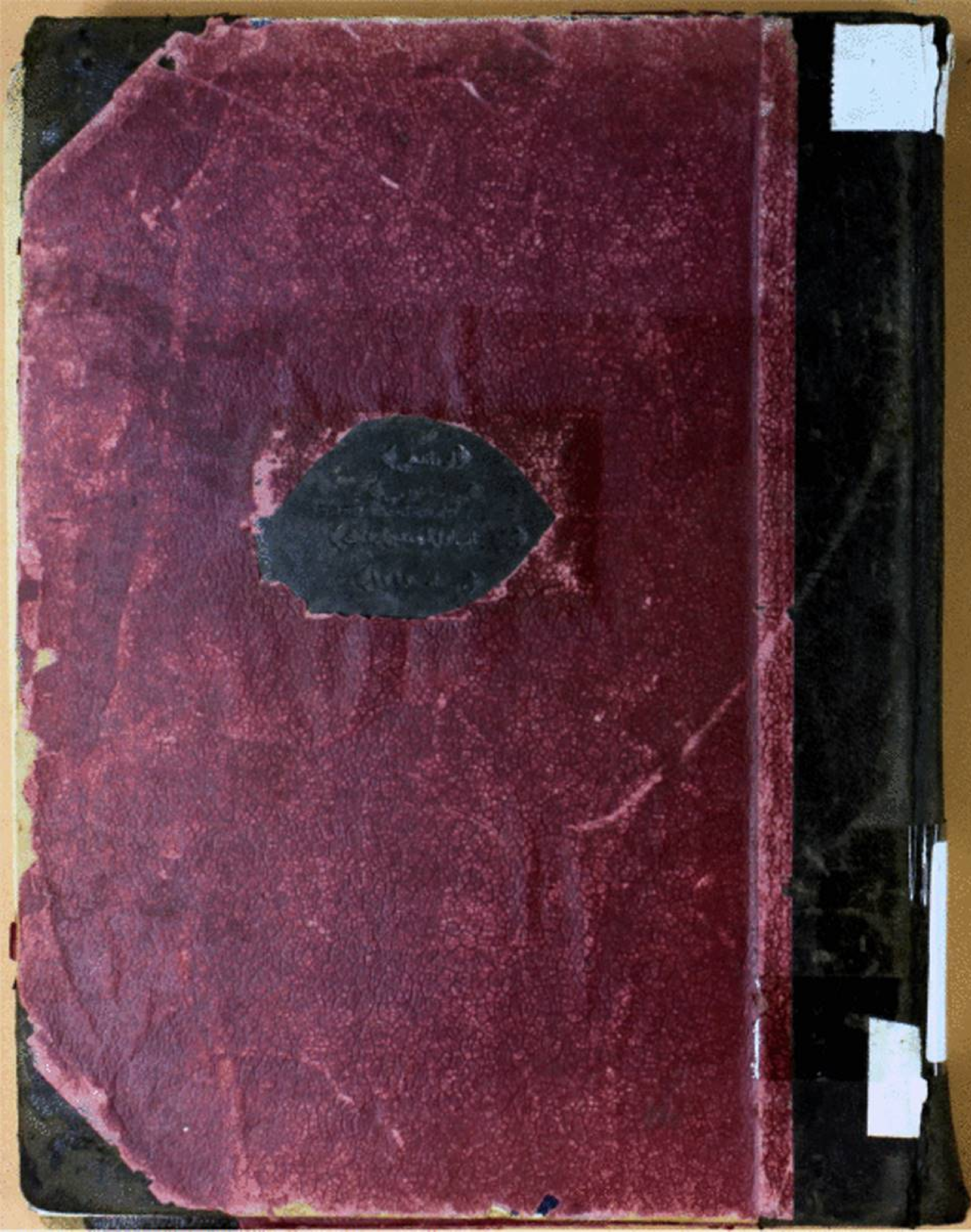
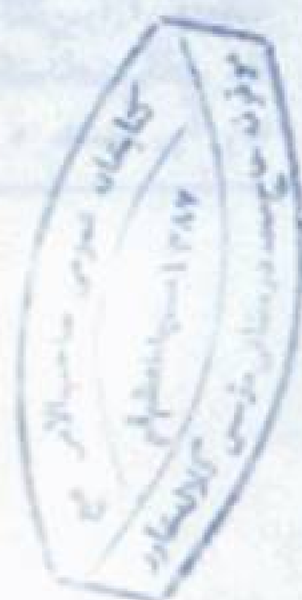


فرماندهي سپهبد فردوسي

تالیف نایب اول احمد خان بهارمست صاحب منصب
لشکر دوم گارد پیاده، ساخلو مرکز



طهران، مهرماه ۱۳۱۳

فهرست مندرجات

دراین کتاب قسمتهای مهم شاهنامه با نظامنامه های مصوبه فعلی قشون شاهنشاهی وبعضی ازکتب جنگی امروز مخصوصا تاکتیک (شیوهٔ کارزار) به ترتیبی که مختصرا درفهرست ذیل درج گردید مطابقت داده شده است :



باب دوم ـ خواص صنوف

باب سوم ـ وظائف فرماندهي

باب چهارم ـ اصول جنگ

بگفتند پیش شریکا یک مهان
سخنهای شاهان وکشت جهان
چو بشنید از ایشان سپهبد سخن
یکی نامور نامه افکند بن
چنین یادگاری شد اندر جهان
براو آفرین از کهان و مهان

فرماندهی سپهبد

فردوسی

مقدمه

این نابغه بزرگی که مختصر تعمق در آثار ترکا نیست عالمی را از عظمت وجود خود متحیر و مبهوت سازد پس از هزار وپنج سال تولد شاید اولین دفعه ایست که بنام او یاد شایسته ای شده و پیروی کیفیت وجود و آثار شاهکارهاتی می شود ولی اینها کافی نیست و گذشته از آنکه بایستی همه ساله این جشن و شادمانی بیاد پیدایش این گوهر بزرگ ایرانیت تجدید گردد فرض ومتحتم است که به وسائل مختلفه از کوچک الی بزرگترین افراد را در هر اقلیم و منطقه که باشند به کیفیت وجود واهمیت او آگاه ساخته از نتایج تحقیقات بی انتها بیشتر همه را بهره مند ساخت .

تصور میرود برای ارواح بزرگ هیچ یک از تقدیراتیکه مادتا بعمل نیایند قادر نباشد کمترین شعف وخوشنودی را به آنها ارزانی دارد قبل از آنکه اساس وبنیان مقصود واقعی آنها آشکار شده وبه حقیقت آن پی برده شود وعدم آشنائی به چگونگی حقیقت آنها کافی است که تمام اقدامات ملیای را که به خیال خود قدردانی میکنند باطل سازد .

با شرح این بیان وبا کمال تاسف تا چهار رم ادعا کنم تاکنون کسی دین واقعی وحقیقی را نسبت به این مرد تاریخی ادا ننموده وهنوز اورا به مقامات بسیار

بسیار کوچکتری از آنچه که هست معرفی میکنند بطوریکه تاکنون هر وقت کسانی خواسته اند تقدیراتی از او بکنند گفته اند ((فردوسی شاعر بزرگی بوده)) یا ((حکیم دانشمندی بوده)) ویا بالاخره به بیان این نکته (زبان فارسی را احیا کرده است) قناعت نموده واساساً به روی بزرگترین صفت او هیچ بحثی نکرده اند درصورتیکه اصولاً شاعری وحکمت وسخن وری واحیای زبان فارسی جزو کوچکترین خواص وصفات وخدمات این مرد فاضل بوده واینها در مقابل دریای بی پایان صنعت فرماندهی او به منزله قطره بیش نبوده وبهیچ وجه قابل بیان نیست .

با این ترتیب اگر به روی این خاصیت فردوسی بحث بشود طبیعتاً سایر خصال او به خودی خود اثبات بود زیرا بر محققین پوشیده نیست که صفات فرماندهی نظامی اساساً فوق جمیع خصال ممکنه بوده وبه مصداق اینکه : گر که صد آید نود هم پیش ماست) اگر حقیقتاً این خاصیت خدا داد در وجودی موجود باشد جا خواهد داشت که جمیع خصال ممتازه ادعا شده وهیچ احتیاجی به ذکر سایر خصال که ناچار دون آن محسوب هستند نباشد زیرا فرماندهی : یعنی اعمال قدرت ونفوذ معنوی بر اشخاص که این خود مستلزم آنست که از هر نعمتی از دانش وخرد بهره در دست باشد تا بتوان به آن ادعا پرداخت وبروی این خاصیت چنین بحث شده است که : استعداد فرماندهی یک بخشش طبیعی وما در زاد است که کم وبیش در وجود اشخاص به ودیعه گذارده شده است .

چنانکه خود فردوسی هم فرموده :

تهمتن چنین گفت کین زور وفر — یکی خلعتی باشد از دادگر
خرد مرد را خلعت ایزدیست — سزاوار خلعت نگه کن که کیست
شما سربسر بهره دارید ازاین — نه جای گله است از جهان آفرین

منتها از راه پافشاری ومداومت وتربیت ممکن است این بخشش طبیعی را نمو داد بعلاوه توضیحاً هم گفته شده که : صناعت فرماندهی را مانند تاریخ و جغرافیا یا ریاضیات از روی کتاب نمی توان آموخت .

خوشبختانه در نتیجه مطالعاتیکه مدت مدیدی است بر روی آثار این مرد عظیم الشان بعمل آورده ام بنا به سعادت ویاری خداوندی این نکته را دریافته ام که حضرت فردوسی طوسی از نعمت خلعت فرماندهی نظامی به نحو اکمل بهره مند بوده بحدی که می توان اورا بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا نامید ونظر باینکه از لحاظ درک این مطلب بطور مطلق خود را ملهم دیده ام با کمال صراحت ادعا می نمایم که بر روی وجود فردوسی جا دارد که عموم افتخار نمایند زیرا بصورت عمومی در این مکان موقت ظهور نموده وبه نور وجود خویش دنیا را منور ساخته است والبته طبقات نظامی بخصوص حق دارند بیشتر به وجود او مباهات کنند زیرا ذاتاً نظامی آفریده شده وعملاً هم وظیفه بزرگترین فرماندهان نظامی را بانجام رسانیده است به یقین است اهالی ومخصوصاً نظامیان این سرزمین (یعنی ایران) می توانند بیش از سایرین بر خود ببالند زیرا این خورشید تابناک -

جهان آرا از افق این سرزمین طلوع نموده است .

اکنون با شرح فوق به ذکر دلائل کافی که در اثر مطالعه عمیق برروی آثار همان بزرگوار برایم دستگیر شده، است پرداخته ادعای خود را که :

فردوسی بزرگترین فرماندهان طلیعه‌دار نظامی دنیاست اثبات میکنم

دلیل اول :

تا بحال کدام یک از فرماندهان بزرگ را نشان میدهید که با این قدامت (در حدود هزار سال) این همه دستورات جامع و دقیق جنگی داده باشد که هنوز هم آن دستورات بحکم پابرجا - دقیق و قابل اجرا و تنها وسیله موفقیت در جنگ باشد ؟

((پس از ذکر دلائل دستورات جنگی او بیان و پیروی آنها بحث خواهد شد))

دلیل دوم :

کدام یک از بزرگترین فرماندهان نظامی دنیا برای بیان قوانین ثابته و مسلمه جنگ اینهمه داستانهای شیرین را ابداع یا جمع‌آوری نموده و به بهترین وسائلی که ذوق عالی و دانی برای قبول و فهم آن حاضر باشد یعنی به بیان شعر در ضمن آن افسانه ها و داستانهای شیرین اصول و قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده اند ؟

دلیل سوم :

کدام فرمانده نظامی مثل فردوسی توانسته است بدون کوچکترین ادعائی در عصر گرز

و شمشیر و تیر و کمان قواعدی برای جنگ ابداع و بیان نماید که در قرن توپ و تفنگ و گاز خفه کننده، و زره پوش هم قابل اجرا و وسیله نیل به فتح باشد ؟

دلیل چهارم :

بالاخره کدام فرمانده لایقی جز فردوسی توانسته در عصر و حضور خود بر زیردستان و مریدین مستقیم تابع تا این حد تسلط روحی داشته باشد که آنها را تا این درجه روح شهامت و از خود گذشتگی داده به فداکاری در طریق :

شاه پرستی   آب و خاک   شرافت و ناموس دوستی

تشویق و تحریک نماید ؟

فردوسی با کمال صراحت و سادگی قوانین ابدی جنگ را تعلیم داده، و کسانیکه توفیق داشته و از آنها استفاده نموده اند توانسته اند نبردهای بزرگی را با وسائل مختصر و فقط در سایه همین دستورات و رعایت همین قواعد با موفقیت انجام داده، و عده هائی را از دشمن که از جهت وسائل چندین برابر خود بوده اند معدوم نمایند .

بهترین شاهد جنگ هائیست که عشایر ما در جنگهای خارجی (موقع جنگ عمومی و غیره) برعلیه قوای منظم خارجی بعمل آورده و بر آنها با وسائل ناقص خود همه جا فاتح بوده اند از آن جمله زد و خورد هائیست که در موقع جنگ عمومی عشایر ما با قوای

منظم اروپائي بعمل آورده وبا آنكه از هر جهت قواى مقابلشان بر انها تفوق داشته اند (چه از لحاظ تعليمات وتشكيلات منظم وبرقرارى مراتب مختلفه فرماندهي وچه از جهت سلاح ناريه مختلفه ((توپ ومسلسل وعرابه جنگي وطياره وغيره)) وچه از نقطه نظر داشتن انضباط سخت ومحكم وماموريت صريح نظامي) معهذا غالبا در جنگ با همين عشايرى كه جز تفنگ كهنه وچند فشنگ اسلحهٔ نداشته وبه هيچ وجه داراى يك تشكيلات منظم ومرتب حسابي نبوده اند غالبا مغلوب وبالاخره هم معدوم گرديدند .

چه نظامنامه جز شاهنامهٔ فردوسي در دست اين عشاير بود كه قواعد جنگ را به انها آموخته در حين محاربه باحسن طريق ووجوه هدايت وادارشان نمايد ؟

ازكجا معلوم است كه اصول وقواعدى كه بنام بُناپارت ،، ملتكه ،، فردريك و شارل دوازدهم وساير فرماندهان نظامي دنيا معروف ودر افواه متداول گرديده است تمام اين فرماندهان از شاهنامهٔ فردوسي اقتباس ننموده باشند .

قدمت تاريخي كافي است كه صراحتاً ادعا شود بدون هيچ گونه شك وريبي اين قوانين از شاهنامه اقتباس شده وباعث معروفيت كامل حضرات گرديده است .

البته منكران هم نميشود شد كه اشخاص مذكوره آدم هاى مستعدى بوده اند كه توانسته اند از آن استفاده نموده وبدون انكه كسي ملتفت شود افكار بزرگ جنگي را زائيده فكر خويش معرفي كنند مُنتها اَسلاف بيچاره وجاهل ما از فرط بدبختي وخمودتي كه از مصائب وارده بر اثر هجوم قبائل مختلفه بر انها وارد شده بود اصولاً متوجه به درك اين نكات نبوده اند .

بهرحال اينك كه : بر اثر طلوع كوكب شاهنشاه مُعَظم ما اعليحضرت اقدس پهلوى ارواحنا فداه ستارهٔ سعادت مملكت درخشان ويكايك حقوق پايمال شده تدريجا بدست آمده واز آن جمله به موجب تَوَجّه وامر مطاع مخصوص ذات اقدس ملوكانه ارواحنا فداه آثار زنده كننده ملت ايران را پس از نه قرن واندى از زواياى فراموشي خارج واقدامات شايستهٔ درخور مقام آن وجود درحدود وسائل موجود بعمل مياورند كه همين تكميل شناسائي وحس تقدير ملي نسبت به اين گوهر عاليقدر كه به موجب امر اقدس همايون اعلي صورت يافته است خود دريچه زندگاني نويني را براى عظمت وشوكت ديرينه ملت باستاني باز خواهد نمود جا دارد كه ما هم به امتثال امر وپيروى از منظور مقدس شاهنشاه عظيم الشان ومحبوب خود درحدود امكان تقدير لازمه را ابراز واز اين به بعد دربيانات وكتب مخصوصاً در نظامنامه ها وتعليمات نظامي به عوض گفتار خارجياني كه از منابع ديرينه خود مان اقتباس نموده اند در مورد تعليم مسائل زندگي مخصوصاً در تاييد نكات تعليميه حربي وبخصوص در قسمت وظائف فرماندهان در صلح وجنگ از آثار بزرگترين فرماندهان نظامي يعني شادروان فردوسي طوسي شاهد وگواه بياوريم .

براى انكه زحمت حضرات محترم كم شده وپيشنهاد خود را قابل عمل نموده باشم اشعارى كه اولاً نظامي بودن فردوسي را مُعَرّف باشد بيان وبعداً اشعارى كه صراحتاً ميرساند غَرَض فردوسي از تدوين شاهنامه علاوه بر نمايش عظمت ايران باستاني واحياى ملت اين

قسم نوشتن نظامنامه و بیان قواعد جنگی بوده است توضیح داده سپس اشعاری را که شامل قواعد و فنون جنگی است مشروحاً تشریح می نمائیم .

۱ – جنگجوئی فردوسی

فردوسی در سن سی سالگی در خدمت نظامی بوده و بدون شك یکی از شمشیرزنهای قابل آن عصر بوده است چنانکه در موقعی که از پیری خود شکایت میکند می فرماید :

بسر از پیری شد کوهسار سیاه همی لشکر از شاه بیند گناه

۱ – مقصود از سپید شدن موهای سر است و بدون جهت اعضای بدن سستی را از پادشاه وجود میدانند در صورتیکه پیری باعث آن شده است .

گراینده[1] ، دو تیزپای نوند[2] همان شست بدخواه کرد نر ببند

مقصود سن شصت سالگی است که اسب تند رو تیز را که آهنگ دویدن داشته (یعنی خودش) بند نموده است .

سراینده[3] ، ز آواز برگشت سیر همی لحن بلبل هم آوای شیر

غرض خودش است که با فصاحت تمام غرش پهلوانی میکند .

چو بر داشتم جام پنجاه و هشت نگیرم بجز یاد تابوت و دشت

اثرات پیری را معرفی میکند .

۱ – آهنگ کننده ۲ – اسب تیزرو ۳ – خواننده ، وگوینده

دریغ آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برنده پارسی

که از طراوت و تازگی سی سالگی خود تأسف خورده ضمناً یاد از تیغ برنده آن عهد میکند .

نگردد همی گرد نسرین[1] تذرو[2] گل نارگون خواهد و شاخ سرو

بعلاوه چگونه ممکن است کسی که خدمت نظام را مفصلاً طی نکرده یا در جنگهای متعدد حضور نداشته بتواند از عهده نقاشی اوضاع و احوال میدان محاربه و حتی نبردهای بزرگ اعم از قشون کشیها یا صف‌آرائیهای لازمه در زمین و زمان مختلف و در مقابل دشمنهای متعدد بدین قسم و با این دقت برآید کسانیکه فرماندهی از یک جوقه به بالا را عملاً بعهده گرفته باشند بسهولت حقیقت این مطلب را درک خواهند کرد که ممکن نیست در نتیجه یک عمر مطالعه فقط و بدون عمل بعنوان فرمانده نظامی شد ولو هر قدر هم استعداد خداداد موجود باشد .

۲ – سوارکاری فردوسی

فردوسی قطعاً در جوانی خود سواری را چنانکه جزو عادات و ورزشهای اصلی ایرانیان بوده و بعلاوه برای صاحب منصب نظامی دانستن آن واجب و لازمست میدانسته و یقیناً هم علاقه مفرطی به سواری داشته است چنانکه باز در قسمت دیگری از شکوه های پیری بفرماید .

(۱) گلی است که رنگ آن سفید است و مقصود فردوسی در اینجا از سر شعر پیری میباشد

(۲) مرغی است

چنین سال بگذاشتم شست و پنج — به درویشی و زندگانی و رنج
چو پنج از بر سال شستم گذشت — بدان سان که باد بهاری بدشت
من از شست و شش سست گشتم چو مست — بجای عنانم عصا شد بدست

همان جا نیشی عصا بر عنان بهترین گواه شرح فوق است .

و باز در اینجا ای همان قسمت شکوه از پیری که به یاد تیغ برنده سی سالگی خود افتاده فرموده :

بگویم کنون بزم و کین خواستن — همان رزم و لشکر آراستن
کسی را که سال از به دو سی(۱) رسید — امید از جهان تر بباید برید
چو آمد به نزدیک سر تیغ شست — مده می که از سال شد مرد مست
بجای عنانم عصا داد سال — پراگنده شد مال و برگشت حال

که باز این شعر کاملا علاقه و سوار کاری فردوسی را که شایسته و یکی از اعمال لازمه فرماندهان نظامی است (حتی در این عصر) معرّف بوده، و فردوسی تأسفات خود را از ضعف پیری که او را عصاگیر و محروم از سواری نموده است ابراز میدارد .

۳ ـ نظامنامه نویسی فردوسی

آنچه که استنباط میشود مهمترین مقاصد فردوسی از نظم شاهنامه علاوه بر احیای ملیّت و عظمت کشور باستانی ایران تهیه یک دستور جامع و مفصّلی برای تعلیم و بیان اصول و قواعد جنگ و آموختن طریقه غلبه بر دشمن و در آغوش گرفتن ملکه موفقیت بوده است چنانکه اولاً در موقعی که از آسمان گله نموده، و بعد به ستایش سلطان

۱ ـ شست

محمود می پردازد در ضمن آن میفرماید :

نگه کن که این نامه تا جاودان — درفشی(۱) شود بر سر بخردان(۲)
از این نامه شاه دشمن گداز — که باشی همه ساله بر تخت ناز

و ثانیاً در موقعی که به هجو سلطان محمود پرداخته صراحتاً فرموده است .

به سی سال اندر سرای سپنج(۳) — چنین رنج بردم به امید گنج
ز ابیات غرّا دو ره سی هزار — مر آن جمله در شیوهٔ کارزار(۴)
ز شمشیر و تیر و کمان و کمند — ز گوپال(۵) و از تیغهای بلند
ز برگستوان(۶) و ز خفتان(۷) و خود — ز صحرا و دریا و از خشک رود
ز گرگ و ز شیر و ز پیل و پلنگ — ز عفریت و از اژدها و نهنگ
ز نیرنگ غول و ز جادوی دیو — که ایشان به گردون رسیده غریو
ز مردان نامی به روز مصاف — ز گردان جنگی که رزم و لاف

در این ابیات بخصوص لغت نظامنامه و تاکتیک کلمه شیوهٔ کارزار گفته بطوریکه شرح داده است سلاح و وسائل مختلفه دفاعی و تعرّضی آن موقع را مورد مطالعه قرار داده بعلاوه فنون مختلفه حربی را که در موقع جنگ و زد و خورد با انواع دشمن های مختلفه برّی و بحری و هوائی بنام گرگ و نهنگ و عفریت باید برد، شود بنام نیرنگ غول و جادوی دیو وغیره در اراضی مختلفه دشت و جنگل و کوه و صحرا و دریا وغیره مطالعه و پیروی آنها سخن رانده، و مخصوصا بر روی وظائف و طرز عمل فرماندهان بنام مردان نامی و گردان جنگی بحث نموده است .

(۱) بیرق (۲) بخرد مخفف با خرد است (۳) عاریه (۴) فن جنگ (۵) عمود گرز آهنین
(۶) زره اسب (۷) جامه که در زیر زره در جنگ می پوشند .

فردوسی بحدی ذاتاً سلحشور و دارای روحیه نظامی قوی بوده که وقتی میخواهد طبیعت را هم توصیف کند غالب تشبیهات او با کیفیات جنگی و لوازم و کشتی نظامی و تجسم دشمن صورت میگرفته چنانکه در ابتدای همان داستان رزم بیژن با گرازان که میخواهد تاریکی و ظلمت شب را وصف کند فرموده :

شبی چون شَبَه(۱) روی شسته بقیر — نه بهرام(۲) پیدا نه کیوان(۳) نه تیر(۴)
دگرگونه آرایشی کرد ماه — بسیچ(۵) گذر کرد بر پیشگاه(۶)
شده تیره اندر سرای درنگ — میان کرده باریک و دل کرده تنگ(۷)
ز تاجش سه بهره شده لاجورد — سپرده هوا را به زنگار و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ(۸) — یکی فرش افکنده چون پر زاغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر — تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
نمود ز هر سو بچشم اهرمن — چو مار سیه بازکرده دهن
هر آنگه که برزد یکی باد سرد — چو زنگی برانگیخت ز انگشت گرد
چنان گشت باغ و لب جویبار — کجا موج(۹) خیزد ز دریای قار(۱۰)
فرومانده گردون گردان بجای — شده سست خورشید را دست و پای
زمین زیر آن چادر قیرگون — تو گفتی شدستی بخواب اندرون
جهان را دل از خویشتن پر هراس — جرس(۱۱) برگرفته نگهبان(۱۲) پاس(۱۳)
نه آوای مرغ و نه هرای(۱۴) دد — زمانه زبان بسته از نیک و بد
نبد هیچ(۱۵) پیدا نشیب و فراز — دلم تنگ شد زان درنگ دراز

۱- نام سنگی است سیاه و براق ۲- ~~نام~~ ستاره مریخ ۳- زحل
۴- عطارد ۵- تهیه دیدن ۶- صدر مجلس و فرش اینجا گویند ۷- زنگ
۸- مرغزار ۹- حمایل یکه ۱۰- ۱۱- زنگ ۱۲- کشیک ۱۳- ۱/۸ شبانه‌روز
۱۴- نعره ۱۵- بیم

بنا بشرح مراتب مذکوره شکی نیست که فردوسی بزرگترین فرماندهان نظامی دنیاست که در هزار سال قبل ظهور نموده ، چرا برای بیان قوانین ابدی جنگ - و قواعدی که با وسائل آن روز در محاربات قابل اعمال بوده ، متوسل به نظم داستانهائی گشته است که گاهی از زبان پادشاهان و پهلوانان ((جمشید - انوشیروان و کیخسرو - افراسیاب یا رستم - گیو و گودرز و بیژن و پیران وغیره)) و زمانی از طرف مؤبدان و کارآگهان و بعضی اوقات با بیان عمل حیوانات یک مجموعه کاملی از نظامنامه های لازمه که برای اداره قشون در موقع صلح و اداره و هدایت نبرد - های بزرگ عده ها لازم بوده ایجاد و هر نوع مذاکرات و نکات لازمه دقیق و ظریف حربی را با لسان شیرین و بیان فصیحی برای مردان جنگ تهیه و تدوین نموده و بدون آنکه کوچکترین توقعی یا اِدعا یا تَفَاخُری نموده باشد در کمال سادگی در دسترس عموم قرار داده است .

ابداً هم دور نیست که استادان جنگی که بعد از او بدنیا آمده ، و شهرت هائی برای خود تحصیل نموده اند (بنام آنکه اصول و قواعدی بر روی فنون جنگی بنام خود باقی گذارده اند) از شاهنامه استفاده و اقتباس نموده باشند . بنابراین جا دارد که اهالی این سرزمین تا موقعی که اصول و قوانین ابدی جنگ در دنیا دارای قیمتی هستند (یعنی تا ابد) بر روی وجود فردوسی خود را مفتخر شناخته و شهرت فرماندهان معروفی را که بعد از قرن دهم میلادی (یا چهارم هجری) بوجود آمده اند چون افکار و استعداد او خدا داد - این فرماندهان ابقید رنظامی یعنی خداوند جنگ فردوسی طوسی

پیدا نشد .

بر هر ایرانی واجب است که از این اشعار مُنتخب که چون گوهر گرانبهائی در هریک از لحظات زندگی بهترین مایه افتخار و رهنما جهت هر کس میتواند واقع شود چند هزار بیت محفوظ داشته و در مبارزات حیاتی به آن وسیله خویشتن را رهبری نماید . مخصوصاً از لحاظ حَمیّت و تعَصُّب ملی بسی مورد خواهد بود که در موقع بیان شاهد و گواه ، در تائید ادعا ئیکه مربوط به نکات جنگی می باشد از گفتار سرداران سایر قطعات دنیا مانند ناپلئون وغیره شاهد آورده شود آنهم در موقعیکه صریح و محکم و با عیار قند بهتر از آن گفتار خودی در دست آمده باشد و برای اینکه پیش از این حضرات محترم را به انتظار بیان اهمیت و آشنا و عظیم این مرد بزرگ جنگ نگذارم بشرح و توضیح یکایک اصول و قوانین جنگی که در شاهنامه با نها اشاره شده است میپردازم .

باب اول

اساس قوای روحی

فصل اول

شاه پرستی

بند اول نظامنامه فصلی پیاده نظام ما و ابتدای درس (شیوه کارزار) تاکتیک (۱) اساس قوای روحی نظامی را در ایجاد و نُمّو احساسات شاه پرستی – علاقه و ایمان به عظمت ایران – دفاع از شئون و استقلال ایرانیت و همچنین حس اعتماد به رؤسا و همقطاران و بالاخره اتکاء فرد فرد نظامیان به ارزش قدرت سلحشوری خویش دانسته و پایداری این قوه را بوسیله روح انضباط راهنمائی می نماید .

فردوسی در شاهنامه به تمام این مسائل اهمیت فوق العاده داده بحدی که اولاً برای نُمّو احساسات شاه پرستی مقام شاه را با پیغمبر برابر دانسته وحتی مبالغه نموده و از گفتار زردشت پیغمبر پارسی که در زَند وَاَوِستا مندرج است شاهد نقل نموده که : اگر کسی از فرمان کردگار سرپیچی کند باید او را تا یکسال پند داد و اگر نتیجه نگرفت به فرمان شاه خونش را ریخت ولی اگر نسبت به شاه – کسی بد گمان شد بایستی بلا تأمل او را کشت چنانکه فرموده است :

چنان دان که شاهی و پیغمبری   دو گوهر بود در یک انگشتری

از این دو یکی را همی بشکنی   روان و خرد را به پا افکنی

---

(۱) از این به بعد هرجا کلمه تاکتیک مورد لزوم پیدا نماید شیوه کارزار اصطلاح خواهد شد

نشاید گزین کم کند یا فزون — که زرتشت گوید به زند اندرون (۱)
که هر کس که برگردد از دین پاک — ز یزدان ندارد به دل ترس و باک
بسالی همی بایدش داد پند — چو پندش نباشد ورا سودمند
ببایدش کشتن به فرمان شاه — فکندن تن پرگناهش براه
چو بر شاه گیتی شود بدگمان — ببایدش کشتن هم اندر زمان

وباز مقصود را در جای دیگر تکراراً بدین نحو بیان میکند .

ولیکن یکی داستانست نغز — اگر بشنود مرد پاکمغز
که زرتشت گوید به استا و زند (۲) — که هرکس که از کردگار بتابد
به پیچد به یکسال پندش دهید — همان مایه سودمندش دهید
پس از سال گر او نیاید براه — بکشیدش به خنجر بفرمان شاه
چو بر دادگر شاه دشمن شود — سرش زود باید که بی تن بود

گذشته از این اشعار کراراً در قسمتهای مختلفه شاهنامه گریز زده و شاه پرستی را تبلیغ ومهر به شاه را بر مهر فرزند ترجیح داده و تنها وسیله استغنای از بی نیازی معرفی نموده و برای پرستش شاه هیچ حدی تعیین نمیکند چنانکه فرموده است :

چنان دان که آرام گیتی است شاه — چو نیکی کنی او دهد پایگاه
تو مهر کند فرزند را جای او — چو جان دار مهر دل آرای او
بشهری که هست اندرو مهر شاه — نباید نهاد اندران بوم راه
جهان را دل از شاه خندان بود — که بر چهر او فر یزدان بود
ز مهرش جهان را بود ارج (۲) و فر (۳) — ز خشمش بجوشد بشن در جگر
به نیک و بد شاه خورسند باش — پرستنده و پاکرو خردمند باش
پرستنده باش و ستاینده باش — بکار پرستش فزاینده باش

وباز در اشعار دیگری دشمن پادشاه را اهریمن و سزاوار سخت ترین عقوبات میداند .

---

(۱) و (۲) کتاب مقدس زرتشتیان . (۲) قدر و منزلت (۳) فر و شوکت

چو شاه از تو خشنود شد راستی است — و زو سر به پیچی در کاستی است
از اهریمن است آنکه زو شاد نیست — دل و مغزش از دانش آباد نیست
هر آنکس که او دشمن پادشاست — بکام نهنگش سپاری رواست
هر آنکس که پیچد سر از شاه خویش — به پرخاشش گم کند راه خویش
چه هر کس که بر پادشه دشمن است — نه مردم نژاد است اهریمن است

وهمانطور که ماده ۲۰۵ قانون محاکمات نظامی تعیین کرده فردوسی هم در حوالی هزار سال قبل مجازات سوء قصد کننده به حیات شاه را اعدام معین فرموده است و می فرماید :

چنان دان که ریزند خون شاه — جز آتش نبینند بفرجام گاه

بدون تردید ممکن نیست یک ماده از قانون محاکمات نظامی را بهتر و ساده و سهل تر از این یک بیت پشتوان فرا گرفت اعم از اینکه یک نفر بی سواد یا تحصیل کرده چندین ساله واساساً فردوسی هر یک از نکات تعلیمیه خود را استدلال نموده و یاد کرد دلیل و برهان انجامش را میخواهد چنانکه در همین مسئله تبلیغ شاه پرستی می فرماید :

چنین گفت کز خسرو دادگر — نه پیچید باید باندیشه سر
که او چون شبانست و ما گوسپند — وگر ما زمین او سپهر بلند
نشاید گذشتن ز پیمان اوی — نه پیچیدن از راه و فرمان اوی
هر آنکس که خشنودی شاه جست — زمین را به خون دلیران بشست
بفرمان شاهان نباید درنگ — نباید که باشد دل شاه تنگ
بنادیش باید که باشیم شاد — چو داد زمانه بخواهیم داد

که مفاد سه بیت اخیر در قسمت اول ماده ۲ نظامنامه داخله فعلی درج شده است :

قسمت اول ماده ۲ نظامنامه داخله — افراد قشون باید در ایفای سوگندی که برای خدمت گذاری بدولت و مملکت متبوعه خود یاد کرده اند تا آخرین نفس پایداری و جانفشانی نمایند پادشاه و وطن خود را عزیز و مقدس بشمرده و از هیچگونه جان بازی و فدا کاری نسبت

به آنان مضایقه ننمایند ــ صدق و شجاعت و ثبات قدم را همواره شعار خود ساخته و در مقابل احکام رؤسای مافوق مطیع صرف و فرمانبردار محض باشند .

بعلاوه فردوسی طریقه عظمی شاه پرستی و اصولاً قواعد و مراسم شرفیابی و خدمت در حضور شاه را دقیقاً بیان نموده ، کلیهٔ وظایف احتمالی را پیش‌بینی و دستور داده چنانکه فرموده است :

چو از نعمتش بهره یابی بکوش — که داری همیشه به فرمانش گوش
هنرها شکسته اند رجهان — همی راز او داشت اندر نهان

که در اینجا حفظ اسرار را مخصوصاً توصیه میکند .

چو نزدیک دارد مشو پیش منش — وگر دور گردی مکن سرزنش
مشو با گرامیتر کردن دلیر — گر آتش بترسد دل شیره شیر
پرستنده گر یابد از شاه رنج — نگه کن که با رنج نامست و گنج
بفرمان شاه آنکه سستی کند — همی از تن خویش مستی کند
اگر کوه فرمانش گیرد سبک — دلش خیره خوانیم و مغزش تنک
همه بد ز شاه است و نیکو ز شاه — کزویند و چاه است و زو تاج و گاه
ز گیتی تو خشنودی شاه جوی — مشو پیش تخت ار کرتازه روی
چو خشم آورد شاه پوزش گزین — همی خوان به پیش اندر او داد آفرین
جهان را دل از شاه خندان بود — که بر چهر او فر یزدان بود
سر تاجور فر یزدان بود — خرد مند از او شاد و خندان بود
کسی را که شاه جهان خوار کرد — بماند همیشه روانش به درد
همان در جهان ارجمند آن بود — که با او لب شاه خندان بود

ثانیاً برای تهییج علاقه و ایمان به عظمت و استقلال ایران میفرماید .

چو ایران نباشد تن من مباد — بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

که حقیقتاً در این یک بیت از آنچه که لازمست فروگذار نکرده ، ومحتاج به هیچ توضیح دیگری نیست .

ثالثاً برای حس اعتماد به رؤساء وهمقطاران ایرانی و بالاخره اتکاء فرد فرد نظامیان ایران به قدرت سلحشوری خویش چنین فرموده است که :

هنر نزد ایرانیان است و بس — ندارند شیر ژیان را بکس
همه یکدلانند یزدان شناس — بگیتی ندارند از کس هراس

بعلاوه ضمن هزار بیتی که از گشتاسب دقیقی در شاهنامه درج است در مراسله جوابیه گشتاسب به ارجاسب سپاهیان ایران را گشتاسب چنین توصیف میکند .

بیاریم گردان هزاران هزار — همه کاردیده ، همه نامدار
همه ایرجی زاده ، پهلوی — نه افراسیابی و نه پیغوی[1]
همه شاه چهر و همه ماه روی — همه راست بالا همه راستگوی
همه از در پادشاهی و گاه — همه از در گنج و تاج و سپاه
همه نیزه داران شمشیر زن — همه لشکر آرای و لشکر شکن
همه نیزه بر دست و باره[2] بزین — نبشته همه نام من بر نگین
همه دین پذیر و همه هوشیار — همه از در یاره[3] و گوشوار
چو دانند کم کوس[4] بر پیل بست — سُم اسب ایشان کند کوه پست
جهان شان نفرسود ، از رنج آز[5] — همه شیرگیر و همه رزم ساز
چو جوشن[6] بپوشند روز نبرد — ز چرخ برین بگذرانند گرد
بزین اندرون گشته چون کوه سخت — سر کوه از ایشان شده لخت لخت
از ایشان دو گرد گزیده سوار — زریر سپهدار و اسفندیار
چو ایشان بپوشند از آهن قبای — بخورشید و ماه اندر آرند پای
چو بر گردن آرند کینه گرز — همی تابد از فرشان فر و برز[7]
چو ایشان بایستند پیش سپاه — ترا کرد باید بایشان نگاه .

لاجیات است و زینده گرامی [illegible] نیز به ۱۵۱۲ [illegible] از [illegible]

~~[illegible]~~ ۲- اسب ۳- [illegible] طوق ۴- [illegible] ۵- [illegible] ۶- [illegible]
[illegible]
۷- [illegible]

بخورشید مانند با تاج و تخت — همی تابد از فرشان فروبخت
جهنم گوا نشد اسپهبدان — گزیده پسندیده ام موبدان
توجیحون مپندار زهرگز بجنگ — که من برگشایم درگنج خشک
اگر تا به تیغم به جیحون رسد — وگر باد گرزم به هامون رسد
بهامون درون پیل گریان شود — به جیحون درون آب بریان شود
بروز نبرد ار بخواهد خدای — برزم اندر آرم سر شهریاری

وبالاخره برای بیان اهمیت انضباط با زشکاری شاه ، رامثال زده که عقابی را در شکار گرفته است وشاه ، فورا امر به اعدامش داده ، است بدین ترتیب که :

چنین گفت با زنوای شهریار — عقابی گرفته است روز شکار
چنین گفت کورا بکوبید پشت — که با مهتر خود چرا شد درشت
بیاچرا ورا زد ازبلند — بدان تا بد وبا زگردد گزند
که تا کهتران نیز در کارزار — فزونی نجویند بر شهریار

فصل دوم ـ حس وطن پرستی

بند (۲) نظامنامه پهاد ، تعلیم حس وطن پرستی و طریقه رشد و نمو آنرا بوسیله تذکرات وقایع برجسته تاریخی مملکت معرفی میکند .

فردوسی برای این منظور هزاران داستان بنظم آورده که خصوصا میهن ومعرف عظمت دیرینه مملکت ومحرک ستایش وپرستش این آب وخاک میشود که اگر بخواهیم انها را بیان کنیم بایستی تمام شاهنامه عینا نقل شود منجمله دریک قسمت کوچکی تهییج وتبلیغ وطن پرستی را با استدلال بطریق ذیل بیان نموده ، برای حفظ وطن کشته شدن را بر زندگی ترجیح داده است .

نگه کن بدین لشکر نامدار — جوانان شایسته کارزار
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش — زن وکودک وخورد پیوند خویش
همه سر بسر تن بکشتن دهیم — ازان به که کشور به دشمن دهیم

وباز درجای دیگر فردوسی ازقول افراسیاب که میخواهد تسلی ازعده ، خود را برای اخرین مرحله تلاش خود درجنگ کند د ژبکار ببرد برای تحریک حسیات انها موضوع وطن ودوده را پیش کشیده به طریق ذیل میفرماید ـ

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش — همان ازپی گنج پیوند خویش
ببندید با یکدگر دامنا — ممانید بد خواه پیرامنا

---

۱ ـ وطن ۲ ـ کوچک ۳ ـ دشمن ۴ ـ گرد

فصل سوم حس اعتماد
ولزوم تعاون ومعاضدت

بند سوم نظامنامه پیاده بر روی حس اعتماد نسبت به ارزش روسا* واثرات آن بحث نموده در تاکتیک هم موضوع اعتماد به روسا* جزو اصول ثابته قرار داده شده فردوسی گذشته ازانکه کرارا این مسئله را ضمن داستانهائی که نقل نموده متذکر میگردد دریک بیت اهمیت انرا بطریق ذیل گوشزد فرموده است .

چو سالار شایسته باشد بجنگ   نترسد سپاه از دلاور نهنگ

وبالاخره درهمین بند سوم (۲) نظامنامه پیاده لزوم تعاون ومعاضدت را بین نظامیان تشریح میکند که ازان طریق حس اعتماد انها بیکدیگر تولید گردد فردوسی هم همین منظور را در دو بیت ذیل استدلال نموده وتذکر میدهد :

زدانا تو نشنیدی این داستان   که برگوید از گفته باستان
که گر دو برادر نهد پشت بپشت   تن کوه را خاک ماند بمشت

وبالاخره همانطوریکه گفته شده است تعاون واتحاد افراد درمیدان محاربه چندین برابر به ارزش جنگی آنها افزوده بلکه میتوان گفت اساسا این نکته اگر رعایت نشود کوچکترین موفقیتی نصیب ـ قسمتی نشده ودرحقیقت موقعی هریک ازصنوف یا قسمتها میتوانند ازاعمال خود ثمره را به فرماندهی تقدیم دارد که اساسا عمل انها بر روی تشریک مساعی قرار گرفته باشد ودراین خصوص هم (اهمیت ـ تعاون درموقع جنگ) فردوسی فرموده است :

چو درجنگ لشکر بود همگروه   چو دشت وچو هامون چو دریا وکوه
اگر یار باشند با هم بجنگ   از آزار روبه نترسد پلنگ

باب دوم
خواص صنوف ـ فصل اول
پیاده نظام

درقسمت اول تاکتیک عمومی پیاده نظام صنف اصلی قشون معرفی گردیده، وحصول نتیجه قطعی را که عبارت از تباه ومعدوم کردن دشمن باشد برعهده این صنف واگذار نموده، است فردوسی هم برروی این صنف بهمین نحو بیان مطلب کرده، است ازآنجمله میفرماید :

پیاده کند جنگ پیش سپاه   کند شیرمردان برایشان تباه
دلیران پیاده شدند آنزمان   سپرها گرفتند وتیر وکمان
برفتند با نیزه داران بهم   به پیش اندرون بیژن وگستهم
پیاده به آید که جوئیم جنگ   به کردار شیران بیازیم چنگ
پیاده بباید که جنگ آوریم   جهانی برخویش تنگ آوریم
پیاده برفتی زپیش وزپس   که اوبوده درجنگ فریاد رس

وبازدرجای دیگر عمل تعرض را بنام جنگ پلنگ مخصوص پیاده فرموده ومیفرماید :

نباشد مرا ننگ رفتن بجنگ   پیاده بسازیم جنگ پلنگ

وبالاخره درمحل دیگری موفقیت وغلبه ~~[illegible]~~ درجنگ را همانطورکه قبلا امر فرموده باز بوسیله جنگ پیاده امکان پذیر میفرماید :

پیاده مگر دست یابم بسراوی   به پیکار خون اندرآرم بجوی

---

(۱) یکی ازسرداران شجاع ایران که پسر گیو بوده، (۲) یکی ازسرداران ایران که پسر گژدهم بوده، (۳) مانند (۴) جنگ وجدل

در این شعر عمل احاطه واکتشافی را که برای دخول ان محل داشته وراهی نیافته اند بیان نموده است .

بد وساخت ازچهار سو منجنیق   بیامد ان پاره جاثلیق (۱)

تقسیم منجنیق را که نوعی از توپخانه انوقت بود ، درچهار سمت قلعه تشریح نموده ، ومشغول عمل شدن فرمانده ، ومشخص استعمال قسمت منجنیق را که همه جا بنام — جاثلیق (یعنی جیسوی کاتولیک) معرفی نموده ، بیان مینماید .

برآمد زهر سو دم رستخیز   ند بید ند جائی گذار وگریز

در این شعر شور وغوغائیکه براثر عمل منجنیق براهالی قلعه تولید گردیده ، توصیف شده که برای اهالی قلعه درمقابل عمل منجنیق محل توقف وقرار را باقی نگذارده بودند .

چو خورشید تابان زگنبد گذشت   شد آن باره دژ (۲) بکردار دشت

مطابق این شعر درحوالی غروب دیوار قلعه براثر فعالیت منجنیق ها با خاک یکسان شده سپس حرکت پیاده ، تمام وهجوم سواره نظام را که درآنوقت از سرعت ان غالبا دراین قبیل مواقع استفاده میشده ، وبعلاوه درموقع حمله خروش وعربده زیادی برای تخریب روحیه دشمن بعمل آورده اند تشریح میفرمایند .

خروش سواران وگرد سیاه   همان دود آتش برآمد زماه

وهمچنین درجای دیگری که اسکندر معروف به قلعه مستحکمی که دیوار آن بسیار ضخیم ودرآندلس (۳) بود ، برمیخورد بازاستعمال عراده ومنجنیق را وسیله فتح آن قرار میدهند .

---

(۱) جیسوی کاتولیک   (۲) قلعه   (۳) پارهٔ ازکشور اسپانیول

فصل دوم

توپخانه

درشیوه کارزار مینویسد توپخانه با قدرت آتش خود پیاده ، را دربدست آوردن تفوق آتش مساعدت وپشتیبانی میکند ومخصوصا توضیح میدهد که هرقدر مقاومت دشمن بیشتر — انتظار برود باید توپخانه بیشتری دراختیار آنقسمت گذاشت ودرجای دیگر مینویسد :

خراب کردن غایت مطلوب توپخانه است

فردوسی هم درموقعیکه تعرض به قلعه مستحکمی را تشریح میکند همه جا بنام عراده ، ومنجنیق توپخانه را دخالت داده ، وبا پشتیبانی آن سقوط مواضع مستحکمه را امکان پذیر مینماید .

چنانکه درقسمت حمله گشتاسب به روم دربرخورد بیک قلعه مستحکمیکه درشهر شوراب بود ، وبهیچ وجه برای دخول بآن راه نیافته است با استعمال منجنیق توانسته آنجارا سقوط داده ، قابل تسخیر سازد چنانکه گفته شده :

از ایران چو گشتاسب آمد بروم   گرفت اندر آن شهر شوراب بوم

برآورده دید سر در هوا   پر از مردم وساز وجنگ ونوا

مقصود از برآورده همان قلعهٔ است که فوق العاده مرتفع بود ، ودرآن مدافعین باوسائل وقواعد جنگی استقرار یافته اند .

زخارا پی افکنده در ژرف آب (۱)   کشیده سر باره اندر سحاب (۲)

---

(۱) عمیق وگود (۲) ابر [illegible]

یکی باره شاد بود فرتنا رنام | ابا لشکر و گنج و گسترده کام
یکی شارِستان(۱) داشت با ساز جنگ | سر باره(۲) اوند پیدی کلنگ(۳)

در این شعر اهمیت استحکام شهر را که با وسائل جنگی کافی و ارتفاع زیاد حفظ میشود بیان نموده است :

بسر آن باره دژ که شنی سوار | گرفتن ز لشکر مرآنرا حصار

مقصود ضخامت فوق العاده دیوار است که سوار میتوانسته از روی آن عبور کند .

سپهبد بفرمود تا جاثلیق | بیاورد ارابه(۴) و منجنیق(۵)
به یک هفته بِشُد حصار بلند | بشهر اندرون شد سپاه ارجمند

در جای دیگر که انوشیروان دژ سُقیلا(۶) را میخواسته تسخیر کند میفرماید :

بیامد ز عموریه(۷) تا حَلَب | جهان شد پر از بانگ شور و جَلَب(۸)
سواران ایران چو سیصد هزار | حَلَب را گرفتند یکسر حصار
سپاه اندرآمد ز هر سو بجنگ | نبد جنگیان را فراوان درنگ
بیاراست بر هر سوئی منجنیق | ز گردان روم آنکه بد جاثلیق
حصار سُقیلا بپرداختند | کز آن سو همی تاختن ساختند

---

(۱) شهرستان آباد (۲) دیوار (۳) مرغ بلند پروازیست (۴) توپخانه آنزمان بوده است که بقوه فنر قطعات وزینی را پرتاب مینموده است (۵) آلتی بوده که سنگهای وزین را پرتاب مینموده است (۶) نام قلعه ایست (۷) گویا سابقاً بنام عموریه بوده و بعد انگوریه شده ، و همان آنقره فعلی باشد (در ترکیه) (۸) فریاد و نوعی سازیست.

فصل سوم ــ سواره نظام

سواره نظام که در قشونهای قدیم صنف مهمی محسوب بوده و قسمت عمده عمل جنگ را بر عهده داشته است در اغلب قسمتهای شاهنامه استعمال آن نشان داده شده . مخصوصاً در مواقعی که سرعت عمل ایجاب میشده ، فردوسی بیشتر آنرا بکار میانداخته .

همینطور چنانکه در قسمت اول تاکتیک راجع به خواص سوار و استعمال آن بیروی موضوع بحث شد ، و غالباً در عمل تعاقبی و یا محاصره و احاطه جناحین دشمن یا حمله های بعقب سر دشمن را بر عهده این صنف وامیگذارد فردوسی هم غالباً در موقع تقسیم قوا و ذکر آرایش قوائی که بر علیه یکدیگر صف آرائی مینموده ، اند سوار را بیشتر در جناحین بمنظور احاطه دشمن و یا رَدِ احاطه ای که دشمن بخواهد بعمل آورد قرار میداده است که از آنجمله : اولاً ــ راجع به استعمال سوار برای تعاقب در جنگ قالینوس(۱) و انطاکیه(۲) که انوشیروان بر علیه فرفوریوس(۳) بعمل آورده میفرماید :

کسی تا جیحون لب آورده کَف | بفرمود تا برکشیدند صف
سپاهی همی بیامد به پیش سپاه | که شد بسته از گرد بر باد راه
شد ، تا مور لشکری انجمن | یلان(۴) سرافراز و شمشیر زن
همه جنگ را تنگ بسته میان | بزرگان و فرزانگان(۵) و مهان(۶)
بخون آب داده همه تیغ را | بدان تیغ ببرنده سر میغ(۷) را
سپه را نهشت پیشتر زان درنگ | که نخچیر(۸) گیرد ز بالا پلنگ

---

(۱) [illegible] (۲) شهریست در شامات (۳) یکی از سرداران رومی در زمان انوشیروان (۴) پهلوانان (۵) دانایان (۶) بزرگان (۷) ابر (۸) شکار

فردوسی برای آنکه کمی مدت توقف آن قشون و سرعت عملش را مجسم سازد مدت درنگ را باندازهٔ زمانی تشبیه نموده، که پلنگ از ارتفاعی برای پریدن و گرفتن شکار لازم دارد

ز هر سو ز رومی تلی کشته بود	وگر خسته از جنگ برگشته بود
بشد خسته(۱) از جنگ فرطوریوس	دریده، درفش و نگونسار کوس
سواران ایران بسان پلنگ	به آهو کجا(۲) غرمش(۳) آید بچنگ
بسر و بپایان در همی تاختند	در و دشت از ایشان بپرداختند

در این قسمت عمل تعاقب را بوسیله سوار صراحتاً توضیح و در مورد استعمال آن صف در جناحین آرایش بمنظورهای مذکوره ضمن بیان جنگ ساوه شاه با بهرام چوبینه بطریق ذیل تشریح فرموده است :

چو بشنید بهرام کامد سپاه	در و دشت شد سرخ و زرد و سیاه

مقصود از این الوان بیرقهای مختلف اللونی بوده، که هر واحدی از قشون داشته است .

سپه را بفرمود تا برنشست	بیامد زره دار و گرزی بدست
پس پشت شان رزم هری(۴)	به پیش اندرون تیغ زن لشکری
بیاراست با میمنه(۵) میسره(۶)	سپاهی همه یکدل و یکسره
تو گفتی جهان یکسر از جوشن است	ستاره ز نوک سنان(۷) روشن است
نگه کرد ان رزمگه ساوه شاه	به آرایش و ساز آن رزمگاه
هری از پس پشت بهرام دید	همان جای خود تنگ و ناکام دید

این هم یکی از نکات مهمه جنگ است که باید شهرستان آباد را قشون در پشت سر خود داشته باشد تا علاوه بر منافع بیشمار دیگر تدارکات قوا نیز تأمین باشد .

---

(۱) مجروح (۲) چنانکه (۳) بز کوهی (۴) هرات (۵) جناح راست (۶) جناح چپ

(۷) نیزه

چنین گفت پس با سواران خویش	جهاندیده و غمگساران خویش
که آمد فریبنده نزد من	از آن پارسی مهتر انجمن

بهرام چوبینه برای آنکه فرصت اشغال چند ان محل پست وسیعی را داشته باشد یک نفر را بعنوان مذاکرات نزد ساوه شاه اعزام داشته و در همان حین محل منظوره را اشغال نماید که در آنجا میتوانسته حد اکثر استفاده از وسائل موجوده خود را بعمل آورده جنگ را به دشمن در محل بسیار نامساعدی تحمیل کند که دشمن نتواند بجز مختصری از وسائل خود را بکار انداخته از آن استفاده نماید . و این مسئله نیز یکی از فنون مهمهٔ جنگ است .

همی بود تا آن سپه شارسان	گرفتند و شد جای من خارسان(۱)
بر آن جای تنگی صفی برکشید	هوا نیلگون شد زمین ناپدید
سپه بود بر میمنه چهل هزار	سواران زوبین ور و نیزه(۲) دار
ابر میسره چهل هزار دگر	همه ناوک انداز و پرخاشخر
به قلب(۳) اندرون نامور چهل هزار	چه نیزه گذار و چه خنجرگذار
همان چهل هزار از دلیران مرد	پس پشت(۴) لشکر ابر پای کرد
ز لشکر پسی نیز یکبار بود	بدان تنگی اندر گرفتار بود
چو دیوار پیلان به پیش سپاه	فراز آمد و بستند راه
پس اندر رضی شد دل ساوه شاه	که تنگ آمدش جایگاه سپاه

که در این اشعار علاوه بر استعمال سوار در جناحین آرایش مسئله فریب خوردن ساوه شاه را از بهرام که بمنظور اشغال یک چند ان محاربه مناسب بعمل آورده بود دقیقاً توضیح داده است .

---

(۱) خرابه (۲) نیزه کوچکی بوده، که بطرف دشمن پرتاب میکرده اند و امروز هم در ورزشها بنام زاولو معروف است (۳) مرکز قوا (عده قوا) (۴) احتیاط عده قوا

باب سوم

وظائف فرماندهی

فصل اول

تحصیل اطلاعات

ماده اول – بوسیله فرستادگان بطرف دشمن (قبل از جنگ)

تاکتیک درمورد بحث برروی وظائف فرماندهی واتخاذ تصمیم اودردرجه اول لزوم داشتن اطلاعات را ازدشمن وزمین بیان میکند ومخصوصاً قید میکند که برای اتخاذ بهترین تصمیم لازمست با دقت تمام وضعیتی را که درآن باید داخل شد سنجید ، ودرتفسیر کلمه وضعیت می نویسد : مقصود ازوضعیت آنست که تمام موارد ونکات لازمه برای نیل به پیروزی را متوجه باشند مثل : قوای خود ودشمن یعنی روحیه – تعداد – قوای فنی آنها – اقسام وانواع – تجهیزات وغیره .

فردوسی برای کسب اطلاعات ازدشمن ضمن نقل داستانهائیکه بنظم آورده دستورات متعددی میدهد که ازآن جمله اعزام مطلعین بطرف دشمن قبل ازعزیمت به جنگ با چرب زبانی وملایمت که حتی الامکان ازاسرار دشمن را مطلع گردند تا برای اتخاذ تصمیم ازآن استفاده شود چنانکه درقسمت حکومت اردشیر میفرماید :

چو لشکرگز رفتی بجائی بجنگ — خرد یار کردی ورای درنگ

قبلا درنگ می نمود .

فرستاده ئی پرگوئیدی دلیر — خردمند وبا دانش ویادگیر

پیامی بدادی به ایشان چرب — بدان تا نهانشید به بیداد حرب

فرستاده رفتی سوی دشمن — که پنهاختی را زپیدا هنر

ماده دوم – بوسیله پیکها ورسولان دشمن واردشونده به مملکت

همچنین یکی ازمنابع اطلاعات را پیک ها ورسولانی که ازطرف دشمن میامدند دانسته و طریقه کسب اطلاعات ازآنها را با ملاطفت وخوش زبانی وبرانگیختن وسائل عیش وطرب – حتی میگساری تعلیم داده است چنانکه فرموده :

زجائی که آمد فرستاده ئی — زترک وزرومی و/آزاده ئی (۱)

ازاومرزبان (۲) آگهی داشتی — چنین کارها خوار نگذاشتی

بره بر (۳) بدی جای اوساختی — کنارنگ (۴) ازان کار پرداختی

زپوشیدنیها وازخوردنی — نیازش نبودی بگستردنی

چو آگه شدی زان سخن کاردار — که او برچه آمد بر شهریار

هیونی (۵) سرافراز ومردی دبیر — برفتی به نزدیک شاه اردشیر

بسرعت به شاه اطلاع میداد تا تشریفات لازمه را معمول دارد .

بدان تا پذیره شدندی سپاه — بیاراستی تخت پیروز شاه

کشیدی پرستنده هر سو رده (۶) — همه جامها شان بزر آژده .

فرستاده را پیش خود خواندی — به نزدیکی تخت بنشاندی

به پرسش گرفتی همه راز اوی — زنیک وبد ونام وآواز اوی

زداد وزبیداد وازکشورش — زآئین واز شاه وازلشکرش

به ایوان نشستی فرستاده وار — بیاراستی هرچه بودی بکار

وزان پس به خوان ومیش خواندی — برتخت زرینش بنشاندی

به نخچیر بردیش با خویشتن — شدی لشکری بیشمار انجمن

---

(۱) آزاده اصطلاحی بوده که ایرانیان درقدیم بخود میگفته اند ودراینجا مقصود ان بوده که حتی ازاشخاص خودی هم که ازخارج بیامده (۲) حاکم (۳) – آراسته بود (۴) والی وحاکم (۵) شتر ودرآنموقع برای ارسال اطلاعات وپیغامهای سریع ازآن استفاده میشده چنانکه امروزه هم از سرعت شترهای جمازاستفاده میشود (۶) صف .

که در این اشعار نکات لازمه را که برای فریب دادن و کشف اطلاعات از فرستادگان دشمن بایستی رعایت نمود تشریح نموده، است و حتی مطالبی را که بایستی در تجسس اطلاعات منظور نظر قرار داد بیان فرموده، و در اشعار ذیل که در جای دیگری فرموده، آنرا تکمیل میکند :

بجستند هرگونه آگهی (۱)   ز دیهیم و از تخت شاهنشهی (۲)
ز شاه آفریدون و از لشکرش   ز گردان جنگی و از کشورش
و دیگر ز کردار گردان سپهر   که دارد همی پرتو چهر مهر
بزرگان کدامند و دستور (۳) کیست   چه مایه است شان گنج و گنجور (۴) کیست
سپهدارشان چند و سالار که   ز جنگ آوران نام بردار (۵) که

که در قسمت کسب اطلاعات از دشمن دانستن نکات ذیل را الزام نموده است :

الف ـ وضعیت شاه و طریقه رفتار او

ب ـ وضعیت قوای لشکری و کشوری که از هر کدام بایستی اوضاع خوب بد آنها را بعلاوه اسامی وزراء و صاحبمنصبان و عهده داران مشاغل مهم مخصوصاً خزانه دار را با میزان مبلغی که در خزانه خود اعتبار داشته اند تحقیق نمود .

ج ـ از فنون علاوه بر اطلاعات فوق بایستی تعداد قوا و پهلوانان معروف و فرماندهان بزرگ را با ذکر انهائی که فوق العاده لایق هستند تعیین کرد .

---

(۱) اطلاع (۲) تاج (۳) وزیر (۴) خزانه دار (۵) مشهور و لایق

ماده سوم ـ بوسیله اُسراء

فردوسی طبق بند ۸۰ دستور موقتی خدمات صحرائی اسراء را یکی از منابع اطلاعات معرفی نموده، و برای کسب خبر مطلش از اسیرها نظور که در مثل معروف مثلی داریم که : ((مستی و راستی)) در هر موقعیکه اطلاع صحیحی را بخواهد از یک یا اسیری بدست آید قبلاً اورا مست نموده، و به بیان اسرار وادار میکنند چنانکه ـ اسفندیار (۱) در موقعی که برای جنگ ارجاسب (۲) مامور میشود برای اطلاعات لازمه گرگسار را که یکی از سرداران ارجاسب بوده، و قبلاً اسیر شده بود بهمراه خود حرکت داده، و همه روزه ـ برای حرکت روز بعد که میخواسته از او کسب اطلاع کند قبلاً اورا مست می نموده، و بعد با وعده و نوید یا تهدید به پرسش می پرداخته است چنانکه برای رسیدن به خوان اول بدین قسم کسب اطلاع نموده است :

ز پیش پدر رفت اسفندیار   سوی راه توران ابا گرگسار
همی راند تا پیشش آمد دو راه   سرا پرده و خیمه زد با سپاه
بفرمود تا خوان بیاراستند   می و رود (۳) و رامشگران (۴) خواستند
برفتند گردان لشکر همه   نشستند بر خوان شاه رمه
از آن پس بفرمود تا گرگسار   شود خسته دل پیش اسفندیار
بفرمود تا جام زرین چهار   دمادم بدادند بر گرگسار
از آن پس بپرسید و گفت ای تیره بخت   رسانم ترا من به تاج و به تخت
گر ایدون (۵) که هر چت بپرسم تو راست   بگوئی همه بوم ترکان تراست
چو پیروز گردم بهارم تو را   بخورشید تابان برآرم ترا
نیازارم آنرا که پیوند توست   همان را که با خویش و فرزند تست
وگر هیچ گردی به گرد دروغ   در و خت نگیرد بر من فروغ

---

۱ ـ پسر گشتاسب که روئین تن بوده ۲ ـ [illegible] ۳ ـ [illegible] ۴ مطرب و آوازه خوان
۵ ـ اکنون (همچنین)

جهانت به خنجر کنم بر دو نیم　　دل انجمن گردد از تو به بیم

بعد نتیجه این مستکردن اسیر و بیان اطلاعات او را که براستی و بطور کامل و دقیق اقرار نموده است توضیح میدهد :

چنین داد پاسخ ورا گرگسار　　که ای نامور فرخ اسفندیار
زمین نشنود شاه جز گفت راست　　تو آن کن که از پادشاهی سزاست
بدو گفت رویین دژ(۱) اکنون کجاست　　که آن مرز(۲) از مرز ایران جداست
بدو چند راهست و فرسنگ چند　　کدامست بر وی ره بی گزند
سپه چند باشد بگشا راوی　　زبالای دژ هرچه دانی بگوی

چنانکه ملاحظه میشود فردوسی از زبان اسفندیار ضمن کسب اطلاع از اسیر برای مقصودی که میخواهد به آن برسد تعداد راه های مواصلاتی را با ذکر مسافت و وضعیت هرکدام بعلاوه تعداد قوائی که در آن مقصد وجود داشته و بالاخره کیفیت استحکاماتی آن مقصد را سوال میکند :

چنین داد پاسخ ورا گرگسار　　که ای نیک دل فرخ اسفندیار
سه راهست از ایدر(۳) بدان بارگاه　　که ارجاسب خواند نریکارگاه
یکی در سه ماه و یکی در دو ماه　　سپه را خورش تنگ باشد براه
گیا نیست آبشخور(۴) و چارپای　　فرود آمدن را نیابی تو جای
سه دیگر بپرد بیک هفته راه　　بهشتم برویین دژ آید سپاه
پر از شیر و گرگست و پر اژدها　　که از چنگشان کس نیابد رها
فریب زن جادو و از گرگ و شیر　　فزون است از آن اژدهای دلیر
رهش سیر زخورد است کاید بشیر　　بود گور و آهو در او جمله سیر
زن جادو از جادوان بگذرد　　با فسون و تنبل(۵) کسی نشمرد

---

(۱) قلعه ارجاسپ　(۲) سرحد　(۳) اینجا　(۴) سرچشمه
(۵) فریب

یکی را زد رسا برآرد بماه　　یکی را نگون اندر آرد بچاه
بیابان و سیمرغ و سرمای سخت　　که چون باد خیزد بدرد درخت
وز آن پس چو رویین دژ آید پدید　　نه دژ دید از آسمان کس نه شنید
سر باره برتر ز ابر سیاه　　بدو بر فراوان سلیح و سپاه
بگرد اندرش آب و رود روان　　که از دیدنش تازه گردد روان
بکشتی بر او بگذرد شهریار　　چو آید بهامون ز بهر شکار
بصد سال ما هم(۱) اگر در حصار　　ز هامون نیابد همی چیزی بکار
هم اندر دژش ورز کشتند و گیا　　درخت برومند و هم آسیا

از این اشعار کلیه اطلاعات لازمه را از زمین و هوا و سلاح و قلعه و استحکامات و ترتیبات و وسائل دشمن سخن رانده و بعداً ضمن بیان اتخاذ تصمیم از طرف اسفندیار فردوسی یکی از اصول مهمه استراتژی را که (همیشه باید کوتاه ترین راه ها را انتخاب کرد) توجیه میفرمایند چنانکه فرموده :

چو اسفندیار این سخنها شنید　　زمانی به پیچید و دم درکشید
بدو گفت ما را جز این راه نیست　　یکی به از راه کوتاه نیست

به همینطور بالاخره اسفندیار پس از اتخاذ تصمیم از خوان اول عبور نموده و مجدداً برای حرکت روز بعد چون محتاج به کسب اطلاعات است مجدداً گرگسار را که همراه بود احضار و به ترتیب قبل رفتار مینماید :

بفرمود تا بسته را پیش اوی　　ببردند لرزان و پر آب روی
سه جام میش داد و پرسش گرفت　　که اکنون چه گوئی چه بینم شگفت
چنین گفت با نامور گرگسار　　که ای نامور شیردل شهریار

---

(۱) زمین زراعت شد .

دگر منزلت شیر آید بجنگ　　که با جنگ او بر نتابد نهنگ
عقاب دلاور بر آن راه شیر　　نپرد اگر چند باشد دلیر

که با گرفتن این اطلاع باز تصمیم کشتن شیران را گرفته اقدامات لازمه اتخاذ وبالاخره با کشتن شیران خوان دوم را عبور وبعدا برای رسیدن بخوان سوم گرگسار را احضار وکسب اطلاع میکند :

بفرمود تا پیش او گرگسار　　بیامد بد اندیش وبد روزگار
سه جام می لعل فامش بداد　　چو اهریمن از جام می گشت شاد

بدو گفت کای مرد بدبخت وخوار　　ز دیدار فردا چه داری بیار
چنین گفت کای شاه برترمنش　　ز شود و ریا دا بد بد کنش(۱)
چو آتش به پیکار بشتافتی　　چنین بر بلاها گذر یافتی
ندانی که فردا چه آیدت پیش　　به بخشای بر بخت بیدار خویش
وز ایدر چو فردا به منزل رسی　　یکی کار پیش است از این یک بسی
یکی اژدها پیشت آید(۲) دژم(۳)　　که ماهی برآرد ز دریا بدم
همی آتش افروزد از کام اوی　　یکی کوه خاراست اندام اوی
از این راه اگر بازگردی رواست　　روانم بر این پند من بر گواست
تشویق وتحریک بعقب نشینی
درفش نیابد همی خویشتن　　سپاهی شده زین نشان انجمن

که از این اطلاع اسفندیار استفاده نموده واقدامات لازمه برای رفع آن خطر را معمول میدارد وازنقطه نظر یکریت موضوع وبیان شیوه کارزاری که اسفندیار بر علیه آن دشمن (یعنی برای کشتن اژدها) بکار برده بدرج آن مبادرت میشود .

---

(۱) بدکردار　(۲) آشفته و برگشته　(۳) دهان

بفرمود تا درگران(۱) آورند　　سر افراز چوب گران آورند
یکی نغز گردون(۲) چوبین بساخت　　بگرد اندر آن تیغها در نشاخت
بسر بر یکی کرد صندوق نغز　　بیاراست آن درگر پاک مغز
به صندوق در مرد دیهیم جوی　　دو اسب گرانمایه بست اندر اوی
نشست آزمون را به صندوق شاه　　زمانی همی راند اسپان براه
زره دار با خنجر کابلی　　بسر بر نهاده کلاه یلی
چه شد چاره اژدها ساخته　　جهانجوی از آن رنج پرداخته
جهان گشته چون روی زنگی سیاه　　ز برج حمل تاج بنمود ماه
نشست از بر شولک(۳) اسفندیار　　برفت از پس لشکر نامدار
دگر روز چون گشت روشن جهان　　درفش شب تیره شد در نهان
بپوشید جوشن جهاندار گرد　　همه راه به فرخ پشوتن(۴) سپرد
پشوتن بیامد بر نامجوی　　پس او بزرگان وخویشان اوی
بیاورد گردون وصندوق شیر　　نشست اندر او شهریار دلیر
دو اسب گرانمایه بست اندر اوی　　سوی اژدها تیز بنمود روی
ز دور اژدها بانگ گردون شنید　　خرامیدن اسب جنگی بدید
ز جای اندر آمد چو کوه سیاه　　تو گفتی که تاریک شد مهر و ماه
دو چشمش چو دو چشمه تابان ز خون　　همی آتش آمد ز کامش برون
دهن باز کرده چو غار سیاه　　همی کرد غران بد و در نگاه
چو اسفندیار آن شگفتی بدید　　به یزدان پناهید و دم درکشید
همی جست اسب از گزندش رها　　بدم در کشید اسب را اژدها
فرو برد اسبان و گردون بهم　　بصندوق در گشته جنگی دژم
بکامش چو آن تیغها دربها شد　　چو دریای سبز از دهن برفشاند
نه بیرون توانست کردن ز کام　　چو شمشیر بد کام وتیغش تمام
ز گردون و از تیغها شد غمی　　بزور اندر آمد شر لختی کمی
برآمد ز صندوق گرد دلیر　　یکی تیز شمشیر در چنگ شیر

---

(۱) مخفف درودگر یعنی نجار　(۲) عرابه　(۳) اسب تیزرو　(۴) برادر اسفندیار

بزد بر سر اژدهای سترگ (۱) — جهانجوی یل پهلوان بزرگ

بشمشیر مغزش همی کرد چاک — همی دود زهرش (۲) برآمد ز خاک

از آن دود آن زهر مدهوش گشت — چو کوهی بیفتاد و بیهوش گشت

پشوتن بیامد هم اندر زمان — پس پشت او با سپاهی گران

بترسید کورا بد آمد بروی — دلش گشت پرخون و پرآب روی

سپاهش همه ناله برداشتند — پیاده شدند اسپ بگذاشتند

همه لشکرش زار و گریان شدند — چو بر آتش تیز بریان شدند

پشوتن بیامد هم اندر شتاب — همی ریخت بر تارکش (۳) بر گلاب

جهانجوی چون چشم را باز کرد — بگردان گردنکش آواز کرد

که بی‌هوش گشتم من از دود زهر — ز زخمش نیامد مرا هیچ بهر

از آن خاک برخواست شه سوی آب — چو مستی که بیدار گردد ز خواب

پس از آنکه اژدها را کشته و بدین ترتیب از خوان سوم عبور کرد برای اطلاع از خوان چهارم باز گرگسار را احضار و با مست نمودن او به تحقیق پرداخت.

بفرمود تا در زمان گرگسار — بیامد نوان (۴) پیش اسفندیار

می خسروانی سه جامش بداد — بخندید و زان اژدها کرد یاد

بدو گفت کای مرد بی‌بها — ببین آن دم (۵) آهنج نر اژدها

از این پس به منزل چه پیش آیدم — کجا رنج و تیمار (۶) پیش آیدم

بدو گفت کای شاه پیروزگر — همی یابی از اختر نیک بر

چو فردا تو در منزل آئی فرود — به پیشت زن جادو آرد درود

که دیده است از این پیش لشکر بسی — نکرده است پیمان روان با کسی

چو خواهد بیابان چو دریا کند — ز بالای خورشید پهنا کند

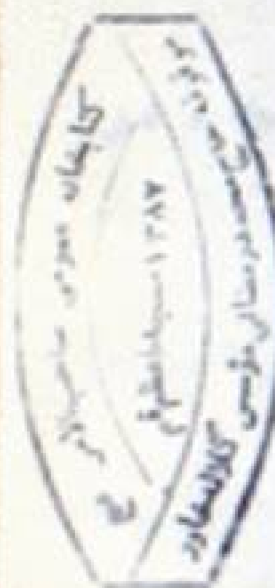
ورا غول خوانند شاهان بنام — بروز جوانی مرو پیش دام

تحریک بعقب نشینی

(۱) بزرگ وستیزنده، (۲) گویا مقصود فردوسی از کلمه دود زهر همان گاز جنگی باشد منتها اثر بیهوش کنندگی داشته است (۳) فرق (۴) نالان وخمیده وناتوان (۵) دم کشیدن (۶) اندوه

سه پیروزی از اژدها باز کرد — نیاید که نام اندر آری به گرد

سپس اسفندیار با اطلاع از اینکه در خوان چهارم یعنی منزل فردا بزن جادوگر برخورد خواهد نمود اقدامات لازمه را اتخاذ و با حصول موفقیت در روز بعد برای عبور نمودن از خوان پنجم گرگسار را احضار میکند:



به دژخیم فرمود اسفندیار — که با بند بدبخت را اندر آر

ببردند اورا بر شهریار — چو دیدار او دید اسفندیار

سه جام می خسروانی بداد — چو شد گرگسار از می لعل شاد

بدو گفت کای ترک برگشته بخت — سر پیر جادو به بن بر درخت

که گیتی که هامون چو دریا کند — سر خویش را بر ثریا (۱) زند

دگر منزل اکنون چه بینم شگفت — کزین جادو اندازه باید گرفت

چنین داد پاسخ ورا گرگسار — که ای پیل جنگی که کارزار

بدین منزلت کار دشوارتر — گراینده‌تر با تو پیکارتر

یکی کوه بینی سر اندر هوا — بر او بر یکی مرغ فرمانروا

که سیمرغ خوانند ورا کارجوی — چو پرنده کوهیست پیکارجوی

اگر پیل بیند برآرد بچنگ — ز دریا نهنگ و ز خشکی پلنگ

نه بیند ز بردانشش هیچ رنج — مر اورا چو گرگ و چو جادو مسنج

دو بچه است با او به بالای او — همان رای پیوسته با رای او

چو او در هوا رفت گسترد پر — ندارد زمین توش (۲) و خورشید فر

اگر بازگردی بود سودمند — نیازی به سیمرغ و کوه بلند

تحریک بعقب نشینی.

بهمین طریق با کسب اطلاعی که کرده بود سیمرغ را نیز معدوم و برای رسیدن به خوان ششم گرگسار را احضار و مست نموده و مشغول تحقیق گردید.

(۱) ستاره پروین (۲) طاقت وتوانائی

وز آن پس بفرمود تا کرگسار (١) | بیامد بر نامور شهریار (٢)
بدادش سه جام دمادم نبید | رخش شد بسان گل شنبلید
بدو گفت کای بد تن بدنهان | نگه کن بدین کار گردان جهان
نه سیمرغ پیدا نه شیر و نه گرگ | نه آن تیز چنگ اژدهای سترگ
به آواز گفت آن زمان کرگسار | که ای نامور فرخ اسفندیار
ترا یار بود ایزد نیک بخت | بیار آمد آن خسروانی درخت
یکی کار پیش است فردا که مرد | نیندیشد از روزگار نبرد (٣)
نه گرز و کمان یاد آید نه تیغ | نه بینی در جنگ و (٤) راه گریغ
به بالای یک نیزه برف آیدت | برخ روزگار شگرف آیدت
بمانی تو با لشکر نامدار | به برف اندرای فرخ اسفندیار
اگر باز گردی نباشد شگفت | زگفتار من کین نباید گرفت

تحریک بعجیب (٥) نشینی .

همی ویژه در خون لشکر شوی | تو بیداری ازراه دیگر شوی
مرا این درست است کز باد سخت | بدرد زمین و بپرد درخت
وز آن پس که (٦) آید بیابان رسی | یکی منزل آید بفرسنگ سی
همه ریگ تفت است و با خاک و شخ | برو نگذرد مور و مرغ و ملخ
نه بینی بجائی یکی قطره آب | زمینش همی جوشد از آفتاب
نه برخاک او شیر یابد گذر | نه اندر هوا کرکس تیز پر (٧)
نه بر شخ و ریگش بروید گیا | زمینش روان ریگ چون توتیا
برانی بر این گونه فرسنگ چل | نه با مرد جان و نه با اسپ دل
وز آنجا به روئین دژ آید سپاه | نه بینی یکی (٨) بهره ور جایگاه
زمینش بکام نهاز اندر است | سر باره با خور براز اندر است
ز بیرون نخواهد خورش چارپای | ز لشکر نماند سواری بجای

---

(١) شراب (٢) گلي است زرد رنگ (٣) فرار (٤) عجیب (٥) خلاصه (٦) داغ وسهک
(٧) (٨) خورشید

از ایران و توران اگر صد هزار | بیایند گردان خنجر گذار
نشینند صد سال گرد اندرش | همی تیرباران کنند از برش
فزونی هما نست و کشور همان | چو حلقه است بر در بد گمان

بالاخره بعبور از برف که خوان ششم بود، اسفندیار صاحبمنصبان را احضار و برای عبور از خوان هفتم دستورات لازمه را داده ضمناً برای تهییج روحیه آنها نطقی میکند که میتوان گفت نطق ناپلئون که در بدو فرماندهی قشون ایطالیا ایراد نمود، در مقابل آن هیچ تازگی نداشته است :

سپهبد گرانمایگان را بخواند | بسی داستانهای نیکو براند
چنین گفت کاینجا بجا نیست بار | مدارید جز آلت کارزار

سبک نمودن هند ..

چو نومید گردد ز یزدان کسی | از او نیک بختی نیاید بسی
به نیروی یزدان بیابیم دست | بدان بد کنش مرد بت پرست
از آن دژ یکایک توانگر شوید | همه پاک با گنج و افسر شوید

در این اشعار گذشته از آنکه هزاران نکات و قواعد لشکرکشی را فردوسی متذکر گردیده و تعلیم میدهد مخصوصاً در خصوص گرفتن اطلاع از اُسراء تاکیداً اصرار و ثابت نموده است که : بایستی اطلاع از اسیر را در حالت مستی از او گرفت و بعلاوه توصیه میکند که : اسیر را باید در بیم و امید نگاه داشته زمانی به نوید و گاهی با ضرب و تهدید باید از او مطلب را در آورد . بعلاوه نکته دیگری که از این هفتخوان مستفاد میشود : مسئله آرایش جنگی عمق و رده بندی در عمق است که ارجاسپ برای حفظ قلعه خود از هفت منزلی موانع و وسائل دفاعی را در عمق قرار داده تا دشمن

نتواند باشکافتن یکی بسهولت بقلعه او دست پیدا کند. اگر دقتی بروی تاریخ بشود باتخاذ سیستم آرایش جنگ در ادوار اخیر فرماندهان قشونهای دول محارب پی برده واعتقاد وایمان کامل پیدا نموده اند. درصورتیکه فردوسی درحوالی هزار سال قبل این تکرار داشته وبنام هفت خوان بیان نموده است.

ماده چهارم ـ طرز رفتار با اسرا.

ماده ۲۸ دستور موقتی خدمات صحرائی کشتن اسراء را اکیدا ممنوع نموده وحتی تذکر میدهد که بایستی با آنها از روی اُصول انسانیت رفتار شود.

فردوسی هم درحوالی نهصد وپنجاه سال قبل علاوه برآنکه صراحتاً این ـ دستور را داده مانند سایر نکات تعلیمیه اثر انرا اِستدلال میکند چنانکه فرموده:

که وقتی مرا مؤبدی داد پند	که چون دشمن زنده یابی به بند
مکش زود اورا اسیر خیره خیر	که هرگه که خواهی توان کشت اسیر
مبادا که زنده بکار آیدت	بند وکشوری خواستار آیدت
چو کشته بود زنده کردنش باز	کسی کی تواند بعمری دراز
بسر کار مشتاب ای نیکبخت	به ویژه به خون زانکه کاری است سخت
تو ای پهلوان پسر ارجمند	همی دست یکتای ودشمن به بند

ودرخصوص آنکه اسیر را نباید رها کرد وبا اصول انسانیت با انها مدارا کرد میفرماید:

دگر هر که گردد بدست اسیر	بدین بارگاه آورندش گزیر
من از بهر ایشان یکی شارستان	برآرم به مرزی که بدخارستان
تو زین پندها هیچگونه مگرد	چو خواهی که مانی ابی رنج ودرد

وحتی احترام نوامیس اسرای دشمن را به خصوص توصیه میکند که درموقع شکست

افراسیاب وتصرف بارگاه او میفرماید:

زلشکر گزین کرد پس بخردان	جهان دیده وکار کرده روان
بدیشان چنین گفت کآباد باد	شما را تن ودل پر از داد باد
دز وگنج این ترک شوریده بخت	شما را سپردم بکوشید سخت
نپاید که در کاخ افراسیاب	بتابد زچرخ برین آفتاب
هم آواز بوشید وپیمان اوی	نخواهم که آید زایوان بکوی
نگهبان فرستاد سوی گله	که بودند برگرد آن دژیله
زخویشان او کس نیازرد شاه	چنان چون بود درخور پیشگاه

فصل دوم

وظائف کلی رؤسا وحده ها در جنگ

اگر یک دقت مختصری بر روی باب سوم دستور وظائف خدمات صحرائی که وظائف کلی رؤسا وحده ها را در جنگ روشن نموده بیفگنیم بخوبی ثابت میشود که جامع تر و کامل العیار تر از فردوسی را نمیتوان در بین تمام فرماندهان نظامی دنیا جستجو نمود وعلاوه بر آنکه تمام دستورات وشتی مندرجه در آن باب را فردوسی در شاهنامه خود بیان فرموده (چنانکه خواهد آمد) علاوه بر آنها دستورات وتذکراتی به خصوص برای فرماندهان بیان فرموده که نه فقط در آن باب نیست بلکه در تمام آن نظامنامه هم نمیتوان به آن اندازه نکات مهمه را پیدا و تحصیل نمود که اکنون پس از تشریح جمله به جمله عبارت باب سوم نظامنامه و تطبیق آن با گفتار شاهنامه به بیان دستورات کاملتر فردوسی برای فرماندهان پرداخته میشود :

در ماده ۳۲ همان نظامنامه که جزو ماده اول باب سوم میباشد به ترتیب نوشته :

«هر رئیس ابوابجمعی خود را آماده محاربه مینماید و در تمام موارد فرماندهی آنرا عهده دارد»

فردوسی این مطلب را ضمن لزوم نظام وظیفه عمومی تشریح میفرماید :

بدرگاه چون گشت لشکر فزون   فرستاده بر هر سوئی رهنمون
که تا هر کسی را که دارد پسر   نماند که بالا کند بی هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ   بگرز و کمان و به تیر خدنگ

چو کودک بکوشش به نیرو شدی   بهر جستنی دربی آهو (۱) شدی

«وظیفه مهم او عبارت از این است که عده خود را از حیث قوای جسمانی، معلومات علمی و مراتب اخلاقی بکاملترین پایه برساند که وضعیت ووسائل موجوده به او اجازه بدهد»

فردوسی اولا برای تکامل قوای جسمانی قبول رنج وعادت بکار را به ترتیب ذیل تلقین واستدلال فرموده، و کاهلی را مذمت میفرماید :

هر آنکه که بگریزد از کارکرد   از او دور شد نام و ننگ و نبرد
همه کاهلی مردم از بد دلیست   هم آواز با بد دلی کاهلیست
تن آسانی و کاهلی دور کن   بکوش و ز رنج تنت سور (۲) کن
که اندر جهان سود بی رنج نیست   کسی را که کاهل بود گنج نیست
بیرنج اندر آری تنت را رواست   که خود رنج بردن بدانش سزاست
چو کاهل بود مرد برنا بکار   از او سیر گردد دل روزگار
بیرنج اندر رست ای خردمند گنج   نیابد کسی گنج نابرده رنج

ثانیاً برای تبلیغ به کسب معلومات علمی و مراتب اخلاقی به نام دانش و خرد بحث نموده وبحد اعلی آنرا توصیف فرموده، نه از خرد بالا ترچیزی را معرفی نموده ونه برای کسب دانش حدی قائل شده است. چنانکه فرموده :

توانا بود هر که دانا بود   ز دانش دل پیر برنا بود
کنون ای خردمند ارج (۳) خرد   بدینجا یکه گفتن اندر خورد
بگو تا چه داری بیار از خرد   که گوش نیوشنده (۴) زو بر خورد

---

(۱) بی عیب (۳) عزت (۴) پذیرنده و گوش دهنده
(۲) بزم

خرد بهتر از هرچه ایزدت داد — ستایش خرد را به از راه داد (۱)
خرد افسر شهریاران بود — خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس — خرد مایه زندگانی شناس
خرد رهنمای و خرد دلگشای — خرد دست گیرد بهر دو سرای
از او شادمانی و زویت غمی است — از اویت فزونی و زویت کمی است
خرد تیره و مرد روشن روان — نباشد همی شادمان یک زمان
چه گفت آن هنرمند مرد خرد — که دانا ز گفتار او برخورد
کسی کو خرد را ندارد ز پیش — دلش گردد از کرده خویش ریش (۲)
هشیوار (۳) دیوانه خواند ورا — همان خویش بیگانه داند ورا
از اویی بهر دو سرا ارجمند — گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جان است چون بنگری — تو بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس — نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو گوش است و چشم و زبان — کزین سه رسد نیک و بد بیگمان
خرد را و جان را که یارد (۴) ستود — و گر من ستایم که یارد شنود
همیشه خرد را تو دستور دار — بدو جانت از ناسزا دور دار
بگفتار دانندگان راه جوی — به گیتی به پوی و به هر کس بگوی
ز هر دانشی چون سخن بشنوی — ز آموختن یک زمان نغنوی (۵)
چو دیدار یابی بشاخ سخن — بدانی که دانش نیاید به بن

و نیز نظامنامه عبارت خود را بدین نحو تعقیب میکند:

((همیشه با ملاطفت و از روی خیرخواهی زیردستان خود را بجزئیات وظائفشان آشنا ساخته و اشکالات و مخاطراتی را که باید فائق آیند گوشزد مینمایند.))

---

(۱) عدل (۲) جریحه دار (۳) هوشیار (۴) یارائی دارد (۵) نخوابیدن رخصت نشدن

که در این قسمت فردوسی علاوه بر توجهه ملاطفت و آرامی اصولاً تندی و تیزی و بد اخلاقی را از طرف فرماندهان نکوهش نموده است چنانکه در ابتدای سلطنت اورمزد پسر نوشی فرموده:

همیشه دل ما پر از داد باد — دل زیردستان ما شاد باد
هراسان بود مردم سخت کار — که او را نباشد کسی دوستدار

و بعد از قول گودرز خطاب به طوس و گیو فرموده است:

چنین گفت گودرز با طوس و گیو — همان نامداران و گردان نیو (۱)
که تیزی نه کار سپهبد بود — سپهبد که تیزی کند بد بود
ز تندی پشیمانی آردت بار — تو در بوستان تخم تندی مکار
خرد باید اندر سر مرد کار — که تیزی و تندی نیاید بکار
هنر با خرد در دل مرد تند — چو تیغی که گردد به زنگار کند
بهر کار جستن بباید نخست — نباید از آغاز پیکار جست
ز دانا شنیدم یکی داستان — خرد شد بدین گونه هم داستان
که آهسته دل کی پشیمان شود — هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار اهریمن است — پشیمانی و رنج جان و تن است

((نظامنامه مینویسد فرماندهان احساسات، وظیفه شناسی، رافت، وطن پرستی و روح تعاون و رفاقت را در وجود زیردستان رشد و نمو میدهند. برای بزرگی روح و قلب سرباز بوسیله پیروی همان وظیفه تربیتی که از زمان صلح بر عهده گرفته به اثبات و مدلل می نمایند که سلامت وطن منوط به بردباری کلیهٔ عده است در مقابل شدائد و خطرات جنگ و همچنین مردانگی، پایداری، شجاعت و حرارت انفرادی هر یک در محاربه))

---

(۱) شجاع

فردوسی علاوه بر نکات فوق که راجع به تمام اینها بیان فرموده و قبلاً نیز تذکر آن داده شده، است برای مردی و دلاوری و شجاعت و بزرگی روح و قلب سربازی فرمایشات بیشماری دارد که حفظ نمودن آن برای سربازان از اهم واجبات و فرائض آن بلا اختیار جدّت و تفوق العاده به کیفیت عادی خصال مذکوره به اشخاص میدهد.

از آن جمله میفرماید :

چو پیشی بیاورد[1] کسی هم‌نبرد[1] — نباید که گرد دترا روی زرد

چه گویند ترا دشمن عیب جوی — چو پیشی جنگ پیچی زید خواه روی ؟

ز دستان نویسنده ی این داستان — که برگوید از گفته باستان

که شیری نترسد ز یله دشت گور — نباید فراوان ستاره چو هور

بیزمارك در غره آپریل ۱۸۹۵ خطاب به رؤساء و معلمین اونیورسیته های آلمان میگوید :

((جنگ در همه جا هست . بدون جنگ زندگانی محال است . اگر بخواهیم حیات خود را ادامه دهیم باید آماده جنگ های دیگر باشیم .))

مفهوم این عبارتی که در قرن نوزدهم میلادی از قول صدراعظم معروف آلمان نقل شده وجزو کلمات برجسته در تاریخ ضبط شده ، در قرن دهم میلادی هم گفته شده بود

درکجا ؟ در ایران یعنی سرزمین دلیران و معدن جنگ آوران و معهد خدای جنگ فردوسی طوسی که فرموده است

زمانه بمرا پر از جنگ بود — بجویندگان بر جهان تنگ بود

---

(۱) جنگ

وبازتدریس شجاعت را بدین نحو ادامه میدهد :

همان مرگ خوشتر بنام بلند — از این زیستن با هراس و گزند

سرانجام هر زنده مردن بود — خود این زندگی دم شمردن بود

دل و کسوز و بازو مرا یار بس — نخواهم جز ایزد نگهدار کس

چنین گفت مؤبد که مُردن بنام — به اَز زنده، دشمن بدو شادکام

که هر کس بخواند نزد خود آنرا مرور و تفکر نموده، مراتب دلاوری خود را نمو و پرورش دهد .

فردوسی مخصوصاً آرایش ملك را به دلیران او دانسته و میفرماید :

کجا شیر مردان جنگ آورند — فروزندهٔ لشکر و کشورند

کز ایشان بود تخت شاهی بپای — وز ایشان بود نام مردی بجای

ولی در عین حال همانطور که تمام دانشمندان نیز معتقد اند که تهور بیجا را باید جزو جنون دانست وآنرا از شجاعت مجزا کرد . ودر کتب جنگی فعلی از قول ناپلئون بناپارت شاهد نقل نموده اند که در قرن نوزدهم میلادی گفته :

((اهمیت خصائل رئیس در اینست که فراست یا هنرمندی او با هنر یا شجاعت تعادل نماید زیرا در صورت غلبه شجاعت ممکن است بسهولت منشاء عملیات مضری واقع گردد و برعکس چنانچه فراست او بر هنر یا شجاعت غلبه نماید جرئت مبادرت به اقدام را نخواهد داشت .))

بعلاوه در تاریخ و شیوه کارزار از قول " کلاوزویتز " هم نقل شده که :

((از بین اشخاص جبون و ترسو فرمانده لایق بیرون نیاید . ما در قشون شجاعت را اولین خصلت فرماندهان میدانیم . حس شجاعت اگر بمنتها اوج خود هم رسیده باشد چندان ضرری ندارد ولی هر قدر رتبه بالاتر میرود احتیاج به یک شجاعتیکه قوه عاقله رهنمای آن باشد محسوس تر میشود .))

حضرت فردوسی ما هم در قرن دهم میلادی (خیلی پیشتر از آنایان) ساده و پر مغز تر فرموده :

دلاور که تند بشد از پیل و شیر | تو دیوانه خوانش مخوانش دلیر
هنر خود دلیری است بر جایگاه | که بیدل[1] نباشد سزاوار گاه

ماده ۳۲ دستور موقتی خدمات صحرائی برقراری نفوذ و قدرت رئیس را بوسائل ذیل امکان پذیر مینماید :

((ثبات خصلت، ارزش فنی و روحی، لیاقت فرماندهی، قبول همه گونه مسئولیت و در صورت لزوم از عهده جواب بر آمدن.))

که فردوسی در هر بیت از آنها بهترین نمونه کامل بوده، و مثلاً اگر از لحاظ ثبات خصلت او را مطالعه کنیم در هر بیت از داستانها ئیکه نقل نموده، خصائل خدا شناسی او، وطن و شاه پرستی او و بالاخره بی اعتنائی به حوادث روزگار در تلو روحیهٔ نظامی و سلحشوری متین و محکم او کاملاً درخشان و از نظر ارزش فنی و روحی او علاوه بر آنکه از کوچکترین فن کشتی گیری آنروزه تا طریقه استعمال تیر و کمان و گرز و سایر سلاح معمول آن عصر مطلع بوده، چنانکه از آنجمله در شاهنامه درج است :

یکی دار شیری که بر گور نر | زند چنگ و گور اندر آرد بسر
گرفتش بچپ گردن و راست پشت | بر آورد و زد بر زمین بر درشت

(۱) ترسو

یکفن کشتی گیری را در این قسمت درج و راجع باستعمال تیر و کمان فرموده :

ستون کرد چپ را و خم کرد راست | خروش از خم چرخ چاچی[1] بخاست

که مطابق این شعر و صحبت کامل تیر اندازی با کمان را تشریح فرموده است زیرا حالت تیرانداز بایستی بدین نحو باشد که با گذاردن زانوی راست بزمین زانوی چپ را حالت عمودی داده و دست چپ کاملاً کشیده، که آن خود ستونی برای کمان بشمار میرود و دست راست که بایستی زه کمان را بکشد خمیده، شود و باز در تکمیل شعر فوق برای آنکه حالت لحظه پرتاب تیر را تعیین کند فرموده :

چو سوفار ژش آمد به پهنای گوش | ز چرم گوزنان بر آمد خروش

که مطابق آن بایستی دست راست زه کمان را بقدری بعقب بکشد که با همان حالت کشیدگی دست چپ نه تیر بگوش را صدای پیدا نماید سپس تیر را رها نماید تا با قدرت لازمه پرتاب شده برد کافی بدست آید.

همچنین راجع به طریقه بکار بردن تمام ادوات جنگی آن عهد اشعاری دارد که نکته را فرو گذار ننموده، و همان بهترین دلیل اطلاع کامل خود او میباشد ولی ذکر آنها در اینجا موجب اطناب کلام خواهد بود.

بعلاوه فنون شیوه کارزار را هم که غالباً با اوضاع امروزه کاملاً مطابقت میکند بحد اعلا میدانسته از بازی شطرنج که مطلقاً دارای جنبه فرماندهی نظامی است بنحو اکمل آگاه بوده.

و درباره آن بدینطریق اظهار عقیده میکند :

(۱) چاچ نام شهریست در ترکستان که در آن کمانهای خوب میساخته اند.

نهادند شطرنج نزدیک شاه   بمهره درون کرد چندی نگاه

به تخته یکی مهره عاج(۱) بود   پس از رنگ و دیگر همه ساج بود

بپرسید از او شاه بیداربخت   از آن پیکر مهرهٔ و نیک تخت

چنین داد پاسخ که ای شهریار   همه رسم و راه از در کارزار

ببینی چو بینی به بازیش راه   ره و رای و آرایش رزمگاه

وپیروی اهمیت فوق العادهٔ که برای این بازی قائل بوده فرموده :

کسی کو بدانش برد رنج بیش   بفرمای تا تخت شطرنج پیش

نهند و زهر گونه رای آورند   که این نغز بازی بجای آورند

بدانند هر مهرهٔ را بنام   که چون راند بایدش و خانه کدام

پیاده بدانند و پیل و سپاه   رخ و اسب و رفتار فرزین و شاه

گر این نغز بازی برون آورند   بدانند کان بس فزون آورند

وحتی دستور قرار دادن مهره ها آنرا هم میدهد چنانکه فرموده :

بیاراست دانا یکی رزمگاه   بقلب اندرون ساخته جای شاه

چپ و راست صف برکشیده سپاه   پیاده به پیش اندرون رزمخواه

هشیوار دستور(۲) بر دست شاه   برزم اندرونش نماینده راه

مبارز(۳) که اسب افکند بر دو روی   به دست چپ و راست پرخاشجوی

وزو برتر اسپان جنگی بپای   بدان تا کی آید به بالای رای

بیاراسته پیل جنگی دو سوی   بجنگ اندرون همگنان کرده خوی

ضمناً در طی کیفیت پیدایش طریقه عمل و خاصیت هر مهرهٔ را کاملاً شرح میدهد چنانکه فرموده :

جهاندار بنشست با هندوان   بزرگان دانای روشن روان

صفت کرد فرزانه از رزمگاه   که چون رفت پیکار شاه و سپاه

ز دریا و از کنده(۴) و آبگیر   بکا پای بگشتند با تیز ویر(۵)

(۱) چوب سفید (۲) وزیر (۳) رخ (۴) خندق (۵) تیز حافظه

نخفتند ایشان یکی تیره شب   نه بر یکدگر برگشادند لب

زمیدان چو برخاست آوای کوس   جهاندیدگان خواستند آبنوس

یکی تخت کردند از آن چار سوی   دو مرد گرانمایه نیکخوی

بماندند آن کنده و رزمگاه   بر او اندر آورده روی سپاه

بر آن تخت صد خانه کرده نگار   خرامیدن لشکر و شهریار

علت اینکه صد خانه توضیح فرموده آنست که شطرنج در ابتدا دَه در دَه خانه بوده و هر یک از طرفین در خط اول دَه پیاده و در خط دوم علاوه بر مهره های فعلی دو شتر هم داشته اند که شترها را بین پیل و اسب قرار میداده اند .

خاصیت شتر در صفحه شطرنج آن بوده که سه خانه جستن میکرده و با آن ترتیب بازی شطرنج صد خانهٔ با دخالت شترهای مذکوره به مراتب مشکل تر از شطرنج فعلی بوده واصولاً بمنظور تقلیل اشکال بازی و تسهیل آن تبدیل به شصت و چهار (۶۴) خانه و کسر شترها و حذف دو پیاده از هر طرف نموده اند .

دو لشکر تراشیده از ساج و عاج(۱)   دو شاه سرافراز با فر و تاج

پیاده بپیش اندرون با سوار   دو صف کرده آموزش کارزار

ز اَسپان و پیلان و دُستور شاه   مبارز که اسب افکند بر سپاه

همه کرد کرده به آیین جنگ   یکی تیز جنبان دگر با درنگ

بیاراسته شاه قلب سپاه   ز یک دست فرزانه نیکخواه

ابر دست شاه از دو رویه دو پیل   ز پیلان شده تخت همرنگ نیل

دو اُشتر بر پیل کرده بپای   نشانده بر ایشان دو پاکیزه رای

به پهلوی اُشتر دو اسب و دو مرد   که پرخاش جویند روز نبرد

(۱) دندان پیل .

چهار زد و رخ برد و روی دو صف   زخون جگر بر لب آورده کف
پیاده برفتی ز پیش و ز پس   که او بود در جنگ فریادرس
چو بگذاشتی تا سرآورد گاه   نشستی چو فرزانه بر دست شاه

که سعدی هم فرموده «پیاده عاج چون بصفحه شطرنج رسد فرزین شود».

همان مرد فرزانه یک خانه پیش   برفتی به جنگ از بر شاه خویش
سه خانه برفتی سرافراز پیل   بدیدی همه رزمگاه از دو میل(۱)
سه خانه برفتی شتر همچنان   به آورد که بر دمان و دمان
همان رفتن اسب سه خانه بود   برفتن یکی خانه بیگانه بود
برفتی زهر سو رخ کینه خواه   همی تاختی او همه رزمگاه
همی راند هرکس به میدان خویش   برفتن نکردی کسی کم و بیش
چو دیدی کسی شاه را در نبرد   به آواز گفتی که ای شاه برد(۲)
شه از خانه خویش برتر شدی   همی تا بر او جای تنگ آمدی
از آن پس به بستند بر شاه راه   رخ و اسب و فرزین و پیل و سپاه
نگه کرد شاه اندر آن چارسوی   سپه دید افکنده چین در بروی
ز آب و ز کنده بر او بسته راه   چپ و راست پیش و پس اندر سپاه
شد از رنج و ز بستگی شاه مات   چنین یافت از چرخ گردان برات

که در این اشعار علاوه بر آنکه بر روی کیفیت شطرنج و خواص هر مهره و طریقه بازی آن بحث نموده وچنانکه ملاحظه افتاد بجز تعداد خانه ها و دو شتری که اصولا کسر شده است طریقه بازی آن هیچ فرقی با معمول به امروزه نکرده است اساساً آنرا به منزله جبهه های جنگی متداوله فعلی معرفی نموده که فرماندهان در اطاق خود بتوانند مانند صحرا چگونگی میدان نبرد را تحت مطالعه قرار دهند.

---

(۱) واحد مسافت آن زمان [illegible] عبارت از [illegible]

(۲) همان اصطلاح کیش امروز است.

بالاخره در قسمت ارزش روحی هم فردوسی محتاج به هیچ گونه توضیحی نیست زیرا اکنون بیش از نهصد و شصت وچهار سال است که اززمان بیانات او میگذرد و بدون آنکه هیچ تبلیغ یا اعمال زور وجبری دخالت نموده باشد بهترین و بزرگترین افکار امروزه را هم مجذوب و منقاد خویش میکند که این مسئله برخود او هم مسلم بوده چنانکه فرموده :

بدین نامه چون دهرها بگذرد   بخواند هرآنکس که دارد خرد
چو این نامور نامه آید به بن   زمن روی کشور شود پر سخن
هرآنکس که دارد هش و رای و دین   پس از مرگ بر من کند آفرین

در قسمت اخیر همین ماده ۳۲ نظامنامه می نویسد :

((ازحیث اطاعت به وظیفه ، جدیت ، شجاعت ، پایداری و از خود گذشتگی رئیس خویشتن را برای دیگران سرمشق قرار میدهد و بوسیله سرمشق واقع شدن زیردستان خود را برای هر قسم فداکاری که خدمت به وطن ایجاب نماید وادار میکند .))

که برای اثبات آنکه فردوسی این خصال را به نحو اکمل دارا بوده است بهترین شاهد تدوین خود شاهنامه است که اولا راجع به اطاعت به وظیفه مطالعه شاهنامه نشان میدهد که تا چه حد رعایت شده و نکته نمانده که فروگذار شده باشد درصورتیکه هیچ نوع فشار و تحمیلی برای فردوسی در بین نبوده است که این زحمت فوق العاده طاقت فرسا را برعهده گرفته یا این تفصیل به اتمام برسانند.

وثانیاً درخصوص درجه جدیت او تدوین همین شاهنامه بهترین مثال میتواند واقع شود برای آنکه به درجه جدیت او پی برده شود کافی است که انسان یک مرتبه شاهنامه را از بدو الی الختم مطالعه یا از روی آن یک نسخه استنساخ نموده با جدیت به پایان برساند

فرانت‌ها رونویسی که از خود ابراز میدارد مدارج جدیت وصف او بخودی خود آشکار میگردد .

وثالثاً راجع به درجه شجاعت فردوسی همین بس که با تمام اقتدار سلطان محمود دربند و شاهنامه فردوسی علیه ، تشیع خود را با آنکه مخالف عقیده سلطان محمود بوده است با کمال شجاعت مفصلاً بیان و در بیان آن سهم نظر به نگرانی که از سلطان محمود داشته آن هجونامه را به خاتمهٔ شاهنامه افزوده ، ومنتشر نموده ، است که همین عمل فردوسی بهترین سرمشقهای پایداری واز خود گذشتگی راکه درراه عقاید حسنه خود ابراز داشته برای ما مجسم ساخته ومختصر تعمق وغور در شاهنامه از عالی و دانی را برای هر قسم فداکاری که خدمت به وطن ایجاب نماید حاضر میکند گذشته از آنکه — [redacted] غالب اشعار او اصولاً خالق شجاعت و دلاوری در اشخاص میباشد طریق استدلالی واقع گردیده ، واساساً شجاعت را تعلیم میدهد که از آن جمله میفرماید :

دلیری ز هشیار بودن بود   دلاور سزای ستودن بود
درنام جستن دلیری بود   زمانه ز بد دل به سیری بود
چنین گفت مرجفت را نره شیر   که فرزند ما گر نباشد دلیر
ببریم از او مهر و پیوند پاک   پدر ش آب دریا بود مام خاک
بود مرد از بهر کوپال و گرز   که بفرازد اندر جهان یال و برز
اگر داد مرد بخواهیم داد   ز کوپال و شمشیر گیریم یاد

بالاخره در پایان ماده (۳۳) مینویسد :

((هما نطوریکه بایستی در تماون کاملی بین صنوف مختلفه حکم فرما باشد همان قسم اساس مناسبات فیما بین رؤسا • مختلفه نیز باید برروی کاملترین شکل اتحاد استوار باشد))

فردوسی قبل از بیان هر جنگ مخصوصاً فرماندهان را در تشکیل یک انجمن نزد هم جمع نموده واین خود بهترین وسیله ایجاد همفکری را برای همکاری در موقع جنگ ایجاب و تهیه میکند چنانکه در موقع آمدن لشکر توران به ایران در پس رستم که بیژن را از چاهی که در سرزمین افراسیاب حبس بوده ، خلاصی ده به ایران آورده بوده ، برای لشکرکشی بر ضد قوای توران کیخسرو انجمن ذیل را تشکیل میدهد :

پس آنکه همه موبدان را بخواند   شنیده ، سخن پیش ایشان براند
نشستند با شاه ایران براز   بزرگان فرزانه و رزم ساز
چو دستان و رستم چو گودرز و گیو   چو شیدوش و رهام و فرهاد نیو
دگر بیژن و اشکش و گستهم   چو گرگین و چون زنگه و گژدهم
چو طوس سرافراز نوذر نژاد   فریبرز کاوس فرخ نهاد
جز این نامداران لشکر همه   که بودند شاه جهان را رمه
ابا پهلوانان چنین گفت شاه   که ترکان همه رزم جویند و گاه
چو دشمن سپه ساخت شد تیز جنگ   بباید بسیجید ما را بجنگ

وحتی در اندرز هرمز به سرداران ایران از قول هرمز میفرماید :

شما مهربانی به افزون کنید   ز دل کینه و آز بیرون کنید

وبالاخره با ز این مطلب را با اهمیت بیشتری در جای دیگر تلقی ومیفرماید :

چو در جنگ لشکر بود همگروه   چه دشت و چه هامون چه دریا چه کوه
اگر با رهانید با هم بجنگ   ز آزار روبه نترسد پلنگ

ماده ۳٤ همان نظامنامه مینویسد :

فرماندهی عبارت از پیش بینی کردن ، تشکیل دادن ، صدور احکام روشن وصریح در موقع مناسب وبالاخره نظارت در اجرای آنها ست .

رئیس که از ارزش فنی خود مطمئن و همیشه بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقف است راجع

به اموری که پیش میآیند باید از روی قطع و یقین اتخاذ تصمیم نمایند ولی ضمناً باید بتوانند حقیقت و امکان پذیر بودن امورات را درک کنند ·

که تمام این نکات در چند شعری که از اواسط داستان لشکر دیدن کیخسرو برای تهیه جنگ با افراسیاب از شاهنامه اقتباس میشود ، کاملاً استنباط میشود ·

موقعی است که شاه رستم را احضار نمود ، و کیفیت سوء سلوک و بدرفتاری افراسیاب و کشتن سیاوش را بیان نموده و رستم اظهار عقیده میکند :

چنین گفت رستم بشاه زمین	که ای نامبردار با آفرین
ابر ز ابلستان (۱) یکی شهر بود	کز آن بوم و بر توررا بهره بود
منوچهر کرد آن ز ترکان تهی	یکی خوب جای است با فرهی
چو کاوس شد بیدل و بیهره سر (۲)	بپیچید از او نام و فر و هنر
گرفتند آن شهر تورانیان	پس آنجا نماندند ایرانیان
کنون باژ (۳) و ساوش بتوران برند	سوی شاه ایران همی ننگرند
فراوان دگر مرز همچون بهشت	دهستان بسیار پر باغ و کشت
جهانیست از خوبی آراسته	در و پیکران لشکر و خواسته
مرآن مرز خرگاه (۴) خوانند بنام	جهاندیده دهقان گنجوره نام
زیک نیمه پرسپید (۵) دارد گذر	بقنوج (۶) و کشمیر و آن بوم و بر
دگر نیمه راهش سوی مرز چین	بپیوست با مرز توران زمین
فراوان در آن مرز پیل است و گنج	تن بیکران از ایشان برنج

---

(۱) نام ولایت سیستان (۲) وقت پیری رسید (۳) باج و خراج (۴) اصولاً بمعنای سراپرده شاهان است ولی در اینجا اسم آن قطعه زرخیزیست که رستم توصیف میکند (۵) نام ولایتی است از هندوستان

(۶) نام یکی از ولایات هندوستان است

ز بس غارت و کشتن و تاختن	سر از یاد توران بپرداختن
کنون شهریارا ره به ایران تراست	بسی سود تا جنگ شیران تراست
یکی لشکری باید اکنون بزرگ	فرستاد با پهلوانی سترگ
اگر باژ نزدیک شاه آورند	وگر سر بر این بارگاه آورند
چو آن مرز یکسر بدست آوریم	به توران زمین بر شکست آوریم

فردوسی در این اشعار از قول رستم پیش بینی اشغال و تسخیر یک منطقهٔ را که به منزلهٔ مفتاح سوق الجیشی توران زمین بشمار میرفته و از هر جهت چه از لحاظ موقعیت بین چین و هند و چه از لحاظ قابلیت تدارکات (غذا ، و پول و سایر لوازم جنگ) کاملاً مناسب بوده است بیان فرموده ، و از قول رستم تقاضای یک لشکر بزرگی را که تحت فرماندهی — فرماندهٔ شایستهٔ باشد از کیخسرو نموده است · و کیخسرو نیز که از ارزش فنی خود مطلع و بر حالت جسمی و روحی عده خویش واقف بوده ، راجع به این امر از روی قطع و یقین اتخاذ تصمیم نموده ، پس از امر به تکمیل تهیه و تدارکات به رستم تشکیلات آن عده را که — تحت فرماندهی فرامرز قرار میداده تعیین و حکم صریح اشغال آن سرزمین را که فردوسی از قول دهقان آنرا خَرگاه نامیده ، صادر مینماید ·

به رستم چنین پاسخ آورد شاه	که جاوید بادی همین است راه
تو آن نامداری که ایران سپاه	به بخت تو شادند و هم پیشگاه
ببین تا سپه چند باید بکار	گزین کن ز گردان همه نامدار
زمینی که پیوستهٔ مرز تو است	بهای زمین درخور ارز تو است
فرامرز را ده سپاهی گران	چنان چون بباید ز جنگ آوران
بگو تا ببندد بدین کین کمر	که هم پهلوانست و هم نامور
ز خرگاه تا بوم هندوستان	ز کشمیر تا مرز جادوستان
گشاده شود کار بر دست اوی	بکام نهنگان رسد شست اوی

ویعد پس از امر به تشکیل قشونهای مجتمعه بسرکردگی سپهبد طوس برای عزیمت بطرف توران که بایستی مستقیماً برعلیه افراسیاب شروع بعملیات نمایند . تماشا رت کیخسرو را در اجرای دستوراتیکه داده، در اشعار ذیل که طرز سان و دفیله آن قشون را نیز توصیف نموده، کاملاً میرسانند که در این اشعار یک سان و دفیله آنموقع را دقیقاً مجسماً داده است .

تبیره برآمد ز درگاه شاه(۱) زده برکشیدند بر بارگاه

طبل احضار نوا زده شد .

ببستند بر پیل رویینه خم(۲) برآمد خروشیدن گاو دم(۳)

نهادند بر کوهه پیل تخت بیارآمد آن خسروانی درخت

تهیه حرکت شاه برای سان .

بیامد نشست از بر پیل شاه نهاده بسر بر گوهر کلاه

سوار شدن شاه

همیرفت شاه از بر ژنده پیل بر آن تخت پیروزه بر سان نیل

بچنگ اندرون گرزه گاوسر بسر بر درخشان شده تاج زر

فروهشته از تاج دو گوشوار(۴) بدر و بیاقوت کرده نگار

بیاره و باره زیاقوت و زر ز خوشاب(۵) و زر و زبرجد کمر

همیزد میان سپه پیل گام ابا زنگ زرین و زرین ستام(۶)

عبور شاه از جلو صفوف

یکی مهره در جام در دست شاه بکیوان رسیده خروش سپاه

هوا کشیدن سپاهیان

ز تیغ و ز کوس و ز گرز و ز گرد سپه شد زمین آسمان لاجورد

---

(۱) طبل (۲) خم ظرفی بوده که جزو آلات موزیک آنوقت بوده و روی پیل حرکت میداده، آنهم یک آلت موزیک شبیه به شیپور (۴) (۵) مروارید (۶) لگام و افسار و براق زین

تو گفتی بجرم اندر است آفتاب(۱) وگر گشت خم سپهر اندر آب

همی چشم روشن جهان را ندید سپهر و ستاره سنان را ندید

ز دریا تو گوئی که برخاست موج سپاه اندر آمد همی فوج فوج

تهیه حرکت برای دفیله فوج بفوج

سراپرده بردند از ایوان بدشت سپهر از خروشیدن آشفته(۲) گشت

چو برپشت پیلان نهادند مهر زدی مهره بر جام پیش کمر

نبودی بهر پادشاهی روا نشستن مگر در بر پادشا

از آن تا سر خسرو و سرکشان چنین بود در پادشاهی نشان

همی بود بر پیل و در پهن دشت بدان تا سپه پیش او درگذشت

اجرای دفیله و عبور از پیش شاه

کشیده رده ایستاده سپاه بروی سپهدار شان بد نگاه

مقصود نگاه کردن بصورت سان و دفیله گیرنده است که فعلاً هم متداول میباشد .

نخستین فریبرز پیش روی کمر کرد پیش جهاندار نو

ابا تیغ و با گرز و زرینه کفش پس پشت خورشید پیکر درفش

بیرقی که پشت سر او بوده، خورشید نشان بوده .

یکی باره(۳) برنشسته سمند بفتراک بر حلقه کرده کمند(۴)

همی رفت با یال و با برز و فر سپاهش همه غرقه در سیم و زر

براو آفرین کرد شاه جهان که پیشی ترا باد و فر مهان

آفرین شاه به منزله خیلی خوب گفتن امروز بوده .

بهر کار بخت تو پیروز باد همه روزگار تو نوروز باد

برفتن بجز تندرستی مباد به باز آمدن برتر سستی مباد

بسنبها ز گودرز کشواد بود که گیتی برای وی آباد بود

گویا گودرز رئیس ارکان حرب آن قوا بوده .

درفش از پس پشت او شیر بود که جنگش به گرز و به شمشیر بود

بیرق گودرز شیر نشان بوده .

---

(۱) غالباً بعوض کلمه (با) کلمه (گر) استعمال شده است بالاخره (وگر) یعنی (ویا)

۲ ـ مضطرب و آشفته (۳) اسب (۴) تسرك

پُس‌رِیشت شید و شرِیسد با درفش　　　زمین گشته زان شیرپیکر بنفش

تصور میرود اینجا بعوض شیرپیکر بایستی ببرپیکر باشد زیرا درموقعیکه همین قسمت ها را تخوارنام به فرود پسر سیاوش معرفی میکند فرموده :

((درفشي کجا پیکرش هست ببر　　　همي بشکند زو میان هژبر))

((ورا گرد شید و شرد ارد بپای　　　که کوهي همي اندرآرد زجای))

(

هزاران پس‌ریشت او سرفراز　　　عنان دار با نیزه های دراز

یکي گرگ پیکر درفش سیاه　　　پس‌ریشت گیواند رون باسپاه

بیرق گیوگرگ نشان بوده

درفترجها تبوی رهام ببر　　　برافراشته نیزه اش سربه ابر

بیرق رهام هم ببر نشان بوده

نبیره پسر بود هفتاد وهشت　　　ازایشان نبد جای برپهن دشت

پسرهرپك اندردگرگون درفش　　　همه با دل وتیغ وزرینه کفش

معلوم میشود هفتاد وهشت بیرق دیگرهم وجود داشته استکه هرکدام شکل مخصوصي روی آنها بوده . درضمن انکه تخوار سرداران را ازبالای کوه به فرود معرفي میکرده، چند بیرق راهم اسم میبرد که دراین اشعار ذکری بالصراحه ازان نشده ازقبیل انکه گفته :

((درفشي‌سراوست پیکرچوماه　　　تنش لعل و جدّش چومشک سیاه))

((ورایژن گیوراند[1] همي　　　که خون باسمان برفشاند همي))

((درفشي کجا هَرَم دارد نشان　　　زبهرام گودرز کشوادگان[3]))

((درفشي عقاب است با تیزچنگ　　　که رویین کشد درقفا روزجنگ))

((همه شیربودند وگُرد سوار　　　یکایك بگویم درازاست کار ـ))

بیرق تا پلئون هم روی آن عقاب بوده . وبعید نیستکه ازروی بیرق رویین اقتباس نموده باشند .

١ـ میش‌کوهی　٢ـ سرانکه بلا[ی] بیرق افشان برده　٣ـ اسم قبیله گرسیز

توگفتي که گیتي همه زیراوست　　　سرسروان زیرشمشیراوست

چوآمد به نزدیکي تخت شاه　　　بسي آفرین کرد برتاج وگاه

به گودرزپسر شاه کرد آفرین　　　چو بر گیو و برلشکرش همچنین

به اینها هم شاه خیلي خوب گفته

پُس‌رِیشت گودرز گُستَهَم بود　　　که فرزند بیدار گُردَهم بود

همه نیزه بودی بجنگش بجنگ　　　کمان یارا وبود وتیرخدنگ

زبازوش پیکان چوپران شدی　　　همه دردل سنگ وسندان شدی

قوت بازوی اوراهم ستوده

ابا لشکرکشن واراسته　　　پرازگرز وشمشیر وپرخواسته

یکي ماه پیکردرفش ازبرش　　　به ابراندرآورده تابان سرش

بیرق گستهم ماه نشان بوده

همي خواند برشهریار آفرین　　　ازاوشاد شد شاه ایران زمین

پس‌گستهم اَشکش تیزهش　　　که با رای دل بود وبا مغزخوش

یکي گرزدارازنژاد قباد　　　سرافرازوآهسته وپاکزاد

سپاهي زکردان کوچ وبلوچ　　　سگالیده جنگ مانند قوچ

که کس در جهان پشت ایشان ندید　　　برهنه یك انگشت ایشان ندید

سپهدارشان بود رزم آزمای　　　گروبود گاه ونکوئي بجای

درفشي برآورده پیکرپلنگ　　　همي ازدرفشش ببارید جنگ

بیرق اشکش پلنگ نشان بوده .

بسي آفرین کرد برشهریار　　　برآن شادمان کرده شرروزگار

نگه کرد کیخسرو ازپشت پیل　　　رده آن سپه را زده پیرد وپیل

جزاین نامداران لشکردگر　　　برآورده هریك به خورشید سر

پسندآمد شرسخت کرد آفرین　　　برآن بخت بیدار وفرخ زمین

ازآن پس دگرگون سپاه گران　　　همه نامداران وجوشن وران

---

(١) انبوه

سپاهی که ایشان جهاندار شاه … همی بود شادان دل و نیکخواه

گزیده پسر اندرش فرهاد بود … که او لشکر خسرو آباد بود

سپه را به کردار پروردگار … بهرجای بر[illegible] کارزار

یکی پیکر آهو درفش از برش … بدان سایهٔ آهوانند سرش

پیرق فرهاد آهونشان بوده.

همی رفت بر سان شیر دمان … ابا لشکر گشن و پیل ژیان

سپاهش همه تیغ هندی بدست … زره ترکی و زین سغدی(1) نشست

همه شاهزاده ز تیغ قباد … برایشان همه فر یزدان بداد

برخساره هریک چو تابنده ماه … چو خورشید تابنده در رزمگاه

چو دید آن نشست سرگاه نو … بسی آفرین خواند بر شاه نو

یکی نامدار و گردی دلیر … پس پشت فرهاد چون نره شیر

گرازه سر تخمهٔ گیوگان … پس او همی رفت با [illegible]

بزین اندرون حلقه های کمند … از او شادمان شد که بود ارجمند

درفشی همی برد پیکر گراز … سپاهی کمندافکن و رزمساز

پیرق گرازه گرازنشان بوده.

سواران جنگی و مردان دشت … بسی آفرین کرد و بر در گذشت

دمان از پس زنگهٔ شاوران … بشد با دلیران و کند آوران

درفشی پس پشت پیکر همای … همی رفت چون کوه رفته ز جای

پیرق زنگهٔ شاوران همای نشان بوده. ولی موقعی که تخوار به فرود توضیح میدهد گونشان آنرا معرفی میکند چنانکه گفته شده :

((پس گور پیکر درفشی دراز … بگرد اندرش لشکر رزمساز))

((بزیر اندرش زنگهٔ شاوران … دلیرانش گردان و کند آوران))

بسی زنگه بر شاه کرد آفرین … بر آن [illegible] بالا و تیغ و نگین

هر آنکس که از شهر بغداد بود … ابا نیزه و تیغ پولاد بود

(1) نام [illegible] سمرقند

همه برگذشتند زیر حصای … سپهبد همی داشت بر پیل جای

معلوم میشود در آنموقع هم هنگام دفیله فرمانده یکدسته تا موقع عبور تمام قسمت در نزد دفیله گیرنده میایستاده. مثلاً برانکه در اینموقع بیرق را هم نزد دفیله گیرنده تا عبور تمام قسمت نگاه میداشته اند.

ضمن بند ۵۸۷ نظامنامه عمل پیاده ما مینویسد ـ موقع دفیله فرماندهان گردانهای مستقل و افواج(1) سلام شمشیر داده و بسمت راست از صف خارج میشوند.

پس او نبرده(1) فرامرز بود … که با فر و با برز و با ارز(2) بود

ابا کوس و پیل و سپاه گران … همه جنگجویان و کند آوران

ز کشمیر و از کابل و نیمروز … همه سرفرازان گیتی فروز

درفشش بسان [illegible] … که کس را ز رستم نبودی گذر

سرش هفت همچون سر اژدها … تو گفتی ز بند آمدستی رها

پیرق فرامرز اژدها نشان بوده مانند پیرق خود رستم.

بیامد بسان درخشی بهار … بسی آفرین کرد بر شهریار

که جاوید بادی و روشن روان … باندیشه تاج و تخت کیان

دل شاه گشت از فرامرز شاد … همی کرد با وی بسی پند یاد

بدو گفت پس کز سوی هندیان … همان مرز خرگاه تا جادوان(3)

بپرداز قنوج و کشمیر و هند … بگیر ای سپهبد بماندی پرند(4)

ز نیران مهه هرکه آنجا بود … اگر ناتوان و توانا بود

هر آنکس که با تو بجوید نبرد … سراسر برآور سرانشان بگرد

کسی کو بزنهار نیاید دمان … چنان کن که اورا نباشد زیان

بدو گفت پس پرورد : پیلتن … سرافراز باشد بهر انجمن

تو اسر زند بید اور دل رستمی … ز دستان سامی و از نیرمی

کنون مرز هند و ستان مرتراست … ز قنوج تا مرز دستان تراست

آنچه که از این اشعار استنباط میشود آنست که فردوسی با شرح مفصل کیفیت انجام سان و دفیله قشون عازم بجنگ منظور خود را که عبارت از اذهان و عقیدت به انجام سان و

(1) دلیر (2) جنگ آوران (3) شمشیر (4) ابریشمین

دقیقه بوده است بیان فرموده و مخصوصاً با موضوع دخالت بیرقهای مختلف و بانگ
های پرآهنگ شیپور و کوس و کرنا و دُم و خم رویین وغیره که موزیک آن موقع را تشکیل میداده
اند خواسته لزوم آنرا برای برقراری انتظام و انضباط که برای هر عده از قشون مخصوصاً
در موقعی که برای جنگ میخواهد عزیمت کند اثبات نموده و بنابراین میتوان ادعا نمود که
گفتار ناپلئون با در دست داشتن شاهنامه که نظیر شرح فوق را در اغلب صفحات آن
میبینیم برای اهالی این سرزمین بهیچ وجه تازگی نداشته زیرا ناپلئون هم نه قرن
بعد از فردوسی بر روی بیان و دقیقه پیش از این چیزی نگفته و ترجمه گفتار او اینست.

((تا آهنگ شیپور و طبل در گوشها، اشکال ملون بیرق در چشمها، شأن و شرف
و حب وطن در قلبها تأثیر و مفهوم پیدا نکنند انتظام و انضباط قشون تکمیل نخواهد
شد))

بعلاوه در این اشعار فردوسی نکات مهمه دیگری را هم تذکار فرموده است که از آنجمله بر
قراری تشکیلات منظمی است در بین عده که بایستی بسرزمینهای مختلف و متفاوتی اعزام
شوند و در آن بایستی رعایت نمود که عده های مامور هر سرزمین حتی المقدور از اهالی همان
نقاط باشند تا از لحاظ کیفیت آب و هوا، زبان و سایر عادات بومی آن دچار تاثیرات سوئی
نشوند ضمناً برای هر قسمت از قشون اختصاصی بیرق مخصوصی را که به وسیله اشکال
حیوانات متمایز میشده اند برای تامین منظور مذکوره لازم می دانسته است.

ناپلئون هم بعد از فردوسی بر روی بیرق اینطور بحث میکند که:

((نظامی در هر نقطه که زیر بیرق خود باشد در مملکت اجنبی محسوب نمیشود، زیرا

بیرق هر کجاست وطن آنجاست.))

همچنین فردوسی در این قسمت دستور میدهد که عده های اعزامی شوند، بمیدان نبرد
پس از تعیین قطعی آنها بایستی مورد ملاطفت و تشویق واقع شده، و خاطرهٔ عطوفت آمیزی
را همراه داشته باشند که یقیناً بر میزان فداکاری آنها بدرجهٔ قابل ملاحظه خواهد
افزود بالاخره از همین قسمت به خوبی استنباط میشود که فردوسی از توجه به
سرزمین ذیقیمت هندوستان هم غافل نبوده و در موازی فکر کینه جوئی از توران هند را
به آن سرزمین مامور لازم میدانسته است.

بند ۲۴ نظامنامه موقتی خدمات صحرائی وظائف فرمانده را بدین نحو تعقیب میکند که:

((قبل از هرگونه عملیات از قبیل راه پیمائی، اکتشاف، محاربه وغیره رئیس وظیفه دارد
شخصاً اطلاعات لازمه را کسب نموده و روسا مافوق و زیردستان خویش را از وضعیات مطلع
یا اراضی مستقیماً یا بطور غیر مستقیم آشنائی پیدا کرده و اقداماتی را که برای اجرای ماموریت
خویش لازم میداند بمعرض سنجش و مطالعه درآورد.))

فردوسی تمام این نکات را بسیار مفصل و دقیق تر در ضمن قسمت اخیر داستان آگاهی
یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران و لشکرکشی او به سوی کیخسرو بیان و به طریق ذیل تشریح
فرموده است:

چو آگاه شد شهریار جهان — ز گفتار بیدار کارآگهان (۱)
ز ترکان و از کار افراسیاب — که آورد لشکر برین روی آب
سپاهی برین سوی جیحون کشید — که شد سنگ و ریگ از جهان ناپدید

(۱) مأمورین اطلاعات.

مطابق این اشعار کیخسرو اطلاعات لازمه را کسب نموده :

(۱)

چو بشنید خسرو گوان را بخواند ‌‌ ‌ شنیده همه پیش ایشان براند

زیردستان خود را از وضعیات مطلع ساخت .

سپاهی ز جنگ آوران برگزید ‌ ‌ بزرگان ایران چنان چون سزید

چنین (۲) پس از جهان شور و تلخ (۳) ‌ ‌ بیاری گستهم نوذر پسر بلخ

به اشکش بفرمود تا سوی زم ‌ ‌ ببرد لشکر و گنج و پیل و درم

بدان تا بر اندر نیاید سپاه ‌ ‌ کند رأی شهران ایران تباه

اقدامات اساسی اولیه را اتخاذ نموده .

وزان پهلوانان را همه برنشاند ‌ ‌ بزد کوس رویین و لشکر براند

برای آشنائی مستقیم با اراضی حرکت نمود .

همی رفت با رأی و هوش رود رنگ ‌ ‌ که تیزی پشیمانی آرد درنگ

سپهبد ز جیحون دریابان رسید ‌ ‌ گذارندن و ساز لشکر بدید

سپه را گذر سوی خوارزم بود ‌ ‌ همان ریگ و دشت از در رزم بود

چپ بر دهستان و بر راست آب ‌ ‌ میان ریگ و پیش اندر افراسیاب

اطلاعات جامعی از زمین و دشمن را تحصیل کرد .

خود و رستم و طوس و گودرز و گیو ‌ ‌ ز لشکر بسی نامداران نیو

همی گشت بر گرد آن رزمگاه ‌ ‌ بیابان نگه کرد بیره و راه

فرماندهان زیردست را با اراضی آشنا نمود .

همانطورکه بلیه همانقسمت مذکور بند ۲٤ دستور موقتی خدمات صحرائی مینویسد :

«چنانچه در اجرای ماموریت او از طرف دشمن مناقشتی ابراز شود بدواً فرضیات مختلف و معقولی را درخصوص عملیات دشمن و وسائلی که بر ضد آنها باید برانگیخت از مد نظر گذرانیده ، سپس از

---

(۱) پهلوانان (۲) یکی از سرداران (۳) جیحون (٤)

روی فکر و اندیشه تصمیمات اولیه خود را میگیرد .»

فردوسی هم در دنباله همان اشعار فوق که موضوع مطلع ساختن زیردستان را از وضعیت و آشنائی پیدا نمودن با وضعیت زمین را تشریح فرموده ، درخصوص قسمتهای اخیر مذکوره از تنظامنامه هم عیناً عمل نموده ، و وسائل لازمه را بر ضد مناقشت دشمن توصیف میفرمایند :

چو آگاه شد زان سپاه نیا (۱) ‌ ‌ دل پادشا شد پر از کیمیا (۲)

که لشکر فزون بود از آن کو شمرد ‌ ‌ همه زنده پیلان و مردان گرد

نظر به تفوق تعدادی دشمن کیخسرو در انجام منظور خود مناقشتی مشاهده نموده بنابر این با فرضیات معقول و وسائلی را که لازم بود برعلیه آنها بکار برد برانگیخت چنانکه گفته شده :

بگرد سپه بر یکی کنده (۳) کرد ‌ ‌ طلایه (٤) ز هر سو پراکنده کرد

که مطابق این شعر حالت دفاعی اتخاذ نموده ، واستحکامات لازمه تهیه و تامین لازمه را از هر طرف برقرار نموده .

شب آمد بکنده درافکند آب ‌ ‌ بدانسو که بد روی افراسیاب

در شب نسبت به سمت دشمن مانع را قوی تر نموده یعنی در خندقها آب انداخت .

خسک (٥) بر پراکند بر گرد دشت ‌ ‌ که دشمن نیارد بر آنجا گذشت

که در این شعر تکمیل خاصیت موانع طبیعی را با وسائل دفاع فرعی یعنی گسترانیدن خسک که به منزله سیمهای خاردار امروزه است تشریح نموده تا دشمن نتواند از آنجا بآسانی عبور-

---

(۱) پدر مادر (جد) «زیرا مادر کیخسرو دختر افراسیاب بوده» (۲) تدبیر و چاره (۳) خندق

(٤) تامین [٥] تکه های آهن نوک تیزی بوده ، که در راه دشمن میریخته اند

نموده. قشون ایرانرا که در نتیجه اکتشاف از قوای دشمن معلوم شده بود که از جهت تعداد از قوای افراسیاب کمتر هستند معدوم نمایند.

قسمت اخیر این اشعار در واقع ایجاد موانع را بهمان قسمی که در مواد ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ قسمت اول نظامنامه آرایش زمین دستور داده ومعمول به امروزه مهیا شد با وسائل طبیعی آنروزه فردوسی تامین نموده است زیرا تلخیص مواد مذکوره بشرح ذیل است که عیناً در اشعار فوق دیده شد.

ماده ۲۵ ـ در زمینی که برای محاربه تهیه میشود مقصود از ایجاد مانع اینست که جبهه جنگ را برعلیه حملات غفلت گیری دشمن حفظ کرد.

ماده ۲۶ ـ مانع را میتوان بتنهائی فقط برای جلوگیری یا مزاحمت پیشروی دشمن بکار برد

ماده ۲۷ ـ موانع مصنوعی را از جهت ارزش میتوان در ردیف موانع طبیعی دانست از قبیل خندق های عمیق ـ طغیان دستی آب ـ برج وغیره.

که فردوسی تمام این موانع را بنام کُند. وجمله ذکر ومورد استعمال آنرا فوقا تعیین فرموده است.

از ماده ۲۵ همان دستور موقتی خدمات صحرائی اجمالا چنین استنباط میشود که :

((هر رئیسی از قطع محاربه یا تخلیه سنگر بعذر اینکه در معرض تهدید بمحاطه یا محاصره واقع شده یا اینکه عده های مجاور او عقب رفته اند اکیداً ممنوع است و تاکیداً میشود ـ احدی حق ندارد برای فداکاری خود میزانی قائل شود))

فردوسی معتقد است که اساسا خود جنگجویان بایستی دارای این روحیه وآئین باشند

که در قبال بزرگترین خطرات وعظیمترین دشمنان نباید ننگرا قبول وبدشمن پشت نموده محل خود را به او واگذارند که برای این منظور فرموده :

مرا جنگ دشمن به آید ز ننگ   یکی داستان زد برین بر پلنگ
که خیره به بدخواه منمای پشت   چو پیش آیدت روزگار درشت
نبیند کسی پشت ما روز جنگ (۱)   اگر چرخ جنگ آرد وکوه وسنگ
وگر خیزد اندر جهان رستخیز   نبیند کسی پشت من در گریز

که در اینجا بطور مبالغه وبرای تزریق روح شجاعت وتعصب سربازی در مقابل بزرگترین دشمنان که اگر چرخ گردون وکوهها وسنگها باشند باز تخلیه سنگر یا قطع محاربه را جائز ندانسته وضمناً در مقابل عبارات همان نظامنامه که ضمن همین ماده (۲۵) نوشته شده است :

((هر رئیسی که بدون صرف آخرین وسائل مدافعه خود تسلیم شود شرافت خود وشرافت ابوابجمعی خویشرا لکه دار نموده است))

فردوسی قبول مرگ وکشته شدن را بمراتب بهتر معرفی نموده تا تسلیم شدن وبندگی نمودن از دشمن چنانکه فرموده :

بمردی اندرون کشته بهتر بود   که بر ما یکی بنده مهتر بود
مرا مرگ بهتر ازین زندگی   که سالار باشم کنم بندگی

وباز تاکیداً فرموده که بریختن خون خود بهتر مایل است تا به قبول ننگ تسلیم چنانکه ـ فرموده :

یکی داستان زد برین بر پلنگ   چو با شیر جنگی در آمد بجنگ

چنا [illegible] بنام ار بریزی مرا کف خون   به از زندگانی به تنگ اندرون

در ماده ۳۶ همان نظامنامه به بر روی سرمشق بودن فرمانده ، صحبت شده ، ومخصوصاً می نویسد مراتب شجاعت وخونسردی رؤسا ، به وجود سرباز سرایت نموده برای ابراز هرگونه فعالیت وفداکاری مستعد شان میکند .

فردوسی گذشته از آنکه راجع به اهمیت رؤسا ، چنانکه قبلا نیز گفته شد فرموده :

چو سالار ناپخته باشد به جنگ   بترسد سپاه از دلاور نهنگ

در بزم ششم انوشیروان هم از قول بوذرجمهر خطاب به موبد موبدان ضمن دستورات جنگی که میدهد فرموده :

چو بدخواه پیش تو صف بر کشید   ترا رای و آرام باید گزید

ودر پایان همین ماده (۳۶) نظامنامه مینویسد که رهبر تمام جدیت خود را برای بر قرار انضباط وبیداری وتحریک اراده های ضعیف ونگاهداری هریک از نظامیان ابوابجمعی واحد خود مصروف میدارد ، عند اللزوم آنهارا مجبور به اطاعت مینماید .

که فردوسی علاوه برآنکه تمام اشعارش شامل این دستورات ودارای این روحیه وتاثیرات مربوط بهمین نکات میباشد همانطور هم که ماده ۲۴۱ قانون محاکمات نظامی فعلی هم مجازات فرار در مقابل دشمن را اعدام تعیین نموده ، فردوسی هم درباره ٔ فراریان در مقابل دشمن بهمین مجازات معتقد بوده چنانکه در مورد بیان تاریخ — افراسیاب چنین می فرماید :

کسی کو سر از جنگ برتافتی   چو افراسیاب آگهی یافتی

به خنجر بریدی سر او ز تن   جز از خاک وریگش نبودی کفن

ضمن گفتارهای برجسته ناپلئون در کتابهای جنگ این نکته هم ضبط شده ، که :

« یا قشونهائی که فاقد خصال جنگی میباشند یعنی کمتر جنگ دیده اند نباید به حمله وتنها جسم مبادرت ورزند »

بعلاوه از قول مُلتکه معروف آلمانی هم راجع به موضوع تجربیات جنگی اینطور ضبط نموده اند که :

« بهترین نظریات وعقاید برای عملیات جنگی آنچه آنست که ما از تجربیات خودمان بدست آوریم »

ماده (۳۷) دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی ما هم نوشته :

« قوای روحی یک عده ٔ که جنگ آزموده نباشند ممکن است در همان تصادمات اولیه با دشمن متزلزل شود »

ولی فردوسی خیلی پیش وبیشتر مفهوم این مطلب را توضیح وتفسیر بعبارت بسیار ساده ٔ فرموده که :

یکی داستان دارم از روزگار   که هرجای دارم همی یادگار

سگ کار دیده بگیرد پلنگ   ز روبه رمد شیر نادیده جنگ

واساساً برروی پیر وجوان بحث نموده ، واعتماد بجنگ دیدگان وعدم اطمینان به جوانان جنگ ندیده را استدلال فرموده ، ودر اینجا هم مانند یک فورمول ریاضی با برهان ودلیل ومنطق آنرا اثبات مینماید ، چنانکه فرموده :

چنین داد پاسخ بمادر که شیر   نگردد مگر بازمایش دلیر
چهل ساله با آزمایش بود   بمردانگی در فزایش بود
بیاد آیدش مهتران و نمک   بر او گشته باشد فراوان فلک
زگفتار بدگوی وازنام و ننگ   هراسان بود سر نپیچد زجنگ
زبهر زن و زاده و دوده را   نپیچد روان مرد فرسوده را
جوان چیز بیند پذیرد فریب   بکاهد درنگش نباشد شکیب
ندارد زن و زاده و گنج و رز   بچیزی ندارد زننگ ارز ارز
چو بی آزمایش نباشد خرد   سرمایه کارها بنگرد
گراید و نکه پیروز گردد بجنگ   شود شاد و خندان وسازد درنگ
وگر هیچ پیروز شد برمنش   نبیند جز ازپشت او دشمنش

اگرچه به تاثیر نژادی هم کاملا معتقد بوده وبالاخره مطابق محاسباتی که بعمل میاورد ازشیربچه گان بجز دلاوری انتظاری نی داشته است چنانکه فرموده :

اگر بچهٔ شیرنا خورده شیر   بپوشد کسی در میان حریر
دهد نوش اورا زشیر و شکر   همیشه ورا پرورانند به بر
بگوهر شود باز چون شد بزرگ   نترسد زآهنگ پیل سترگ

وباز درجای دیگر راجع به تاثیر اصالت ونژاد فرموده :

هنر کی بود تا نباشد گهر   نژاده (۲) کسی دیده ئی بی هنر
گهر آنکه از فر یزدان بود   نیازد به بد دست و بد نشنود
نژاد آنکه باشد زتخم پدر   سزد کاید از تخم پاکیزه (۳) بر

ومقصودی را که فردوسی گهر پادشاه، پروریده بدین عبارت بیان نموده :

((مرکبی که با راکب خود دربیست محاربه حضور داشت در فن جنگ بهیچوجه من الوجوه معلوماتی حاصل نکرد))

---

(۱) طبیعت (۲) اصیل (۳) میوه

فردوسی کلی وجامع و موجز بطریق ذیل میفرماید :

کسی کو ندارد هنر با نژاد   مکن زو بچیز از کم و بیش یاد

ولی باز با تمام این معتقدات به اصالت ونژاد داشته معهذا به لزوم تجربه کاملا قائل واشخاص بدون تجربه را ناقص تشخیص داده چنانکه مکررا فرموده :

جوان ارچه دانا بود با گهر   ابی آزمایش نگیرد هنر
بد و نیک هرگونه باید کشید   زهر شور و تلخی بباید چشید
جوانان داننده با گهر   نگیرند بی آزمایش هنر
کسی کو بود سوده (۱) روزگار   نباید بهر کارش آموزگار

حتی در این موضوع بقدری دقیق شده که تفاوت یکروز تجربه زیادتر را هم دخالت داده است :

هر آنکس که یک روز زاید به پیش   خردمندی اورا بود نیز بیش

درهمین ماده نظامنامه می نویسد :

((در بعضی مواقع باید همیشه جلو رفت ویا بسختی مقاومت نمود تا دم مرگ جنگید))

در شیوه کارزار هم مختصرا گفته شده که :

((فتح قیمت خون است))

فردوسی بطور کلی فتح وکسب شهرت وبزرگی را نتیجه خون وبه نیروی شمشیر امکان پذیر میدانسته چنانکه میفرماید :

چه گفت آن سراینده مرد دلیر   چو ناگه بشیر آویخت بانره شیر
که گر نام مردی بجوئی همی   رخ تیغ هندی بشوئی همی
زبدها نبایدت پرهیز کرد   چو پیش آیدت روزگار نبرد

(۱) سائیده

بازدر همین پند نظامنامه مینویسد :

در هیچ موقع اجازه داده نمیشود ولو بهر عنوان باشد با دشمن داخل ارتباط شوند وبهر گونه تشبثات دشمن بجای صحبت وغیره باید با گلوله جواب داد .

فردوسی هم این مطلب را با مقدمه بسیار شیرین وبا ذکر علت امر میکند .

چو دشمن بترسد شود چاپلوس — تو لشکر بیارای وبربند کوس
چه گفت آن گرانمایه تیز رای — که بیدادرا نیست باداد رای
تو با دشمن بد کنش رزمجوی — که با آتش آب اندر آری بجوی

ولی همین پند نظامنامه کشتن پیکها وفراریان دشمن را که برای تسلیم میآیند منع نموده ودستوراتی برای جلب آنها معین نموده است که فردوسی هم عینا بهمین قسم تعلیم فرموده، وراجع به پیکها میفرماید :

فرستاده شهریاران کشی — زبی دانشی باشد وبیهشی
کسی کاندیشه زین گونه هرگز نکرد — بگرد جهان رای هرگز مگرد
بر مهتران زشت نامی بود — سپهبد ز مردم گرامی بود

ودر خصوص رفتار با کسانی که تسلیم شده اند میفرماید :
(١)
چو خواهد ز دشمن کسی زینهار — تو زنهار ده باش وکینه مدار
وگر آشتی جوید وراستی — نبینی بدلش اندر آن کاستی
از او باز بستان وکینه مجوی — نگهدار او را همی آبروی

که در این اشعار علاوه بر منع کشتن حفظ حیثیات وآبروی آنها را هم توصیه فرموده است واین رفتاری که دستور فرموده، از لحاظ سیاست جنگی منافع بیشماری دربردارد .

---

(١) امان

وباز همانطور که نظامنامه کشتن واذیت نمودن مجروحین را هم قدغن کرده، فردوسی نیز کاملا معتقد وفرموده است :

نه مردی بود خیره آشوفتن — بزیر اندر آورده را کوفتن

بالاخره درهمین پند نظامنامه حفظ اسرار عملیات را جداً در هریک از تعلیمات نظامی توصیه وبعد توجه مخصوص را بمندرجات پند ٦٢ همان نظامنامه جلب مینماید که در آن موضوع افشا نکردن کوچکترین اطلاعی را برای صاحبمنصبان یک موضوع شرافتی ویک قاعده مطلق بیان نموده وبالاخره هرگونه صحبت ومذاکره را که از آن اطلاعاتی تراوش نماید اکیدا ممنوع نموده است فردوسی راجع به حفظ اسرار اصولاً فوق العاده مُصِر ودر غالب قسمتهای شاهنامه این موضوع را متذکر گردیده واز آنجمله با ذکر دلیل وبرهان استدلالاً بیان فرموده است :

سخن هیچ مسرای با راز دار — که او را بود نیز همراز ویار
سخن را تو آگنده دانی همی — بگیتی پراکنده خوانی همی
چو راز تو به شهر آشکارا شود — دل بخردت بی مدارا شود
بر آشوبی وسر سبک خواندت — خردمند کژجو نشاندت
چه گفت آن سخنگوی پاسخ نیوش — که دیوار دارد بگفتار گوش
اگر جز تو داند که رای تو چیست — بر آن رای ودانش بباید گریست
زبان را نگهدار باید بدن — نباید زبان را بزهر آژدن

وحتی برای فرماندهان دستور میدهد که مثلا چنانکه بخواهند سر ورمزی را برای رئیس ارکان حرب خود بیان کنند چه قسمی بایستی مواظب بود :
(١)
هرآنگه که باشی تو با رای زن — سخنها بیارای بی انجمن

---

(١) در قشون همان رئیس ارکانحرب میشود در واحد های کوچکتر آجودان .

اگر دل ترا سنگ خارا شود — نماند نهان آشکارا شود
اگر چند نرم است آواز تو — گشاده کند روز هم راز تو

ومخصوصا راجع به دقت درباره بیگانگان فرموده :

هر آنکه که بیگانه شد خویش تو — بدانست راز کم و بیش تو
از او خویشتن را نگهدار باش — شب و روز بیدار و هشیار باش
چو بشناخت آواره سامان تو — تواند بدی کرد بر جان تو

ماده ۲۱ همین نظامنامه یعنی آخرین قسمت وظائف کلی رؤساء وحده ها در جنگ بر روی یک دا ترتحسین در حکم گفتگو کرده، در ضمن آن مینویسد :

((کسانی که استحقاق پیدا کرده اند باید هرچه زود تر ممکن باشد بدریافت پاداش نائل گردند ولی لازم است اعطای آنها با تمام تشریفات لازمه و درحد وحد صحیحی بعمل آید زیرا نتیجه قطعی سؤ استعمال پاداشها تخفیف و تضییع قدر و ارزش واقعی آنها مهیا شد .))

فردوسی گذشته ازآنکه درخصوص پاداش فرموده است :

گرامی کن آنرا که در پیش تو — سپر کرد جان از بد اندیش تو

راجع به رهاینددادن پاداش به اشخاص نالایق فرموده :

مبخشای بر هر که رنجت از وست — وگر چند اُمید گنجت از اوست

وهمانطوریکه درهمان ماده ۲۱ مینویسد علاوه رؤساء انواع حق دارند بصاحبمنصبان و — درجه داران ونفراتی که عملیات درخشان فوق العاده ازخود بروز داده اند فورا مدال جنگی بدهند فردوسی مخصوصا سرعت پاداش را پس از خدمت لازم دانسته وامر میکند :

دراین خصوص فرموده :

چو نیکی نماید پاداش کن — همان تا شود رنج نیکان کهن
هر آنکس که ازبهر تو رنج بُرد — چنان دان که رنج از پی گنج بُرد

وحتی تقسیم غنائم را فقط برای فداکاران توصیه میفرماید :

هر آنکه که از دشمن ایمن شوی — سخن گفتن کس نگر نشنوی
غنیمت بر او بخش کو جنگ جست — بمردی دل از جان شیرین بشست

وحتی موضوع مستمری را درباره بازماندگان مقتولین دستور میفرماید :

هر آنکس که شد کشته در کارزار — ورو خرد(۱) و کودک بود یادگار
چو نام مشرز دفتر بخواند دبیر — درم(۲) بیش کودک بود ناگزیر(۳)

بعلاوه راجع به کسانی هم که بد کار کرده اند عقوبت را درهمان ضمن توضیح فرموده،

چو نیکی کند کس تو پاداش کن — وگر بد کند نیز پرخاش کن
هر آنکس کزو در جهان جز گزند — نبینی مر او را چه بهتر ز بند
جز از بد نباشد مکافات بد — چنین از ره داد دادن سزد

چنانکه مفصلاً مطالعه شد نکته نیست که از وظائف اساسی فرماندهان را فردوسی در آن عصر و در حدود وسائل موجوده ناگفته گذارده، بطورکلی عموم آنها هنوز هم بقوت خود باقی است ولی گذشته ازهمه اینها نکتهٔ که بما اجازه میدهد فردوسی را مافوق عموم فرماندهان نظامی دنیا بشناسیم آنست که دستورات و سفارشاتی بخصوص برای مردان جنگ (اعم از فرمانده یا نظامی) بیان فرموده، که حقیقت انها پس از قرائت بسهولت

---

(۱) فرزند کوچک (۲) پول (۳) ناچار

واضح بوده، وکسانیکه درمصادماتی کوچک یا بزرگ حضور داشته اند رعایت آن نکات را منکر نمیتوانند شد ولی درعین حال درهیچیک ازکتب ونظامنامه هائی که تاکنون بنده شخصاً مطالعه نموده ام جز درشاهنامه معظم درجای دیگرنظری ازهیچیک آنها ندیده ام من باب مثل چند جمله آنرا باذکرشاهد ذیلاً درج مینمایم :

۱ – برای آنکه درموقع جنگ بایستی مطلقاً جای پی را کنارگذاشت میفرماید :

که رزم چون بزم پیش آوری (۱)   بفرمان پری ماند این داوری

۲ – درقبال اعمال خصمانه دشمن تامل زیاد جایز نیست :

وگر دیر یابی زحد بگذرد   دلاورگمانی بهستی ببرد

۳ – ولی زیاد هم نباید درکارجنگی عجله وشتاب کرد :

زراه خرد هیچگونه متاب   پشیمانی آرد دلت را شتاب
که هرکس که تیزی کند روزجنگ   نباشد خردمند با رای وسنگ

۴ – بطورکلی بایستی میانه تندی وتامل را اختیار نمود :

میانه گُزین درهمه کارکرد   به پیوستگی هم به تنگ ونبرد
نه تیزی نه سستی بکار اندرون   خرد باد جان ترا رهنمون

۵ – هنگام نبرد نسبت بدشمن رأفت جایز نبوده ، وبایستی سرنیزه را باقلب او آشنائی داد :

همه رزم را دل پراز کین کنم   تن دشمنان جای زوبین کنم

دراین خصوص ازگفتار بلهلم آلمانی هم میگویند که :

---

(۱) کشمکش .

«بدشمن رحم نکنید وبی رحم باشید»

همچنین ازقول بیزمارک هم گفته شده :

«نوعی با دشمن رفتارکن که علاجی بجزگریه نداشته باشد»

ولی مقایسه قدمت گفتار فردوسی واستحکام روح کلام او با این بیانات مسافت زمین وآسمان را بخاطرمیآورد مضافاً براینکه فردوسی میفرماید :

کینه را وقتی ازدشمن دورکن که دردست آمده باشد وفرموده :

پلنگ آنزمان پیچد ازکین خویش   که نخچیر بیند به بالین خویش

۶ – درجنگ آرایش وزینت خود را با اسلحه بعمل آور وهیچگاه سلاحت را ازخود دورمکن :

سلیح تن آرایش خویش دار   سزد کت شب تیره آید بکار

۷ – خطررا به عنوان آزمایش استقبال مکن :

هر آنکس که گیرد بدست اژدها   شد او کشته واژدها شد رها
به تنها کسی رزم نر اژدها   مجوید چوجوید نیابد رها

۸ – درموقع پرهیز دشمن ازجنگ مجال مده، وجنگ را به او تحمیل کن :

بجنگ اندکی شوکه دشمن زجنگ   بپرهیزد وسست گیرد زچنگ

۹ – دشمن کوچک راهم پست وبی اهمیت مدان ازبد روزگاربیندیش :

ندانم همی دشمن خرد خوار   بترسم همی ازبد روزگار

۱۰ – دشمن راهیچوقت نادان مشمار ولو هرقدرهم کوچک باشد :

که دشمن اگرچه بود خوار و خرد   مر اورا به نادان نباید شمرد

ک

۱۱ ــ از مصائب وارده بر دیگران باید تجربه گرفت واستفاده کرد :

بجوئی که یکبار بگذشت آب   نسازد خردمند ازاو جای خواب

۱۲ ــ در لزوم وحدت فرماندهی :

خردمند گوید که در یک سرای   چو فرمان دو گردد نماند بجای
چنان چون یک شهر دو کدخدای   بود بوم ایشان نماند بجای
چو مهتر یکی گشت شد رای راست   بیفزود خوبی و زشتی بکاست

که همین مسئله را اگر در موقع جنگ بین المللی متفقین از ابتدا فهمیده و رعایت میکردند مدت چهار سال معطل نشده وآنهمه ضایعات وتلفات را متحمل نمیگردیدند چنانکه بالاخره هم تا این نکته عملی نشد و فرماندهی واحده را برقرار و به مارشال فش واگذار نکردند موفق به مغلوب نمودن متحدین نشدند .

گویا ناپلئون هم تصدیق کرده است که : برای محاربه الزم مسائل وحدت اراده و فرمان است .

۱۳ ــ در موقع قرار دشمن کهن اورا در نظر بیاور و به تکمیل موفقیت کوش مخصوصاً اگر او را قبلا از خود قوی تر دیده باشی ولی در عین حال تمام سررا هم حفظ کن :

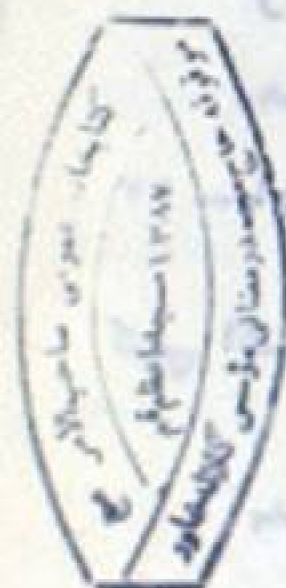
چو نو پشت دشمن به بینی به چیز   متاز و مپرداز هم جای نیز
نباید که ایمن شوی از کمین   سپه باشد آلوده در دشت کین
که دانا زد این داستان بزرگ   که شیری که بگریزد از جنگ گرگ
نباید که گرگ از پسش در کشد   که اورا همان بخت بر کشد

۱۴ ــ نیرنگ دشمن را هنگام نرم گفتاریش تجسس کن :

ندانسته درکار تندی مکن   بیند پس و پیش گرز سر تا به بن
بگفتار شیرین بیگانه مرد   بویژه[1] به هنگام ننگ و نبرد
پژوهش نمای و بترس از کمین[2]   سخن هرچه با تمد پژوهی ببین[3]
همه کارها را سر انجام بین   چو بید خواه چینه نهد دام بین

ویدان که بطور کلی هر وقت دشمن نواقص جنگ در خود دید بحیله وفریب متوسل میشود :

در آشتی کوبد اکنون همی   نیارد نشستن بها مون همی
چو داند که تنگ اندر آمد نشیب   بکار آورد رنگ و بند و فریب



۱۵ ــ واگذاری کار به اشخاص نالایق پرورش قوای خصم است .

مده مرد بی ارز[4] را ساز جنگ   که چون باز جوئی نیابد بچنگ
بدشمن سپارد تورا دوستوار   دو کار آید ت پیش دشوار و خوار
سلیح تو در کارزار آورد   همان بر تو روزی بکار آورد
چنین گفت خسرو که این داستان   شنیدی که دانا زد از باستان
که هر گربه تا دان پرواه وخورد   سلیح بزرگی نیابد بمرد
چو از نو ستاند تن آسان شود[5]   وگر باز خواهی هراسان شود

ودر جای دیگر بطور کلی فرموده است :

چه گفت آن خردمند شیرین سخن   که گر هیچ بنان را نشانی به بن
بفرجام[6] کار آید ت رنج ودرد   بگرد در نام پیمان مگرد

۱۶ ــ سعی کنید دشمن را در منطقه بی آب وعلفی محاصره کنید در نتیجه بدون هیچ زد وخورد یا صرف قوائی تسلیم یا معدوم خواهند شد .

---

(۱) بخصوص (۲) جستجو (۳) عمیقانه (۴) نالایق (۵) تن پرور

(۶) عاقبت

یکی کوه دارند خارا و خشک | همی خار رویند ایشان چو مشک
همان تا بر آن سنگ پیمان شوند | چو بیچاره گردند گریان شوند
گشاده نباید که دارید راه | دو رویه پس و پیش آن رزمگاه

چو بینی جنگستان دشمن آید بجنگ | بزودی چه بایدت کردن درنگ
چرا جست باید همی کارزار | طلایه به سر این دشت پرده سوار
بپائیم تا دشمن از آب و نان | شود تنگ و زنهار خواهد بجان
مگر خار ریا سنگ خارا خورند | چو روزی سر آید خورند و مرند(1)
چو راه علف تنگ شد بر سپاه | کسی سنگ خارا ندارد نگاه
ز فرمان سالار بپیچند سر | شود تیره دیدار پرخاشخر(2)
همه لشکر آید بزنهار ما | از این پس نجویند پیکار ما

۱۷ — ماجراجو مباش و بعد وا سعی کن با نرمی و مسالمت اراده ٔ خود را بر دشمن تحمیل کنی اگر بخرج نرفت مرد مبارزه باش :

بتو سو که باشند یکی تا مجوی | تو تندی فرست از پیش بویه پوی
نخستین به نرمی سخن گوی باش | بداد و بکوشش همی آهوی باش
چو کارت به نرمی نگردد نکوی | درشتی گرانگاه پس رزم جوی

۱۸ — از کسانی که به آنها یا دوده شان آسیبی رسانده ٔ بیندیش :

تو اژدر(3) کشی بچه اش پروری | بدیوانگی ماند این داوری
پدر کشتی و تخم کین کاشتی | پدر کشته را کی بود آشتی

۱۹ — موقعی غالب محسوبی که بکشی و کشته نشوی پس علاوه بر فکر کشتن دشمن هوشیارانه درصدد حفظ خود هم باش و سعی کن همیشه لا اقل با دشمن مساوی باشی .

---

(۱) میمیرند (۲) جنگجو (۳) اژدها .

چو رزم آیدت پیش هشیار باش | تنت را ز دشمن نگهدار باش
مکن تکیه بر گرز و کوپال خود | بدزد از کمند یلان یال خود
چنین گفت مهتر بدین هر دو مرد | که هشیار باشید روز نبرد

۲۰ — در موقع تعرض مراقب اسلحه ٔ دشمن هم باش :

بدان گه که اسب افگنی گوش‌دار | سلیح هم آورد را هوش‌دار

۲۱ — از اقوال آلمانی معروف است که : جنگ خلاق ترقی است — و ناپلئون هم گفته که — هیچ چیز را بجز یک نبوغ بزرگ طالب نیستم ولی تعجب است که از گفتار فردوسی در این خصوص ذکری نشده ، در صورتیکه او خیلی بیشتر فرموده :

میانها به بندیم و جنگ آوریم | چنو باید که کشور به چنگ آوریم
دل مرد بدخواه یا نیک خوی | بجز جنگ گردان نکرد آرزوی
نشاط منم بجنگ دلیران بود | غذای تنم خون شیران بود
دریغی نیازی بشمشیر جوی | ز کشور بود پادشاه را آبروی

۲۲ — مرد مخصوصاً فرمانده بایستی ثبات قول و پیمان داشته باشد والا در انظار عموم ارزشی نخواهد داشت :

ندانی که مرد پیمان شکن | ستوده(1) نباشند در انجمن
که هرکو ز گفت خود اندر گذشت | ره راد مردی ز خود در نوشت(2)
سپهبد کجا گشت پیمان شکن | بخندد بر او نامدار انجمن
بکوشید و پیمانها مشکنید | پی و بیخ و پیوند بد برکنید
خرد گیر کارایش جان بود | نگهدار گفتار و پیمان بود
مبادا که باشی تو پیمان شکن | که خاکست پیمان شکن را کفن
چو پیمان آزادگان بشکنی | نشان بزرگان بخاک افکنی

---

(۱) شایسته (۲) دور کرد

۲۳ – در هر عمل تعرضی سستی و کندی خطا ست ؛

بکاری که تو پیش دستی کنی / بد آید که کندی و سستی کنی

بعلاوه فردوسی بطور کلی سستی را مذمت میفرماید . مخصوصا درباره فرماندهان چنانکه فرموده :

همانا شنیدی که دانا چه گفت / چو راز سخن برگشاد از نهفت
که هر کو که گردد جهاندار سُست / نماند جهان بیگمان تندرست
چنان هم که در خانها کدخدای / چو سستی کند پُست گردد سرای

۲۴ – باید سعی کرد دشمن را از اراضیش خارج کرد زیرا هر کس در محل آشنا دلیرتر است فردوسی برای بیان این مقصود از قول شغال به گرگ بر روی سگی بحث نموده است :

تو نشنیدی آن داستان شغال / که زد با یکی پیر گرگ همال (۱)
که سگ را بخانه دلیری بود / چو بیگانه شد بانگ وی کم شود

۲۵ – رحم بدشمن ظلم بر خود است :

شبان چونکه بگرفت درنده گرگ / اگر زنده ماند نباشد سترگ
دلاور چو از بیشه بگرفت شیر / نشان ده کجا زنده ماند شردبیر
وگر ما بر خسته (۲) شیر آورد / همان شیر اورا بزیر آورد

وجای دیگر باز فرموده :

زدانا تو نشنیدی این داستان / که برگوید از گفته باستان
که گر پروری بچه نره شیر / شود تیز دندان و گردد دلیر

---

(۱) همسر (۲) مجروح

۲۶ – از دشمن نباید انتظار رأفت داشت ؛

ز دشمن نباید مگر دشمنی / بفرجام اگر چند نیکی کنی
ز دشمن مکن دوستی خواستار / وگر چند خوانند ترا شهریار

۲۷ – هیچوقت دشمن خود را تقویت مکن :

کسی دشمن خویشتن پرورد / بگیتی درون نام بد گسترد
یکی داستان زد بر این شهریار / که دشمن مدار ارچه خرد است و خوار
که ای دایه بچه شیر نر / چه رنجی که جان هم نیاری ببر
بکوشی و اورا کنی پرهنر / تو بی بر شوی چون وی آید ببر
نخستین که آید بنیروی چنگ / همان پروراننده آرد بچنگ
نبینی که پرورد کار پلنگ / نبیند ز پرورده جز درد و جنگ
چنان دان که نوشیروان قباد / باندرزنامه چنین کرد یاد
که هر کو سلیح سر بدشمن دهد / همی خویشتن را بکشتن دهد
که چون باز خواهد که آید بکار / بد اندیش با او کند کارزار

۲۸ – سروان جنگ نباید بهیچوجه پابند زینت و مال و راحتی باشند :

ز دیبا نگویند مردان مرد / ز زر و ز سیم و ز خواب و ز خورد

۲۹ – اگر در جنگ فرماندهان دشمن را کشتید سپاه بخودی خود هزیمت خواهند کرد :

سپه چون سپهبد نگون یافتند / عنان یکسر از رزم بر تافتند
درفش و بُنه پاک بگذاشتند / گریزان ز کین روی برگاشتند

۳۰ – نظامی نباید که در فکر کسب افتد و پیشه ور هم باید بکار خود مشغول شود . مجملاً هر کسی باید در طریق استعداد و تخصص خود قدم بردارد ؛

سپاهی نباید که با پیشه ور / بیک روی جویند هر دو هنر
یکی کار ورز و دگر گُرز دار / سزاوار هر کس پدیداست کار
چو این کار آن جوید آن کار این / پر آشوب گردد سراسر زمین
شما دیر مانید و خرم بوید / برامش سوی ورزش خود شوید

۳۱ ـ با عده های کم هیچوقت با دشمن بزرگ مقابله مکن زیرا بجز ضرر نتیجهٔ نخواهی گرفت وسعی کن اقلا با دشمن مساوی بباشی :

چو چشمه بر ژرف دریا بری   بدیوانگی ماند این داوری
هم آورد خود همچو خود برگزین   بخیره میارای تندی بزین

از عکس مفاد اشعار فوق چنین نتیجه گرفته میشود که : برای غلبه به دشمن باید در موقع و محل معین از دشمن قوی تر بود که این جمله اخیر ترجمه گفتار ناپلئون است و کلازویتز معاصر او هم در این خصوص گفته : ((برتری از جهت عدد ، اولین تامین پیشرفت جنگ محسوب است .))

باب چهارم

اصول جنگ

فصل اول

اصل تعرض ((پیشدستی))

شیوهٔ کارزار برای تحمیل اراده بر دشمن وتسهیل موفقیت در جنگ اعمال حس ابتکار را الزام نموده ، و دستور میدهند که نباید به دشمن اجازه داد که بتواند آزادانه بر ضرر ما داخل عمل شود و ـ برای بدست آوردن صحیح ترین راه اخذ ابتکار اصولی که اساساً جزو اصول مسلمه ثابته جنگ بشمار میآید بیان میکنند .

که از آنجمله یکی اصل تعرض است و برای مزایای تعرض چنین می نویسند :

تمام تجربیات تاریخ جنگ بما میاموزد که عملیات تعرضی بیشتر در روحیهٔ دشمن موثر بوده . اراده اورا تحت الشعاع قرار داده آزادی عملیاتش را محدود یا نابود میسازد .

بنا بر این همیشه وقتی ارزش واقعی وضعیت مارا به پیروی طریقه دیگری مجبور نسازد تعرض ـ جدی وبی باکانه بهترین وکوتاه ترین راه فتح میباشد وحتی در تائید آن مینویسند :

فقط باید توانست تعرض کرد زیرا وسائل فنی امروزه هر کس را که نتواند بجا لا کی تعرض کند گرچه با رشید ترین وضعی وارد مرحله حمله شده باشد معدوم میسازد باز درجای دیگر بعبارت دیگری مزایا و لزوم تعرض را شیوهٔ کارزار توصیف نموده و تذکر میدهد که برای تحصیل موفقیت نهائی بباید بوسیله شکست دادن به دشمن پیشروی نمود و اورا مجبور بعقب نشینی کرد .

تعرض این نتیجه قطعی را میتواند بدست بدهد . علاوه راجع به تفوق تعرض غالبا از ـ گفتار سرداران یکی دو قرن اخیر اروپائی کرارا در کتاب شیوهٔ کارزار گواه میاورند از آنجمله

مینویسد که :

آرشیدوک شارل گفته : ((حرکاتی که درجنگ منتج به نتیجه مطلوبه میشود وآن راهی که از همه زودتر وبهتر بمقصود میرسد حرکات تعرضی وحملهٔ بدشمن است))

وبرای آنکه جمله کوتاه تری را بیاورد ازقول ((کارنو)) نقل میکنند که :

((هرکه میخواهد فاتح شود باید حمله کند نه دفاع))

وبازبرای آوردیکجمله کوتاه تر ازقول ((دومستر)) می نویسند :

(((غلبه یعنی پیش رفتن)))

وبرای درجه اهمیت تعرض ازقول دراگومیروف میگویند :

((ده پانزده نفر نظامی که با سرنیزه حمله میکنند یک صد نفر ازقوای دشمن ارزش دارند))

اما فردوسی درحوالی هزارسال قبل توجه باین اصل را درهمان موقعی که وسائل امروزه وجود نداشته وبدون آنکه مدرسه سن سیر یا مدرسه ارکانحرب را دیده باشد برروی استعداد خداداد فرماندهیش تشخیص داده وبا ـ نامیدن کلمه پیشدستی بعوض کلمه تعرض که ما هم ازاین ببعد خواهیم نامید این مطالب را بطریق ذیل توصیه فرموده است :

هرآنکس که درجنگ پیشی کند   همه رأی وآهنگ بیشی کند
توپیروزی ازپیشدستی کنی   سرت پست گردد چوسستی کنی

وچون مطابق تمام گفتارش همیشه نصایح ودستورات خود را استدلالی بیان میکند

درجاهای دیگر میفرماید :

هرآنکس که درجنگ سست آمدی   بآورد نا تندرست آمدی
چنین است گردنده گوژپشت   چونرمی نمودی ببینی درشت

که دراین اشعار صراحتا بدست گرفتن ابتکار عملیات ونفوذ وغلبه بردشمن را درسایه پیشدستی بیان فرموده ، وعلاوه براینها راجع به عیب دفاع که روحیه مدافع همیشه خراب بوده ، وهیچوقت نتیجه قطعی بوسیله دفاع تحصیل نمیشود فرموده است :

چودشمن به دیوار گیرد پناه   زبیکار وکینش نترسد سپاه
شکسته دل است او بر این شارسان   کزین بیش نبود بیگان خارسان

بعلاوه برای موقعی هم که وضعیت (زمین ودشمن) اتخاذ طریقه دیگری را (بغیرپیشدستی) الزام مینماید دستورات کافی ضمن بیان جنگ ایران وتوران بیان فرموده است :

موقعی است که قوای ایران وتوران دریک اراضی کوهستانی مقابل یکدیگر صف آرائی کرده ، ووضعیت زمین بهیچیک اجازه پیشدستی را نمیدهد بنابراین ناچار هردوطرف به حالت دفاعی باقی ومنتظر اقدام پیشدستی طرف مقابل خود هستند .

دولشکر بروی اندرآورده روی   همه نامداران پرخاشجوی
چنین ایستاده سه روز وسه شب   توگفتی یکی را نجنبید لب
همی گفت گودرز کز جای خویش   سپارم بدیشان تنم پای پیش
سپاه اندرآید پس پشت من   نماند بجز باد در مشت من

فردوسی خطرمانور ازعقب را که ناپلئون غالبا بکارمیبرده دراینجا تذکر داده است :

شب وروز بر پای پیش سپاه   همی جست نیک اختر هور وماه

که تا روزگاری که بی اختر است — کدامست و جنبش ترا درخور است
کجا پیر صد یاد روز نبرد — که چشم سواران بپوشد بگرد
بر اینسان بپاییم بگرد سنگسار ؛ — بکردار پیاده اندر آرم سپاه .

در این اشعار از قول گودرز فرموده ، که بنا به وضعیت زمین اگر از این موضع حرکت نمائیم و دشمن این محل را که هم پشت سر هست ، و هم نقطه مهم خط رجعت میباشد بدست آورد تمام قوا معدوم خواهند شد بنا براین با وضعیت دفاعی مترصد بود که یا دشمن اقدام به پیشدستی نماید و یا باد مطالعی بطرف دشمن رفته ودیده ، باتنی آنها را دچار اشکال نمایند آنوقت با استفاده از آن اوضاع یک حمله سریع امکان پذیر خواهد بود .

اتفاقا در قشون توران هم پیران همین نکته را در نظر داشته چنانکه فرموده است؛

وزان روی پیران نهاده دو چشم — که گودرز را دل بجوشد به خشم
کند کند پشت بردخت را شد سپاه ؛ — کمین اندر آرد به پیشش زراه .

باز در اینجا مسئله مانور از عقب را تذکر فرموده اوپس از چند روز انتظار که پیشدستی از هیچ طرف صورت نگرفت بیژن که جوان و کم تجربه بود نزد گیو (پدرش) رفته وی تقاضای شروع جنگ را میکند .

گیو ضمن تمجید و ملامت او معایب پیشدستی در آن موقع را تذکر و نقشه گودرز را به طریق ذیل بیان میکند :

همی خواهد این پیر کار آزمای — که ترکان بجنگ اندر آرند پای
پس پشتشان دور گردد ز کوه — ببرد لشکر تند ور همگروه
ببینی تو کوپال گودرز را — که چون درنوردد همی مرز را

بیژن از این نصایح قانع شده ، اطاعت امر نموده از جنگ در آن موقع منصرف میشود اتفاقا در قشون توران هم نظیر همین منظره پیش آمد کرده هومان جوان بی تجربه نزد پیران (برادرش) رفته تقاضای شروع بجنگ میکند او هم ضمن اینکه قوا و فرماندهان دشمن را از عده ، خودی لایقتر معرفی میکند وضعیت آن زمین را بطریق ذیل توصیف و پیشدستی به آنجا را بی جا معرفی مینماید و میگوید باید صبر نمود تا ایرانیان در اینجا مبادرت به پیشدستی نمایند :

چه سالار دو لشکر میان دو کوه — فراز آوریده است کرده گروه
ز هر سو که جوئی بدو راه نیست — پر اندیشه کین رنج کوتاه نیست
بکوشید باید بدان تا مگر — از آن کوه پاره برآرند سر
مگر مانده گردند و سستی کنند — بجنگ اندر آن پیشدستی کنند
چو از کوه بیرون کشد لشکرش — یکی تیرباران کنم بر سرش
چو دیوار گرد اندر آیمشان — چو شیر ژیان جان برآرمشان
بر ایشان بگردد همه کام ما — بر آید به خورشید بر نام ما

ولی با تمام این نصایح هومان خیره سر قانع نشده با یک مترجم بطرف خطوط ایرانیان میرود که مبارزه نماید درخط پاسداری ایرانیان بوسیله نگهبان (۱) به او امر به توقف داده شده ، و بعد طلایه که حاضر میشود و مقصود او را میپرسد بوسیله ترجمان (۲) به او میفهماند که به موجب امر گودرز اجازه جنگ نداریم اگر خیلی اصرار داری برو نزد فرماندهٔ قوا .

---

(۱) کشیک چی (۲) مترجم

همه یکسره بازگشتند از اوی — سوی ترجمانش نهادند روی
که در پیش هومان به ترکی زبان — همه گفتهٔ ما بر او بر بخوان
که ما را به جنگ تو آهنگ نیست — ز گودرز دستوری جنگ نیست
اگر جنگ جوئی گشاده است راه — سوی نامور پهلوان سپاه .

هومان پس از این صف آرائی بطرف پاسداران جناح چپ رفته به رهام برخورد نموده او و چند نفر دیگر را از قبیل گستهم وغیره به مبارزه دعوت میکند او هم عدم اجازت از گودرز را بهانه و اقدام به جنگ را منوط بدستور او میداند .

از ایشان که تو نام بردی بجنگ — همه جنگ را تیز دارند چنگ
ولیکن چو فرمان سالار شاه — نباشد نسازد کسی رزمگاه .
اگر جنگ گردان بجوئی همی — سوی پهلوان چون بپوئی همی
ز گودرز دستوری جنگ خواه — پس از ما بجنگ اندر آهنگ خواه .

از اینجا هم هومان نتیجه نگرفته بطرف نوای عصد . رفته بطرف فریبرز تصادف و مبارزه میطلبد او هم قبول جنگ را موکول به اجازه گودرز میکند :

چنین داد پاسخ فریبرز باز — که با شیر درنده . کینه مساز
بکین کیان از پس کیقباد — کسی کو کلاه مهی برنهاد
کمر بست تا گیتی آباد کرد — سپهدار گودرز کشواد کرد
جهنه به پیش سپه کینه خواه . — پدر بر پدر نیو (1) سالار شاه
و دیگر که از گرز او بی‌گمان — سر آید به سالارتان بر زمان
سپه را بدو بست فرمان جنگ — بدو باز گردد همه نام و ننگ

(1) شجاع

اگر با تو ام جنگ فرمان دهد — دلم را بر آن داغ درمان نهد
ببینی که من سر چگونه ز ننگ — بگردون برآرم به میدان جنگ

بالاخره چون از اینجا هم هومان نتیجه نمیگیرد در قرارگاه عمومی به نزد گودرز رفته واو هم اجازه جنگ نمیدهد هومان با خیره سری چند نفر از دیده بانان را میکشد که بیژن مخبر و پس از بیان شرح واقعه و کسب اجازه از گودرز بجنگ او شتافته هومان را مقتول میسازد .

از تمام اشعاریکه موضوع آمدن هومان بداخل مواضع ایرانیان و مبارز طلبیدن او را حکایت میکند یکی از نکات فوق العاده مهمی که استنباط میشود عبارت از انضباط متین و محکمی است که بخصوص در موقع جنگ بایستی در تمام مراتب برقرار باشد چنانکه در تمام خطوط ایرانیان اعم از مراقبت یا محارسه یا مقاومت و بالاخره خط توقف چون اجازه جنگ نبود . — هیچکس به مبادرت با جنگ با هومان که یک نفر هم بیش نبوده نمیکند . و این مسئله یعنی (داشتن انضباط پابرجا و راسخ مخصوصا در موقع جنگ) از مهمترین عوامل فتح و ظفر بشمار میرود .

بعلاوه این اشعار موضوع آنکه : در هر وضعیت با زمینی هم پیشدستی جایز نیست را فهمانیده ، وبعلاوه یک فکر کلی بزرگ هم که بنام شاهکارهای ناپلئون در اروپا معروف گشته ازهمان حوالي هزار سال قبل به خوانندگان ارزانی میداشته که آن عبارت از داشتن این دو فکر است :

((۱ — سعي به اجرای حمله از عقب دشمن . ۲ — بر حذر بودن از همین خطر از طرف دشمن))

فصل دوم

اصل قوای روحی

یکی از اصول مسلم دیگر جنگ اصل تفوق قوای روحی است که شیوه کارزار پس از یک سلسله توضیحات بالاخره مینویسد :

((مقصود از فتح نه فقط انهدام قوای مادی دشمن است بلکه اضمحلال قوای روحی او است بوسیله یأس پس از موفقیت و گفتار ناپلئون را بشاهد میاورد که :

((فقط تصور مغلوبیت است که باعث مغلوبیت میگردد .))

درکتاب قوای روحی مینویسد : بالاخره صاحبمنصبان با کلیه وسائل ممکنه باید از کوچکترین بروزات ضعف نفس و خوف جلوگیری نمایند ضمناً کوشش کنند که نفرات را بحال ورزیده و شاد و خرم نگاه داشته حس حمله و تعرض (پیشدستی) را در وجود آنها رسوخ داده بخصوص از شیوع بدبینی قویا جلوگیری نمایند :

و در مقابل راجع به بدبینی مینویسد :

بدبینی که منبع اصلی آن قوه تصور است در واقع بدترین دشمن شجاعت بشمار میاید . – بدبینی انسان را بیأس و ناامیدی سوق داده از فتح و ظفر عاجز مینماید .

هر رئیسی باید نیک بین باشد و هرگز نباید فرماندهی عده را بیک نفر رئیس بدبین محول نمود .

فردوسی در حوالی ۱۰۰ سال قبل این اصل را در نقاط مختلفه شاهنامه خود کرارا با ذکر دلیل و برهان بیان فرموده و مخصوصا در این قسمت اصرار داشته است که

از آنجمله میفرماید :

هر آنکس که در بیم و اندوه زیست — بدان زندگانی بباید گریست
هر آنکس که اندیشه بد کند — بفرجام بد با تن خود کند

و در جای دیگر میفرماید :

بدل اندر اندیشه بد مدار — بد اندیش را بد بود روزگار
که اندیشه ها تا چنین گشت بد — چو اندیشه بد کنی بد رسد

و بالعکس داشتن پندار و اندیشه و تصورات خوب و تفکر شایسته و فتحجت را صراحتا تبلیغ میفرماید :

ز بد تا توانی سگالش مکن(۱) — از این مرد دانند و بشنو سخن
جوانمردی و راستی پیشه کن — همه نیکویی اندیشه کن

و بعلاوه همانطور که سابقا تذکرات را استدلال فرموده در خصوص داشتن امیدواری های خوب و اندیشه های مرغوب بطریق ذیل اقامه دلیل میفرماید :

دل و مغز مردم دو شاه تنند — دگر آلت از تن سپاه تنند
چو مغز و دل مردم آلوده گشت — بتن بهری از رأی بیهوده گشت(۲)
بدان تن درآسیمه گردد روان(۳) — سپه چون نهد شادی پهلوان
چو سرور تن تنها شوند پراکنند — تن بی روان را بخاک افکنند
همیشه خرد بند و امیدوار — نبینند بجز شادی از روزگار

---

(۱) نیت (۲) خالی (۳) هراسان و مضطرب

وباز در مورد اندیشه مغلوبیت بطریق ذیل سخن رانده :

کسی را که اندیشه ناخوش بود   بدان ناخوشی رأی او گش بود (۱)
همی خویشتن را چلیپا (۲) کند   به پیش خردمند رسوا کند

وبرای تبلیغ به داشتن روحیه خوب بطریق ذیل توجیه فرموده وباز دلیل میآورد :

بد و نیک هر دو ز یزدان بود   لب مرد باید که خندان بود
سراینده باش و فزاینده باش   شب و روز با رامش و خنده باش
چو شادی بکاهد بکاهد روان   خرد گیرد اندر روان ناتوان

واقعاً تصور می شود که بر حسب تصادف و واقعات ممکنه اتفاقاً عده به سخت ترین مشقات میدان محاربه از حیث بی خوابی ، تشنگی وگرسنگی وخطر محاصره دچار شده وطبیعی است که یأس ورخوت وبی اختیاری بر آنها مستولی خواهد شد در این وقت فرمانده بخواهد آنها را روحیه داده مجدداً در همان وضعیت آنها را قابل استفاده سازد چند کلام یا معجونی را بهتر از گفتار ذیل خواهد یافت :

همه روی را سوی یزدان کنید   دل خویش را شاد وخندان کنید
بجز شادمانی وجز نام نیک   از این زندگانی نیابی تو نیک (۳)
جهانی کجا (۴) شربت آب سرد   نیرزد بدو دل چه داری به درد
نه آسایش دید بی رنج کس   نهاد زمانه بر این است و بس
چو خواهی که رنجی بیار آیدت   بکوشی چو گوهر که کار آیدت
چو کوشش نباشد تن زورمند   نیارد سر از آرزوها به بند

(۱) بدنیت (۲) کج وسختی وخوار (۳) میراث (۴) که

وهمانطور که ناپلئون وسائر فرماندهان بزرگ دنیا مواقعی که عده آنها در وضعیت خوبی نبوده ویا اساساً کارهای خطیری در پیش داشته اند که وسائل موجود غیرکافی بنظر میرسید سعی مینمودند که به وسیله تقویت روحیه قسمت آن نقیصه را جبران نمایند فردوسی هم کراراً این موضوع را متذکر شده و با اهمیت خاصی تلقی میکرده و در نظم داستانهای شاهنامه چندین بار این قبیل مواقع را مجسم ودر آن قسمت از طرف فرماندهان بیان صحبت وازنظر تربیتی بحسن استقبال آنرا تلقی مینماید که مانند نتیجه یک رشته فورمولهای ریاضی مجال هیچگونه شکی در حقیقت اثر آنها برای خواننده باقی نمیماند چنانکه از قول پیران سرداران ایران پس از شکستی که از ایرانیان دیده اند میفرماید :

(موقعیست که قشون توران شکست خورده وپیران میخواهد روحیه آنان را تقویت نماید زیرا تنها وسیله همین را یافته وبرای این مقصود معایب عقب نشینی را که مخصوصاً بیشتر شامل تلفات ومحدوم شدن عده میباشد بسرداران تشریحاً وبرای تقویت والتیام روحیه آن عده نکاتی را بکار میبرد که بهترین دستور علاج روحی یک لشکر شکست خورده میباشد)

چو پیران چنان دید کان لشکر همه   چو از گرگ درنده خسته رمه
سران را ز لشکر سراسر بخواند   فراوان سخن پیش ایشان براند
چنین گفت کای کاردیده گوان   همه سوده رزم و پیر و جوان
شما را بنزدیک افراسیاب   چه مایه بزرگی و جاه است و آب

تحریک تعصب آنها وتجسم موقعی که با شاه روبرو خواهند شد .

به پیروزی و فرهی نامتان   به گیتی پراکنده بد کاشان

مفاخر قبلی آنان را تذکر میدهد .

بیک رزم کاهد شما را شکست   کشیدید یکباره از جنگ دست

بیان حالت تخریب روحی آنها بر اثر یک شکست .

پدید آید ار یکسر این رزمگاه — بسستی اگر بازگردد سپاه
پس ما ز ایران دلاور سران — بیایند با گرزهای گران
یکی را ز ما زنده اندر جهان — نبینند کس از کهتران و مهان

تذکر معایب عقب نشینی

برون کرد باید ز دل هر نهیب — گزیدن مر این خستگان را شکیب (۱)

تقویت روحیه و تحریک به مقاومت

چنین داستان آمد از موبدان — که پیروز یزدان بود جاودان
جهان را سراسر با فراز و نشیب — چنین [redacted] رفتن اندر نهیب
آسمان

امیدواری به فتح مطابق روش عمومی روزگار.

همان لشکر است اینکه در جنگ ما — بپیچید و پس کرد آهنگ ما

کوچک نمودن دشمن که او هم از ما وقتی شکست خورده بود منتها مجددا بحمله متقابله مبادرت و فاتح شد.

کنون از پسر و بوم و فرزند خویش — که اندیشد از جان و پیوند خویش

تحریک تعصب وطن و عائله دوستی.

بدین روز که بست باید میان — بکینه شدن پیش ایرانیان

تحریک به جنگ.

چنین کرد گودرز پیمان که من — سران برگزینم از آن انجمن
یکایک بروی اندر آریم روی — دو لشکر برآساید از گفتگوی

نوید متارکه موقتی و واگذاری مبارزه بچند سرکرده.

گراید و ن کسه پیمان بجای آورد — سران را ز لشکر بپای آورد
وگر همگروه اندر آید بجنگ (۲) — پذیره شویم سر همه تیز چنگ

تحریک به جنگ.

اگر سر همه سوی خنجر بریم — بسوزی بزادیم و روزی مریم

کوچک گرفتن مرگ.

---

(۱) صبر و حوصله   (۲) با هم.

وگرنه سرانشان برآرم به دار — دو رویه بود گرد شیروزگار
اگر سر به پیچد کس از گفت من — بفرمان پشن سر بریدن ز تن

تهدید به اعدام

در این اشعار فردوسی طریقه اداره نمودن بدست گرفتن و تقویت روحیه یک عده شکست خورده را کاملا بیان فرموده و دستور میدهد که بایستی به ترتیب منظره ننگ آمیز عمل عقب نشینی را برای آنها مجسم نمود سپس از فخر سابق گوشزد و بیان تعجب از علت شکست را نموده معایب عقب نشینی را توضیح و بلا فاصله تحریک به ایستادگی نمود مجددا روش روزگار را مثال زده نکات مربوطه به ضعف دشمن را متذکر و او را در انظار مخاطبین کوچک نمود و بعدا پس از تحریک به ابراز تعصب نسبت بوطن و عائله تلقین عزم جنگ را نموده و مرگ را هم چیز کوچکی معرفی نمود و در خاتمه نیز با بیان یک تهدید شدیدی را به تمام این صحبتها علاوه کرد که اگر ارواح خبیثی باشند که بهیچ یک از این صحبتها قانع نشوند از ترس اعدام مخالفتی نکنند.

گذشته از همه اینها یک اعجاز بزرگ فردوسی حسن ترکیب کلمات و با روح و زنده بودن مطالب است که حتی ها ...ی را هم که مختصر آشنائی به زبان معمولی فارسی داشته باشند بطوری مفتون و شیفته بلا ارادی مینماید که بهترین روحیه های لازمه برای هر مبارزی را بخلوانند اشعار خود بخشید بلا اغیها رهنا به استد لالاتی که در شاهنامه درج شده به مرگ پوزخند زده هر نوع فداکاری را استقبال میکند.

فصل سوم

اصل ضربت قوی به ضعیف

اغفال

یکی از مهمترین اصول شیوهٔ کارزار اصل ضربت قوی به ضعیف بوده که غالب فرماندهان بزرگ مخصوصا در مواقعی که خود کشوری درمقابل دشمن داشته اند سعی مینموده اند که با پیدا نمودن نقاط ضعیف واعمال این اصل قوای دشمن را تحلیل برده بتوانند موفقیت حاصل کنند ولی خود شیوهٔ کارزار اعمال این اصل را وابستهٔ عناصری چند دانسته وقید میکند ((تفوقی که با داشتن آن میتوان دشمن را با ضربت قوی به ضعیف ازپا درآورد بوسائل ذیل بدست میاید :

اولا – غافلگیری   ثانیا – صرفه جوئی قوا

ثالثا – تجمع وسائل

که مسئله غافلگیری را اولین شرط امکان معرفی نموده ومخصوصا در شرح آن مینویسد :

غافلگیری وقتی حاصل میشود که دشمن واقعا قادر نباشد ضربتی را که به او وارد میاورند کاملا وبه موقع دفع نماید یا انکه فقط فرض کند که قادر بر این امر نیست.

وبازدر تاکید آن مینویسد :

غافلگیری همیشه تاثیر روحی فوق العاده می بخشد که برتاثیرات مادی اضافه میشود .

وبازتأکید میکند که :

همانطوری که برای حفظ آزادی عمل خود باید از غافلگیر شدن اجتناب کرد همانقسم برای ربودن آزادی عمل دشمن باید سعی کرد که او را غافلگیر نمود

وبالاخره پس از تمام این توضیحات باعتقاد کامل چنین دستور میدهد که :

باید همواره درصدد غافلگیر نمودن بود

ضمنا برای صورت پذیر شدن غافلگیری رعایت نکاتی را توصیه میکند که به ترتیب – عبارتند از :

۱ – حفظ اسرار تهیه هائی که دیده شده .

۲ – احتیاطاتی که برای مخفی داشتن تهیه های خود از تفحصات وتجسسات دشمن باید اتخاذ نمود "مانند حرکات شبانه وغیره ".

۳ – بوسیله قدرت وسائلی که بکار انداخته شده .

۴ – بوسیله تصمیم قطعی در تمام مراتب فرماندهی .

۵ – وبالاخره بوسیله سرعت اجراآت وتوالی سریع حملات .

این توضیحات خلاصه ومختصر شد ؛ شرحیست که در شیوهٔ کارزار نوشته و بهترین حافظه ها شاید نتواند بزودی آنها را محفوظ داشته ودر موقع لزوم آنها را رعایت نماید . وبه فرض آنهم که نکات آن فرا گرفته شود بزودی فراموش گردیده واز یاد میرود زیرا در شرح وتفسیر ان قواعد معرفت الروحی رعایت نشده ، که هر دماغی برای پذیرفتن آن حاضر گشته ودر موقع راحتی حتی برای تفریح انها

را تکرار نماید.

ولی فردوسی همان بزرگترین وعالیترین فرماندهان نظامی دنیا تمام این نکات را در مورد یک شبیخونی که پیران ویسه که به منزله رئیس ارکان حرب قوای افراسیاب بود، است بوسیله قوائی که تحت فرماندهی خود قرار داده، وبر-علیه ایرانیان اجرا نموده وموفق شد، چون برای اولین دفعه قشون ایران را شکست میدهد توضیح وتشریح فرموده، که مختصر تعمق در آن شرح با در نظر گرفتن نکات مذکوره در شیوهٔ کارزار فعلی معلوم میشود که گذشته از آنکه کوچکترین نکته را راجع به غافل گیری فروگذار ننموده، رعایت قواعد دیگری را هم توجه فرموده، که از آن جمله از این داستان چنین استنباط میشود که مستی وبیخوابی قوای دشمن وعدم تامین در قوای دشمن باعث تسهیل عمل غافل گیری میشود وباید ضمن رعایت سائر نکات در صورت امکان این مواقع را از دشمن تجسس نمود چنانکه فرموده :

هوا سر بسر سرخ وزرد وبنفش　　ز بس نیزه وگونه گونه درفش
ز دریا به دریا نبد هیچ راه　　ز اسب وز پیل و هیون(۱) وسپاه
همی کرد پیران برفتن شتاب　　از ایوان به دشت آمد افراسیاب
سپه را یکایک همه برشمرد　　که چند است جنگی سرافراز گرد
شمار سپاه آمد ترصد هزار　　همه شیرمردان آهن گذار
چنان شاد دل گشت وروشن روان　　بسی آفرین خواند بر پهلوان

(۱) شتر

که رفتی به پیروزی وشادمان　　مبیناد چشمت بلای زمان
به روز خجسته سپه را براند　　سپهبد برفت وجهانبان بماند
همی رفت لشکر گروها گروه　　نبد دشت پیدا نه دریا نه کوه
بفرمود پیران که بی ره روید　　از ایدر سوی راه کوته روید

نباید که یابند خود آگهی　　از این نامداران با فرهی

مگر تا گهان بر سر آن گروه　　فرود آرم این کشن(۱) لشکر چو کوه

برون کرد کارآگهان(۲) ناگهان　　همی جست بیدار کار جهان
بتندی به راه اندر آورد روی　　بسوی گروگرد(۳) شد جنگجوی

خبر شد از ایشان بکارآگهان　　به پیران بگفتند یکسر نهان

تحصیل خبر بوسیله مأمورین اکتشاف

که ایرانیان می گسارند مست　　شب وروز باشند با می بدست

بیان حالت ومستی دشمن.

میان سرخس است وباورد(۴) طوس　　ز باورد برخواست آوای کوس

تعیین موقع دشمن

سوار وطلایه ندارد سپاه　　بی اندیشه از کار توران سپاه

تشخیص وضعیت دشمن که تامین ندارد.

چو بشنید پیران پیلان رابخواند　　ز لشکر فراوان سخنها براند

(۱) انبوه (۲) مأمورین اکتشاف (۳) شهری در توران که بوسیله گروی آباد شده بود
(۴) ابیورد عشق آباد.

تذکر وضعیت دشمن از طرف رئیس ارکان حرب برای رؤسای نبرد شت وتقویت روحیه آنان .

که در جنگ ما را چنین دستگاه   نبوده است هرگز به ایران سپاه

گزین کرد از آن لشکر نامدار   سواران شمشیرزن سی هزار

انتخاب سوار که سرعت عمل را تامین می نموده .

برفتند نیمی گذشته ز شب   نه بانگ تبیره نه بوق وجلب

حرکات شبانه با رعایت سکوت کامل از نقطه نظر احتیاط برای مخفی داشتن تهیه خود .

چو سالار بیدار لشکر براند   میان بلان هفت فرسنگ ماند

نخستین رسیدند پیش گله   کجا بود در دشت توران یله

گرفتند وبردند بسیار نیز   نماند از بد بخت ما نیده چیز

گله دار وچوپان همه کشته شد   سر بخت ایرانیان گشته شد

کشتن چوپان هم به منظور اختفاء عملیات بوده است که مبادا چوپان برود به ایرانیان اطلاع دهد .

وز آن جایگه سوی ایران سپاه   برفتند بر سان اسب سیاه

همه مست بودند ایرانیان   گروهی نشسته گشاده میان

میان لاابالی گری دشمن که عدهٔ مست وعدهٔ دیگر با کمرهای باز وبدون خیال وتهیه نشسته بودند .

بخیمه درون گیو بیدار بود   سپهدار گودرز هشیار بود

توصیف دو فرمانده لایق که مثل سایرین نبودند .

خروش آمد وبانگ زخم تبر   سراسیمه شد گیو پرخاشخر

بزین بود در پیش پرده سرای   یکی اسب برگستوان ور بپای

به تن بر بپوشید گیو دلیر   سلاح سیاوش چون نره شیر

برآشفت بر خویشتن چون پلنگ   ز خواب وز آسایش آمدش ننگ

همی گفت بر خیز امشب چه بود   که مغزم ز پیکار شد پر ز دود

بیامد به اسب اندر آورد پای   بکردار باد اندر آمد ز جای

ز گرد وز شب آسمان تیره دید   به پرده سرای سپهبد (۱) رسید

بشد وگفت برخیز کامد سپاه   بخواب اندرند این دلیران شاه

وز آن جایگه شد به نزد پدر (۲)   بچنگ اندر آن گرزهٔ گاوسر

همی گشت بر گرد لشکر چو دود   برانگیخت آنرا که هشیار بود

یکی جنگ با بیژن افکند پی   که این جای جنگ است یا جام می

تذکار مستی که یکی از علل اغفال بوده است .

سپاه اندر آمد بگرد سپاه   یکی بانگ برخواست از رزمگاه

سراسیمه شد مست از دار وگیر   برآمد یکی ابر وبارانش تیر

بزیر سر مست بالین نرم   ز بس تیغ وشمشیر وکوپال گرم

نتیجه مستی وراحتی در میدان جنگ .

سپیده چو بر زد سر از برج شیر   به لشکر نگه کرد گیو دلیر

همه دشت از ایرانیان کشته دید   سر بخت بیدار برگشته دید

اثری که از اغفال دشمن بدست آمده بود .

همی کرد گودرز هر سو نگاه   ز دشمن بیفزود هژمان (۳) سپاه

بدان اندکی بر کشیدند تیغ   سپاهی بکردار مور وملخ

سپهبد نگه کرد گردان ندید   ز لشکر دلیران ومردان ندید

بجز گیو وگودرز وچندی سوار   که بودند با رنج در کارزار

(۱) فرمانده کل قوا که سپهبد طوس بوده است . (۲) گودرز (۳) هژمان

همه رزمگه سربسر کشته بود   زمین سربسر چون گل آغشته بود
دریده درفش و نگونسار کوس   رخ زندگان کشته چون آبنوس
بسی بی پسر و بسی بی پدر   همه لشکرکش زیر و زبر
چنین آمد این گنبد تیزگرد   گهی شادمانی دهد گاه درد
به بیچارگی پشت برگاشتند   سراسیمه و خیمه بگذاشتند
نه لشکر نه کوس و نه بار و بنه   همه بی‌سره خسته و بی‌بنه

از آن گوشه لشکر سوی کاسه رود(۱)   برفتند بی مایه و تار و پود
سواران ترکان پرپشت طوس   روان پر ز کین و زبان پر فسوس
همی گرز بارید گفتی ز ابر   پر پشت بر جوشن و خود و گبر(۲)
نبد کس پر تنگ اندر آن پایدار   همه کوه کردند گرد آن حصار

توجه به کوهستان برای تقلیل خطر .

فروماند مردان و اسبان جنگ   یکی را نبد هوش و توش و درنگ
سپه از بر کوه گشتند باز   شده مانده از رزم و راه دراز
ز هامون سپهبد چو بر کوه شد   ز پیکار ترکان بی اندوه شد

اهمیت کوهستان در عملیات و داشتن ارتفاع در دست .

فراوان کم آمد ز ایرانیان   بر آمد خروشی بدرد از میان
همه خسته(۳) و بسته بد آنکه زیست   بد ان خسته و بسته باید گریست
نه تاج و تخت و نه پرده سرای   نه اسب و نه مردان جنگی بپای
نه آباد بوم و نه پرورد کنار(۴)   نه آن خستگان را کسی خواستار
پسر بر پدر زار و گریان شده   وزان خستگان نیز بریان شده .

(۱) رودخانه ایست (۲) خفتان و آنچه که زیر زره می پوشیدند (۳) مجروح (۴) شاه ملت‌نواز
کلاه خود آهنین هم بعضی اوقات معنی
میدهد .

چنین است آیین و رسم جهان   که کردار خویش از تو دارد نهان
کجا با تو در پرده بازی کند   ز تیزی و از بی‌نیازی کند
بسر بر درازیم و در جنگ آز   چه دانیم باز آشکارا ز راز
ز باد آمدی رفت خواهی به گرد   چه دانی که با تو چه خواهند کرد
دو بهره از ایرانیان کشته بود   دگر خسته(۱) از جنگ برگشته بود
سپهبد ز پیکار دیوانه گشت   دلش با خرد همچو بیگانه گشت
بلشکرگه اندر می و خواب و بزم   سپه آرزو کرده بر جای رزم

نکوهش بی‌خیالی و جهالت در میدان جنگ و اثرات آن .

چه خواهی که چندان ز تازی گذشت   نجنبید یکتن نه پیدا رگست
جهاندیده گودرز با پیره سر   نه پور و نبیره نه بوم و نه بر
نه آن خستگان را به بالین پزشک(۲)   همه جای غم بود و خونین سرشک
جهاندیدگان پیش او آمدند   شکسته دل و راه جو آمدند
یکی دیده بان بر سر کوه کرد   کجا دیدگان سوی انبوه کرد
(از این پیش آمد تنبیه و تجربه گرفته تا جهت برای باقی ماندگان برقرار کرد)

طلایه همی گشت بر هر سوئی   مگر یابد آن درد را داروئی
یکی نامداری از ایرانیان   بفرمود تا تنگ بندد میان

برای تقدیم راپورت واقعه به شاه یک نفر را مامور کرد .

دهد شاه را آگهی زین سخن   که سالار لشکر چه افکند بن

چنانکه ملاحظه شد فردوسی در این داستان کاملا کیفیت غافل گیری را با بیان صحیح و علل آن که در اثر آن غافل گیر میشوند و طریقه اجرای آن با آنکه چگونه بایستی تهیه دید و عمل نمود و بالاخره نتیجهٔ را که از غافل گیری بدست‌ها بد با بیان موثر و روانی بیان

(۱) ویسا (۲) طبیب

فرموده است . منتها در شیوهٔ کارزار به عوض آنکه این داستان قدیمی را مناسب مثال برای غافلگیری شاهد آورد از جنگ بین المللی مثل آورده ، و مختصرا توضیح داده است که آلمانها در (۲۱) ماه مارس ۱۹۱۸ موفق به غافلگیری کامل شدند زیرا تمام تهیه های خود را کاملا مکتوم داشته و با تفوق عددی فوق العاده توانستند بوسیلهٔ آتش عده ، مأمور قطعات جنگی را خورد و مضمحل نمایند .

شاید این تذکرات برای کسانی که مدتها مطالعات نظامی داشته اند ساده . و یا خود بگویند مبدا نسنجیم و معلوم بود ولی باید در نظر گرفت که یک بی اطلاعی از قواعد مدارسه بخواهد از ابتداء بشیوهٔ کارزار آشنائی پیدا کند یقین است که بباید تمام این نکات به او تذکر داده شود و بهترین طریقه محفوظ داشتن این نکات مهم به نظم آوردن آنهاست بهمین ترتیب نقل داستان .

فصل چهارم

اصل آزادی عمل

(تأمین)

یکی از مهمترین اصول ثابته دیگر جنگ اصل آزادی عمل است که تأمین وابسته آن محسوب شده ، و در تعریف این اصل شیوهٔ کارزار مینویسد .

داشتن آزادی عمل عبارت از این است که علی رغم اقدامات متخذه ، دشمن بتوان اجرای نقشه خود را تعقیب نمود و از قول بوزو شاهد آورده ، که گفته است :

((عظمت صناعت جنگ در این است که در هر مکانی و هر زمانی که بخواهند قادر بهر جنگ باشند)) و یا زمینی نوشته این اصل که در بیان ساده بنظر میرسد در عمل غامض است زیرا ولو اینکه ما تمام اقدامات لازمه را اتخاذ نموده باشیم دشمن هم که به نوبهٔ خود برای حفظ آزادی عمل ساعی است میتواند بوسیله مانور کردن حمله نمودن ما را مجبور کند که اقدامات اولیه خود را تغییر دهیم .

ولی صناعت جنگ در این است که بتوان عملیات دشمن را دفع و خنثی نمود بدون اینکه در عمل اصلی تغییری داده شده باشد .

پس از این کیفیتی که برای آزادی عمل و اهمیت او قائل شده تذکر بدهد که مجموع اقداماتیکه باعث حصول آزادی عمل میشود عبارت از تأمین است .

و بعد تأمین را تشریح نموده ، و چنانکه در ماده (۷۰) نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی ما هم مندرج است می نویسد : از تأمین مقاصد ذیل در نظر است :

الف ـ تأمین فرصت ومحوطه که فرمانده ارشد برای صدور واجرای اوامر صادره مربوطه به تصمیم متخذه لازم دارد .

ب ـ دیده بانی ومراقبت اراضی مجاور .

پ ـ حفظ قشون ازحمله ناگهانی زمینی وهوائی دشمن بوسیله آتش واسلحه سریع ووسائل تهیهاتی وبعد که درهمان نظامنامه آرایش تامین درتوقف ودر حرکت را شرح داده انها را به رده های مختلف تقسیم نموده وبرای هررده در توقف ودرحرکت اسمی گذارده چنانکه درماده "۱۲۱" دستورموقتی خدمات ـ صحرائی به نام قوه وآرایش عمومی پاسدارها آرایش تامین درتوقف را به شرح ذیل توصیف ونام گذاری نموده اند :

الف ـ یک رده مقاومت مأمور دفاع خط مقاومت پاسدارها ومقصود ان پوشش زمینی است که باید نگاه داشت قوه ان متناسب با حمله ایست که پاسدارها باید دفع نمایند واساسا واحد مختلف القوه را که به اسم طلایه ها موسوم ودرنقاط مهم خط ـ مقاومت مستقر میشوند شامل واینها تا دارای یک یا چند پین احتیاط میباشند .

ب ـ یک رده مراقبت (دیده بانی) که مامور است نزدیک شدن دشمن وتهدیدات حمله را اعلام دارد وشامل قراولهائیست که کشیک جیان را معین میکند کشیک جیان درخط مراقبت پاسدارها برقرار ومواظب سمت دشمن میباشند خط منبور طوری انتخاب میشود که دیده بانی را تسهیل نمایند.

گشتی ها درماورا محوطه نظر کشیک جیان مشغول ترصد میباشند .

بالاخره باتوضیحاتی که درنظامنامه ها وشهود کارزار راجع به قسمت تامین داده چنین نتیجه گرفته میشود که بایستی ازموقعیکه احتمال زد وخورد ازمسافت دوربادشمن میرود هر قشونی باید عده را برای تامین خود گمارده وسایرین را درراحتی ودوراز خستگیهای بیهوده نگاهداشته عنداللزوم طبق وقایعی که پیش آمد مینماید بکارانداخته شود وسی بقدری درمسئله تامین اهمیت میداده که درهرداستانی که جنگی را میخواهد شروع کند قبلا موضوع تامین آنرا به نام : طلایه ، دیده بان ، نگهبان ، پاسبان ، کارآگهان متذکرمیشود و خوشبختانه غالب این اصطلاحات عینا درقشون فعلی متداول ومحتاج بهیچ گونه توضیحی نیست

مثلا درخصوص برقراری تامین پیغمبرما پند اقلا دشمن که به مسافت دوازده کیلومتری رسیده بباید تامین برقرار نمود :

چو بیرون شد از شهر صف برکشید | سوی او کجا لشکر اندر کشید

مقصود قرار دادن عده ور به سمت دشمن است .

میان دو لشکر دو فرسنگ ماند | جهاندار گردنکشان را بخواند

چنین گفت کامشب مخسپید هیچ | زخواب وزآسایش اندر مپیچ
طلایه پراکنده برگرد دشت | همه شب همی گرد لشکر بگشت

درواسط ماده ۱۰۴ نظامنامه دستور موقتی خدمات صحرائی راجع به مسافت قسمت تامین (تامین درحرکت) باعده قوا چنین می نویسد :

در ستونهای بزرگ مقدم ترین عناصر پیاده، جلودار باید آنقدر از سرعده، قوا دور باشد که بتواند آنرا از آتش مؤثر توپخانه سبک محفوظ دارد .

در ستونهای کم اهمیت چنانچه جلودار بواسطه محدود بودن عده، خود نتواند چنین — حفاظت دوری را تأمین نماید باید لا اقل عده، قوا را از آتش اسلحه مسلسل محفوظ بدارد .

فردوسی هم درخصوص رعایت مسافت قسمت تأمینی ونیز گماردن دیده، بان ومراقب صحرائی در کلیه نقاط لازمه از راه، وبیراهه وغیره فرموده است :

فزون از در فرسنگ پیش سپاه	همی دیده، بان بود بیراه وراه
چنین تا بنزد یکی تیسفون	طلایه همیراند پیش اندرون

ومخصوصاً متذکر میشود که اگر قسمت فاقد قوای تأمینی باشد از هیچ چیز اطلاع نداشته وعمل جنگ او به بازی شبیه ترخواهد بود تا به نبرد چنانکه فرموده :

طلایه نه ودیده، بان نیز نه	بیز اندران پهلوان نیز نه
ببازی همی بگذراند جهان	نداند همی زآشکار ونهان

وباز درجای دیگر تأکید نموده وعده، بی تأمین را بگله بی چوپان تشبیه میکند :

نه روز طلایه نه شب پاسبان (١)	سپاه است همچون رمه بی شبان
نه بیند همی دشمن از هیچ سوی	پسند نبود زیستن با رزوی

در همان ماده، ۲۰ نظامنامه خدمات صحرائی اساس تأمین را بروی اطلاعات وعمل بعضی

(١) گویا مقصود از پاسبان کشتی هائی باشند که مخصوصاً در شب تعیین میکردند .

از عناصر از قبیل قسمتهای تأمینیه مهمتر میداند .

فردوسی کاملا این مسائل را بیان ودر قسمت بخبر کردن خسرو پادشاهی خودرا چنین فرموده :

بهر سو فرستید کارآگهان	بدانتا نمانند سخن در نهان
طلایه بیاید بروز وشبان	مخسپید در خیمه بی پاسبان

نکته که بیش از همه بروی استعداد فردوسی انسان را متعجب میکند آنکه فردوسی نه فقط مانند فرماندهان بزرگ واستادان ها لیقدر جنگ طریقه حفاظت اردوهای بزرگ و — برقراری تأمین وغیره را بنحو مذکوره کاملا دستور داده، بلکه در مورد وظیفه نفر دیده، بان هم مانند یک وکیل جوقه مطلع ودقیق بوده، وضمن سایر دستورات جنگی بیان وتذکر آن — نکات را فروگذار ننموده، چنانچه در موضوع استقرار دیده، بان در اراضی کوهستانی همان طوریکه در تعلیمات حرب فعلی بنظامی تذکر میدهند که بایستی محل دیده، بان دارای چشم انداز وسیع بوده، ولی نه آنکه در زیر پا بجز زاویه بی روح موجود باشد ومخصوصاً تأکید میکند که باید بنفرات حالی نمود که از قرار گرفتن در خط الرأس ارتفاعی کوه باید اجتناب — نمایند زیرا علاوه برآنکه باعث نشان دادن خود میشوند زوایای بی روحی هم که در زیر — پای آنها تا جا را موجود است بدشمن اجازه خواهد داد که بقدری باو نزدیک شود که سر نیزه خودرا بگلوی او فرو کند بنا برایین دستور میدهد که بایستی خط الرأس نظامی را —

(١) مقصود از کارآگهان بطور کلی عوامل اکتشافیه هستند که برای کسب اطلاع اعزام میکردند ولی باجاسوس را مستقلاً نشوند زیرا جاسوس را صراحتاً بهمین لغت معرفی نموده .

اشغال نموده یعنی محلی که در زیرپای سپاه از زاویه بی روح وحلی که مخفی از روبت او بیاشد موجود نباشد .

همین موضوع را فردوسی خیلی صریح وواضح بیان فرموده است به ترتیب ذیل :

یکی دیده بان بر سر کوهسار	نهفته همی لشکر بیشمار
نشیند ز دشمن نداند عنان	اگر بیشتر گشاتر آید سنان

طبق مقررات فعلی دیده بان موظف است که مشاهدات خود را فورا به رئیس بلا واسطه خود راپورت (آگهی) دهند .

واصولا نتایج دیده بانی وقتی مثمرثمر است که فورا به اطلاع فرمانده برسد فردوسی در غالب از داستانهای خود این نکته را تذکر وطرز عمل خودراشی داده است .

مثلا در جنگ رستم وافراسیاب فرموده :

چو برخاست از دشت گرد سپاه	خبر آمد به رستم از دیده گاه
که آمد سپهدار افراسیاب	سپاهی روان همچو کشتی بر آب

ودر ضمن بیان حمله قشون توران هم این نکته را باز وارد نموده چنانکه میفرماید :

همان دیده بان بر سر کوهسار	نگهبان روز وستاره شمار
که ایرانیان گر سواری ز دور	عنان تافتی سوی سالار تور
نگهبان دیده گرفتی خروش	همه رزمگه آمدی زو بجوش

وحتی طرز آگهی دادن دیده بان را که بایستی حتی المقدور جامع ومختصر در جواب (کی ، کجا ، کی ، درچه حال) باشد مانند داستان نقل میکند .

یکی دیده بان آمد از دیده گاه	سخن گفت با او ز ایران سپاه
که کوه ودرود شت پرلشکر است	تو خورشید گوئی به بند اندر است
ز دربند دز تا درازی سنگ (کجا)	درفش است وپیلان ومردان جنگ (کی)
نه پیدا است گیتی ز نعل سوار	سواران نشان ز آهن آبدار

مطلب به یکسر ماده ۱۲۸ نظامنامه ساخلوئی نوشته است .

کشیک چی فقط اوامر رئیس قراول — وکیل قراول ومورکشیک خود را اجرا مینماید وتنها این اشخاص میتوانند کشیک چی را تعویض نموده یا بکلی از سر پست بردارند ضمن این وظیفه بر کشیک صحرائی یا دیده بان مخصوص که در دیده گاه قرار گرفته — باشد وارد است وبهیچوجه جز به دستور آمری که اورا سر پست گماشته نمیتواند پست خود را تخلیه کند .

فردوسی این مسئله را هم متذکر ومانند سایر نکات باریک ودقیق سپاهیگری در ضمن نقاشی نظمی تابلوهای مختلفه میدان حماسه ازآن غافل نشده وبا رعایت این ریزه کاریها اثر آرایش آثار خود خود را بحد اعلی رسانیده است چنانکه در موقعیکه قشون ایران بعلت تفوق تعدادی دشمن (قوای توران) بکوه هماون پناه برده و به انتظار قوای امدادی بودند درحین یأس ونا امیدی گودرز که از سرداران قشون — بوده به دیده بان دستور میدهد که به دیده بانی عمیق دیگری بطرف قوای خودی ودشمن بنماید . دیده بان امتثال امر نموده ، ولی ابتدا چیزی ندیده ، وآگهی یأس آمیز میدهد گودرز مأیوس وبسیار اندیشناک ومتفکر گردیده ، بکلی قطع امید میکند در این حال دیده بان آثاری از طرف راه ایران مشاهده نموده ، فورا به گودرز آگهی میدهد

پس و گفت گودرز انوشه بدی ‏ ‏ ز دید اهرمن دور چشم بدی
چو گفتارهای تو آید بجای ‏ ‏ بدان سان که گفتی به پاکیزه رای
به بخشمت چندان ز هر گونه گنج ‏ ‏ گران پس نیازت نباشد برنج
وزین پس چو روزی به ایران شویم ‏ ‏ به نزدیک شاه دلیران شویم
ترا پیش تختش برم شادمان ‏ ‏ سرت بر فرازم بجاه از مهان
ز پهلو من اکنون ازین دیده گاه ‏ ‏ بپر و سوی بالا ز ایران سپاه
سخن هر چه دیدی بدیشان بگوی ‏ ‏ (۱) سپهدار و از سرکشی چاره جوی
بدو دیده بان گفت کز دیده گاه ‏ ‏ نشاید شدن پیش ایران سپاه
چو بینم که روی زمین تار گشت ‏ ‏ بدین سان دیده که دیده بیدار گشت
بگرد از سیمرغ ازین دیده گاه ‏ ‏ بپرم آگهی سوی ایران سپاه
چنین گفت با دیده بان پهلوان ‏ ‏ که بیدار دل باد و روشن روان
دگر باره بنگر ز کوه بلند ‏ ‏ که ایشان به نزدیک ما کی رسند
چنین داد پاسخ که فردا پگاه (۲) ‏ ‏ بکوه هماون رسند آن سپاه

جوابیکه دیده بان به سئوالات گودرز میدهد از وظیفه او سلب نبوده زیرا طبق مقررات فعلی هم چنانکه در ماده (۱۱۶) نظامنامه ساخلوی مندرج است (کشیکچی میتواند بسئوالات عموم روسای مستقیم خود از فرمانده گروهان به بالا جواب گوید) گودرز هم در آن موقع یکی از روسای دیده بان بوده است .

معمولا برای تامین ارتباط و امکان رساندن اطلاع و نیز سرعت عمل لازم شرطیه باید برای

بقوای انگلیسی اعمال ولینگتن بکلی مأیوس و تصمیم قطعی برای عقب نشینی گرفته بود .

(۱) زود پاسش (۲) صبح زود

گودرز از فرط خوشحالی او را تشویق و نوید بسیار داده میگوید به پیش سوی فرمانده قشون نتیجه را آگهی ده ولی دیده بان از تخلیه پست دیده گاه خود ابا نموده و فردوسی اهمیت و لزوم ترک ننمودن دیده گاه را بدین ترتیب و تا این درجه متذکر میگردد :

اینک عین اشعار :

چنین گفت با دیده بان پهلوان ‏ ‏ که ای مرد بینا و روشن روان
نگه کن به ایران و توران سپاه ‏ ‏ که آید کسی سوی این رزمگاه
درفش سپهدار ایران کجاست ‏ ‏ نگه کن چپ لشکر و دست راست
پس و دیده بان گفت از هیچ روی ‏ ‏ نه بینم همی جنبش و جستجوی
از آن سو به تاب و شتاب اندرند (۱) ‏ ‏ وز این سو کوکوشی بخواب اندرند (۲)
از این گفته شد پهلوان پیر زرد ‏ ‏ تن و ریخت از دیده گان آب زرد
بنالید و گفت اسب را زین کنید ‏ ‏ از این پس مرا خشت بالین کنید
شوم پیر کنم چشم و آفو شرا ‏ ‏ بگیرم به بر گیو و شیدوش را
همان بیژن و گیو رهام را ‏ ‏ سواران جنگی خود کام را
به بند رید کردن رخ هر کسی ‏ ‏ به یوسم زمیز کان بپایم بسی
نهادند زین بر سمند چمان (۳) ‏ ‏ خروش برآمد از دیده اندر زمان
که ای پهلوان جهان شاد باش ‏ ‏ ز درد و ز تیمار آزاد باش
که از راه ایران یکی تیره گرد (۴) ‏ ‏ برآمد که روز شد لاجورد
سرایان درفش از میان سپاه ‏ ‏ برآمد بگردار تابنده ماه
به پیش اندران گرگ پیکر یکی ‏ ‏ یکی ماه پیکر زده و رانده کی
درفش دگر اژدها پیکرش ‏ ‏ پدید آمد و شیر زرین سرش

---

(۱) از طرف ترکان (۱) از طرف ایرانیان (۲) [illegible] (۴) قضیه رسیدن این قبیل قوای امدادی در آن موقع خیلی شبیه است به واقعه واترلو که در آنجا هم بلوخر سردار آلمانی بلعده امر به کمک ولینگتن سردار انگلیسی وقتی رسید که ناپلئون فشارهای سختی

دیده بان قائل شد تا از مسافات دور به سرعت مقاصد عده های خودی را تشخیص داده و بتواند بهمان وسیله هم بسرعت خبر دهد .

فردوسی از این مسئله هم در هزار سال قبل بی اطلاع نبوده و برای آن روز که وسائل سمعی و بصری امروزه وجود نداشته است برای اعلام مقصد در شب استفاده از آتش و در روز استفاده از دود را تعیین فرموده است چنانکه در ضمن تاکید داشتن تامین میفرماید :

تو بی دیده بان و طلایه مباش — ز هر دانشی سست مایه مباش
اگر دیده بان دود بیند بروز — شب آتش چو خورشید گیتی فروز

چنان دان که آن کارکرد من است — نه از کردهٔ هم نبرد من است
سپه را بیارای و نیزه وران — زره دار با خود و گرز گران

با تمام اهمیتی که شیوه کارزار برای تامین قائل شده است چون تا شروع بعمل مقصد دشمن را نمیتوان دقیقا معین نمود یعنی او سمت حمله دشمن و نقطه و درجه فشار اورا نمیتوان قبلا تشخیص داد بنابراین دستور داده شده که عده تامینی نباید از یک سوم قوا تجاوز نموده و دو سوم دیگر را باید بنام قوای عمده یا احتیاط در دست داشت تا عند اللزوم در نقطه معین و لازم بکار افتند . و حتی خود قسمتهای تامینی نیز بایستی برای خود احتیاطی را از همان عدهٔ تامینیه منظور نموده و حتما داشته باشند تا : در موقع تصادف با دشمن در صورت تولید رخنه بتواند شکافهای حاصله در جبهه را ترمیم یا نقاط ضعیفی را که مورد فشار شدیدی واقع گشته است تقویت و یا در مواقع عادی عواصل خسته و فرسودهٔ خود را بوسیله آنها تعویض و یا بالاخره برای

که انتظار دشمن نمی رفته و غفلتا دچار میشوند بتوانند از آن احتیاط مصرف نموده نقائص وارده را جبران کنند .

مخصوصا با تاکید تمام توصیه میشود که نباید حتی المقدور احتیاط را با مصرفهای بیهوده از بین برد و موقعیت فرمانده برای استعمال احتیاط خود مجاز است که بخواهد ضربت اصلی را بدشمن در نقطهٔ که انتخاب نموده وارد بسازد .

این مسئله حتی برای قوای احتیاطی تامینی نیز توصیه شده چنانکه ضمن بند (۱۲۶) دستور موقتی خدمات صحرائی نوشته شده که :

در موقع حمله قوای احتیاط پاسدارها نباید بوسیله مبادرت بعملیات جزء قوای خود را تحلیل برند .

و در این خصوص مختصرا گفته شده که فرماندهٔ که تمام عدهٔ خود را مصرف نموده و قوای احتیاطی نداشته باشد اختیار عملیات را از خود سلب نموده است و یا مثال ساده هم میشود گفت که فرماندهٔ بدون احتیاط مانند تاجر بدون اعتبار است

فردوسی قوای عمده یا احتیاط را بنام لشگر قلب موسوم و محل استقرار آنها را قلبگاه اصطلاح نموده و متن دستورات فوق را بالصراحه و خیلی واضح بیان و تعلیم میدهد چنانکه فرموده :

چو اسب افکند لشگر از هر دو روی — نباید که گردان پرخاشجوی
بیایند و ماند تهی قلبگاه — اگر چند بیمار باشد سپاه .

بود لشکر قلب بر جای خویش — کس از قلبگه نگسلد پای خویش

ضمنا در اواسط ماده (۲۴) دستور موقتی خدمات صحرائی نوشته شده که :

((برای تحصیل فتح و ظفر نباید در استعمال آخرین قوه احتیاط خود فرمانده درنگ نماید مگر اینکه حکم دیگری به او رسیده باشد .))

فردوسی خیلی مختصر ولی بسیار جامع و واضح تر فرموده :

وگر قلب دشمن بجنبد ز جای — تو با لشکر از قلبگه اندر آی

همین قسمت نظامنامه در دنباله قسمت فوق مینویسد :

((در صورت عدم پیشرفت باید باز هم امیدوار بوده و تا آخرین نفس مداومت و پایداری نماید .))

فردوسی همین منظور را فرموده و مخصوصا از قول سواران نقل میکند که پس از کشته شدن اسب هم نباید از جنگ دست کشید و باید بوسیله رزم پیاده در عملیات شرکت داشت چنانکه فرموده :

بکوشیم چون اسب گردد تباه — پیاده درآئیم در رزمگاه

در قسمت اخیر بند (۱۰۳) دستور موقتی خدمات صحرائی نوشته :

فرمانده لشکر ((در واحد های کوچکتر فرمانده آن واحد با جلودار آن لشکر یا واحد و یا جلودار اصلی حرکت مینماید))

فردوسی این نکته را هم با زمص تأکید بسرفرازی تا بهن فرموده است :

بشد و گشت در پیش لشکر خرام — به مردی بسر آورزید خواه کام

سپه را تو باشی در این زمان پیشرو — تونی ناصد ار و بهید ار نو

شب و روز در جنگ هشیار باش — سپه را ز دشمن نگهدار باش

برون کن طلایه ز پیش سپاه — بروز سپید و شبان سیاه

باب پنجم

چند نکته جنگی ـ فصل اول

(((رفتار نظامیان در سرزمین دشمن)))

ماده ۱۵۸ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین می نویسد :

با اینکه مقصود از جنگ انهدام قوه نظامی دشمن است معهذا حتی در خاک دشمن حقوق بین المللی رسیدن به این مقصود را از راه خیانت ، شقاوت ، تشدد و سختگیری های بیمورد ، ممنوع میدارد .

تا مدتی که اقدامات تشدد آمیزی لازم نباشد با سکنه ولایات خصم باید بطور عادلانه رفتار نمود سوء معامله بیجهت به انضباط نظامی لطمه وارد میسازد و ممکن است خسارات مادی و معنوی و جبهی را برای خود عده ، ها تهیه نماید .

تا مدتی که برحسب مقتضیات نظامی انحصاراتی بعمل نیامده ، باشد حق مالکیت خصوصی اشخاص باید محترم شمرده شود .

هرگونه تشبث و قصد غارتگری و خرابی بی فایده ، باید فورا مورد مجازات سخت واقع گردد مثل اینکه این تعدیات و سوء اقدامات در خاک خودی یا مملکت دوست اعمال شده باشد .

فردوسی تمام این نکات را در موقعی که عده ، قشونی را برای سرزمین دشمن گسیل میداشته از طرف شاه یا فرمانده کل به رئیس عده ، اعزامی و از طرف مشارالیه به عده تابعه جزو تعالیم حربی بیان می فرموده چنانکه میفرماید :

کسی کو بجنگت نبندد میان — چنان ساز کز تو نبیند زیان
کسی کو به رزمت نبندد کمر — کشاورز یا مردم پیشه ور

نباید که بروی وزد باد سرد — نکوشید جز با کسی هم نبرد
سر بی گناهان نباید بسود — زخون ریختن دست باید کشید
بهر منزلی در خورید و دهید — بر آن زیر دستان سپاسی نهید
بچیز کسان کس میازید دست — هر آنکس که او هست یزدان پرست
بچیز کسان دست یازد کسی — که بهره ز دانش ندارد بسی
ز چیز کسان سر بپیچید نیز — که دشمن شود دوست از بهر چیز

که در این اشعار باز مانند سایر فرمایشات این دستور را نیز در آخر با استدلال بیان فرموده و بعلاوه معتقد بوده است که این منظور و مخصوصا جلوگیری از غارتگری بایستی با یک شدت و انضباط محکمی رعایت گردد و بقدری باین مسئله اهمیت میداده که در مورد غارت یک برگ کاه ـ برای غارتگر مجازات اعدام را لازم میدانسته چنانکه فرموده :

هر آنکس که او برگ کاهی ز کس — ستاند نباشد ترا فریادرس
میانش بخنجر کنم بر دو نیم — بخرسند چیزی که باید بسیم

وحقیقتا هم باید تا این درجه سختگیری در کار باشد تا مطلقا فکر یغماگری از کله جنگجویان خارج شود که در اولین قدم فاتحیت بهمان قناعت ننموده بغارت و یغما بپردازند زیرا اصولا این رویه معایب بیحدی را در بر دارد که هیچ یک از آن جبران پذیر بنظر نمیرسد از آنجمله :

رزم جوئی که در اولین قدم فتح خود متوجه غارت گردد اراده تعاقب و مضمحل ساختن دشمن از او سلب و اندیشه آنرا نخواهد نمود که ممکن است دشمن در همانموقعیکه او سرگرم غارت است به حمله متقابله مبادرت نموده نتیجه فداکاریهاش را بسرعت معدوم سازد .

بفرض آنکه دچار حمله متقابله دشمن هم نشوند هر قدر میزان اشیاء غارتی بیشتر باشد بهمان اندازه سرباز سنگین تر و قابلیت حرکت او کمتر گشته وطبیعی است که حرکت یکی از

مهمترین عوامل جنگ بشمار میرود بعلاوه عقل و توجه به ثروت مخصوصاً در میدان محاربه یکلی غلط و از ارزش سلحشوری و میزان قدرت و فداکاری اشخاص به مقداری قابل ملاحظه خواهد کاست از همه اینها گذشته عمل مذموم غارتگری با شرافت عالیه سپاهیگری یکلی بی تناسب و اساساً مشق و قیمت سربازان را ضعیف و علاوه بر آنکه کینه دشمن را هم شدید تر میکند با اصول مردانگی هم مخالفت کامل دارد.

فردوسی تمام این نکات را متوجه بوده و معتقد بوده است که قبل از اعزام عده ها بجنگ یکی از مسائل مهم که باید به آنها تذکر داده شود بایستی همین موضوع باشد و در غالب قسمتهای شاهنامه بطور روایت این منظور را در نظر مجسم میسازد چنانکه از قول انوشیروان خطاب به روسای عده های نامه قبل از عزیمت بجنگ چنین فرموده است :

زلشکر جهاندیدگان را بخواند   بسی پند و اندرز بر شو براند
چنین گفت کای لشکر یکسران   ز برما یکسان و ز کندآوران
اگر یک تن از رای من بگذرد   دم خویش بی رای من بشمرد
به درویش مردم رساند رنج   وگر بر بزرگان که دارند گنج
گر آهنگ بر میوه داری کند   وگر ناپسندیده کاری کند
وگر کشتمندی بکوبد به پای   وگر پیش لشکر بجنبد ز جای

مخصوصاً راجع به حفظ اشجار و میوه جات و مزارع مردم تاکید میکند :

به یزدان که او داد دیهیم و زور   خداوند بهرام و کیوان و هور
که دژخیم بردارم از بر به تیغ   اگر چون ستاره شود زیر میغ
تهدید به اعدام

به پیش سپه بر طلایه منم   جهانجوی و بر قلب پایه منم

نگهبان پیل و سپاه و بنه   کهی بر چپم گاه بر میمنه
بخشکی رزم گر به دریای آب   نجوییم به رزم اندر آرام و خواب

ومخصوصاً فردوسی موضوع احترام به زراعت و میوه را چندین جا تأکیداً بیان فرموده و گویا برای مجازات متخلف از هر طبقه که باشد یکسال حبس لازم میدانسته است چنانکه در جای دیگری میفرماید :

اگر اسب در کشتزاری کند   ور آهنگ بر میوه داری کند
ز زندان نیابد بیکسالی رها   سوار سر افراز با بی بها

فصل دوم

قرارگاه رئیس

در شیوهٔ کارزار و نظامنامه‌ها بطور کلی مندرج است که رئیس در محاربه بایستی در محلی قرار گیرد که از آنجا بهتر بتواند قسمت خویشتن را اداره نماید.

فردوسی این مسئله را صریح‌تر بیان و آمدن رئیس را در خط اول و داخل خطر جنگ شدن او را بکلی بی اساس دانسته و در چند بیت قسمت تذکر میدهد که رئیس بایستی در قلبگاه یعنی قرارگاه عمومی قرار گرفته و قسمت‌های خویشتن را اداره نماید و دلیل آورده که اگر رئیس خود را در محل خطرناکی بیفکند وظیفه یک سرباز را بیشتر انجام نداده است و گذشته از آنکه از ادارهٔ سایر قسمتهای ابواب جمعی باز میماند در صورت کشته شدن هم هد، انرا بی سرپرست و بلا تکلیف گذارده، شکست آنها را برایشان تدارک میبیند.

این موضوع در جنگ هومان و طوس بخوبی و بسیار صریح و واضح بیان شده، و در موقعی است که سپهبد طوس که فرماندهی قوای ایرانیان را برعلیه قوای توران عهده دار شده است شخصاً داخل مبارزه شده و با هومان که از قوای توران بوده است مصادف میشود.

فردوسی در اینجا از زبان هومان خطاب به سپهبد طوس این خط را متذکر و به طریق ذیل تشریح میکند.

چنین پاسخ آورد هومان بدوی   که بینی نه خوبست بینی مجوی
گرایدون که بیچارهٔ رازمان   بدست تو آمد مشو بیگمان

بجنگ من ار تنگ روز نبرد   کجا داشتی خویشتن را به مرد
دلیران ایران ندارند شرم   نجوشد یکی را به تن خون گرم
که یکبارگر نسان سپهبد شدست   پر رزم اندران دستشان بد شدست
کجا بیژن و گیو و آزادگان   جهانگیر گودرز کشوادگان
تو گر پهلوانی ز قلب سپاه   چرا آمدستی بدین رزمگاه

خرد مند دیوانه خواند ترا   هشیوار دیوانه داند ترا

تو نو اختر تا بپا ترا بد ار   سپهبد نباید سوی کارزار

نگه کن که خلعت ترا داد شاه   زگردان که جوید نگین و کلاه
بفرمای تا جنگ شیر آورد   زبردست را دست زیر آورد
اگر تو شوی کشته بر دست من   بد آید بدین نامدار انجمن

سپاه تو بی یار و پیمان شوند   وگر زنده مانند بی جان شوند

باز همین مقصود را در جای دیگر ضمن یک بیت فرموده:

اگر شاه رفتی و گشتی تباه   پر از خون شدی جان چندین سپاه

باب ششم

چند مرحله از نبرد

فصل اول

حفظ تماس

قسمت اخیر بند ۴۳۸ نظامنامه فعلی پیاده نظام ما مینویسد :

هر فرماندهی که با دشمن اتخاذ تماس نموده باشد اگر این تماس را از دست بدهد خطای بزرگی را مرتکب شده است بعلاوه در بند «۱۸۰» نظامنامه محاربه پیاده نظام قید میکند که حفظ تماس به منظور ممانعت دشمن است از اینکه موفق به خلاصی خود بشود ((خواه با استفاده از تاریکی شب خواه بوسیله پوشش خود)) .

ودرماده (۱۸۱) همان نظامنامه حفظ تماس را عموماً بعهده واحد های ردهٔ اول واگذار میکند فردوسی همین این نکات را در موقعیکه سپاه شکست خوردهٔ توران از تاریکی شب استفاده نمود وموفق به قطع تماس وعقب نشینی میگردند ضمن توبیخ وبدمشی که از طرف رستم نسبت به فرمانده پاسداران بعمل می آورد (زیرا بواسطه غفلت طلایه دشمن موفق به قطع تماس شده بود) بیان میفرماید :

چو پیراهن شب بدرید ماه — نهاد از بر چرخ پیروزه گاه
طلایه پراکنده بر کوه ودشت — چو زنگ درنگ شب اندر گذشت
پدید آمد آن خنجر تابناک — بکردار یاقوت شد روی خاک
تبیره برآمد زپرده سرای — برفتند گردان لشکر زجای

چنین گفت رستم به گردنکشان — که جایی تهی ماند زیران نشان
بباید شدن سوی آن رزمگاه — بهر سو فرستاد باید سپاه
بشد پیش رو بیژن شیرمرد — بجایی کجا بود دشت نبرد
جهان دید پرکشته وخواسته — بهر سو یکی گنج آراسته
همه روی هامون پر از خسته دید — بخاک اندر افکنده وبسته دید
ندیدند زنده کسی را بجای — زمین پر زخرگاه وپرده سرای

دشمن برای اغفال ایرانیان جساد رواناته خود را جای گذاشته وبا استفاده از تاریکی شب موفق بقطع تماس وفرار شده بود .

بشد دیده رستم رسید آگهی — که شد روی کشور زترکان تهی

رسیدن را بهوت فرار دشمن به رستم

زتا مردی وخواب ایرانیان — برآشفت رستم چو شیر ژیان
زبان را به دشنام بگشاد وگفت — که کس را خرد نیست با مغز جفت
بدین گونه دشمن میان دو کوه — سپه چون گریزد زما همگروه
طلایه نگفتم که بیرون کنید — در وراغ چون دشت وهامون کنید
شما سر به آسایش وخوابگاه — سپهبد دشمن به رنج وبراه
تن آسانی غم ورنج بار آورد — چو رنج آوری گنج بار آورد
چه گویم که روزی تن آسان شوم — زتیمار ایران هراسان شوم
برآشفت با طوس همچون پلنگ — که این جای خواب است یا دشت جنگ
از این پس تو هومان وکلباد را — چو پیران وروئین وپولاد را
نگه کن در این دشت با لشکری — تو از کشوری رستم از کشوری
اگر تا ودانید جنگ آورید — مرا زین سپس کی به جنگ آورید
چو پیروز برگشتم از کارزار — تبه شد همه کرده فرجام کار

چنانکه ملاحظه شد از قطع تماس که دشمن بوسیله تاریکی شب تحصیل وموفق به فرار

شده بود رستم که فرمانده کل قوا بود فوق العاده متغیر گردیده، همه را مورد توبیخ قرار داده، فرجام کاری را که تمامتر فتح بوده یا از دست رفتن دشمن تباهی معرفی میکند و همانطوریکه در ماده (۱۸۱) همین نظامنامه فعلی حفظ تماس را عموماً بر واحدهای ردهٔ اول واگذار میکند.

فردوسی هم برای اینکه همین مطلب را برساند در پایان اشعار فوق از قول رستم امر میدهد که تعیین شود طلایه از کدام قسمت و فرمانده اش که بوده تا طلایه را فوراً مجازات شدیدی نموده و به نزد شاه بفرستند که عقوبت بیشتری (شاید اعدام) درباره اش اجرا شود.

طلایه نگه کن که از خیل کیست　　سرآهنگ این دوده را نام چیست

چو مرد طلایه بیابی بچوب　　هم اندر زمان دست و پایش بکوب

به پیمان فرستش به نزدیک شاه　　مگر کشته گردد بدان بارگاه

فصل دوم

حمله متقابله

استعمال احتیاطی که در فصول قبل پیروی آن بحث شد موارد متعدد دارد که از آنجمله یکی: درموقعیستکه دشمن قسمت اعظم فشار خود را غفلتاً متوجه یکی از نقاط جبهه نموده و موفق بایجاد رخنه گردد که پس از آن با وسیع نمودن آن رخنه سقوط قسمتهای دیگری از جبهه را نیز امکان پذیر نماید.

تنها وسیله دفع خطری که در این قبیل مواقع و به ترتیب فوق پیش می آید حمله متقابله است که بایستی بوسیله قسمتهای احتیاط سریعاً بعمل آمده و مجال استفاده از رخنه حاصله بدشمن داده نشود.

بنابراین همانطوریکه راجع باهمیت داشتن احتیاط قبلاً مطالعه گردید بهمان درجه و بموجب همان علت هر قسمت متعرضی که موفق بتصرف تمام یا قسمتی از جبهه دشمن بشود باید از حمله متقابله عده مقابل خود هم غافل نگشته قبل از هر چیز با در نظر داشتن این نکته اقدامات لازمه را معمول دارد که باصطلاح امروزه مجموع آن اقدامات را تکمیل مظفریت مینامند.

فردوسی این مطلب را کراراً متذکر و مخصوصاً پس از نیل بفتح پراکنده نکردن و در دست داشتن عده را توصیه فرموده. چنانکه میفرماید:

از آن پس که پیروز گشتی بجنگ　　بکار اندرون کرد باید درنگ

نباید پراکنده، کردن سپاه   بپیمای راه و بیارای گاه

و بسان   هم راجع باین مطلب خیلی دیرتر از فردوسی گفته است .

((فرماندهی که قشون خود را بطوریکه تلقی در عقب دشمن فراری ترک و پراکنده نماید محققا از فتحی که کرده، از فتحی که کرده است ثمر نبرده، بلکه شکست خواهد خورد چه بسا دیده شده است اینطور غالبین دفعتا بیک صورت بدی مغلوب شده اند .))

و باز در موقع شکست خوردن فریبرز از قوای توران از قول افراسیاب خطاب به پیران میفرماید :

بشد نزد یک پیران فرستاد چیز   جز اینش بسی هدیه ها داد نیز
سپهبد چو برگشت از پیش شاه   بدو گفت شاه ای گو نیک خواه
تو با موبدان باش و هشیار باش   سپه را ز دشمن نگهدار باش
بهر سو خردمند کار آگهان   پراکنده، بفرست هر سو نهان
که کیخسرو امروز با خواسته است   بداد و دهش کشور آراسته است
نژاد و بزرگی و تخت و کلاه   چو شد گرد از بیش چیزی مخواه
ز برگشتن دشمن ایمن مشو   زمان تا زمان آگهی خواه نو
بجائی که رستم بود پهلوان   گر ایمن بخسبی بپیچد روان
جز از وی مرا از کس اندیشه نیست   که جز کینه جستن ورا پیشه نیست
بترسم که برجوشد از پایگاه   بشوران برآرد ز ایران سپاه

چنانکه ملاحظه شد فردوسی رعایت نکات لازمه برعلیه حمله متقابله را چنانکه معمول به امروزه است در حوالی هزار سال قبل کاملا دستور و تشریح فرموده، و بعلاوه باز نکته ٔ که اولویت فردوسی را بر سایر فرماندهان نظامی اثبات میکند آنست که در مورد حمله متقابله هم یک قسم حمله دیگری را تعلیم میدهد که اثر آتش فوق العاده،

مفید و مؤثر و بایستی اسم مخصوصی برای آن گذاشت که کلمه حمله استقبالی نسبتا ً مناسب بنظر نمیرسد، و آن عبارت از این است که در صورتیکه تهیه حمله دشمن کشف شد قبل از آنکه دشمن حمله خود را شروع نماید بایستی به او حمله شود که بدین ترتیب اختیار عملیات و آزادی عمل او سلب گردیده، نتوانند اصولا حمله خود را اجرا نمایند و این در واقع یک نوع حمله متقابله ایست که قبل از وقوع حمله یا ایجاد رخنه صورت گرفته ولی البته این امر مستلزم اطلاعات صحیح و دقیق و سرعت عمل زیادی میباشد .

در واقع آتش سد تهیه که امروزه برعلیه تهیه حمله دشمن اجرا میشود بهمین منظور میباشد ولی شکی نیست که اجرای آتش فقط از حمله دشمن جلوگیری نمیکند بهترین مثال محاربه سم در جنگهای بین المللی است که آلمانها پس از شش ماه تهیه و بر علیه تمام اقداماتیکه برضد آنها شده بود معهذا در موقع معین اجرا کردند .

حال اشعار فردوسی را که در واقع خالق این قسم حمله میباشد درج و در آن ملاحظه میشود که راجع بحمله شبانه و اجرای یک چنین حمله چقدر دقیقا توضیح فرموده است .

این مطلب در دنباله داستان کشته شدن هومان بدست بیژن صورت گرفته و در جائی است که پیران نستیهن را برای خونخواهی او به اجرای یک حمله مأمور مینماید . ولی قشون ایران باز تحت فرماندهی همان بیژن با اجرای حمله استقبالی که شرح آنها مذکور افتاد حمله آنها را عقیم و نستیهن نیز در این جنگ مغلوب میگردد .

اینک عین اشعار :

وزان روی پیران(۱) پر از درد و خشم   دل از درد خسته پر از آب چشم
به نستیهن(۲) انگه فرستاد کس   که ای نامور گرد فریادرس
سزد گر کشی جنگ با تیز چنگ   بخون برادر نسازی درنگ
بر ایرانیان بر شبیخون کنی   زمین را بخون رود جیحون کنی .
ببرده هزار آزموده سوار   میان بسته بر کینه کارزار
مگر کین هومان تو باز آوری   سر دشمنان را بگاز آوری
چو رفتی به نزدیک لشکر فراز   سپه را همی سوی هامون بتاز

طبق این اشعار پیران ماموریت نستیهن را در ایران تعیین نموده .

بشد و گفت نستیهن ایدون کنم   که از خون زمین همچو جیحون کنم
دو بهره چو از تیره شب در گذشت   ز جوشن سواران بجوشید دشت
گرفتند ترکان همه تاختن   بدان تاختن گردن افراختن ـ
چو نستیهن آن لشکر کینه خواه   بیاورد نزدیک ایران سپاه
سپیده دمان او بجائی رسید   که از دیدگه دیده بانش بدید

مطابق این اشعار نستیهن استقرار در مبداء حمله را شبانه انجام و علی الطلوع در مبداء حرکت رسیده بوده است که دیده بان تیزچشم قشون ایران آگاه گردیده و وظائف خود را به ترتیبی که ذیلا میاید انجام میدهد .

یکی بانگ زد سوی کارآگهان   که آمد سپاهی ز توران دمان(۳)
چو کارآگهان آگهی یافتند   سبک سوی گودرز بشتافتند

دیده بان به مامورین اکتشاف قضیه را اطلاع داده و آنها سریعا به فرمانده قوا راپورت میدهند .

---

(۱) فرمانده قوای توران (۲) یکی از سرداران توران برادر پیران (۳) بسرعت

که آمد سپاهی چو آب روان   که گویا ندارند گوئی زبان

طبق این شعر معلوم میشود قشون توران حفظ سکوت را که از نکات حتمی الاجرای عملیات شبانه است کاملا رعایت مینموده اند .

بدانسان که رسم شبیخون بود   سپهبد ار داند که آن چون بود
به لشکر بفرمود پس پهلوان   که بیدار باشید و روشن روان
همه گوش دارید آواز شان   که تا کی بیاید ز لشکر نشان

در این شعر موضوع ترصد سمعی را که بایستی در هوای تاریک مکمل دیده بانی باچشم باشد تذکر فرموده است .

بخواند آن زمان بیژن گیو را   همان تیغ زن پهلو نیو را
بشد و گفت نیک اختر و کام تو   شکسته دل دشمن از نام تو
بپیر هر که باید ز گردان من   از این نامداران و سردان من
پذیره شو این تاختن را چو شیر   سپر اندر آور به مرزی بزیر

فردوسی در این اشعار تصمیم گودرز را که عبارت از اختیار یک فرمانده لایق (بیژن) و ـ پس از تشویق او واگذار عده را به اختیار وی ضمن احاله ماموریت حمله استقبالیت توضیح فرموده است .

گزین کرد بیژن ز لشکر سوار   دلیران پرخاشجویان هزار

طبق این شعر موضوع سرعت عمل را برای اجرای این نوع حمله (حمله استقبالی) بوسیله انتخاب سوار فقط توضیح فرموده است .

رسیدند پس یک بدیگر فراز   دو لشکر پر از کینه و رزم و ساز
همه گرزها بر کشیدند پاک   یکی ابر بست از بر تیره خاک
فرود آمد از ابر گردی سیاه   بپوشید دیدار توران سپاه

سپهبد چو آن گرد تیره بدید — که ز لشکر ترک شد ناپدید
کمان را بفرمود کردن بزه — برآمد خروشیدن گیرو ده
چو بیژن به نستیهن اندر رسید — درفش سر ویسگانرا(۱) بدید
یکی تیر بر اسب نستیهنا — رسید از گشاده بر(۲) بیژنا
زدرد اندر آمد تکاور(۳) بروی — رسید اندر و بیژن نامجوی
عمودی بزد کان سر ترک دار — تهی ماند از مغز و برگشت کار

باین ترتیب نستیهن مقتول و واضح است فرمانده عده، وقتی کشته شد سایرین چه حالتی پیدا خواهند نمود .

چنین گفت بیژن به ایرانیان — که هر کو ببندد کمر بر میان
بجز گرز و شمشیر گیرد بدست — کمان بر سر تیر کش پاک پست

دراینجا بیژن چون ماموریت عده، جلوگیری از اجرای حمله دشمن را داشته پس از شکستی که به آنها وارد میکند مخصوصا عده، را از غارت نمودن منع و تهدید نموده زیرا میدانسته که اگر بخواهند آن همه سوار را با غنائم جنگی خود را سنگین کنند ممکن است نتیجه برعکس گردد .

که ترکان بدیدند بیچاره اند — بجنگ اندرون پاک بی بهره اند

مقصود از این شعر کوچک نمودن دشمن بوده که در نتیجه روحیه قوای خود را قوی سازد چنانکه همین طور هم شده و بعد آمده که :

دلیری گرفتند گند آوران — کشیدند یکسر پرند(۴) آوران

---

(۱) اسم فامیل پیران بوده . (۲) کمر ـ پهلو (۳) اسب (۴) شمشیر

هوا سربسر گشت زنگار گون — زمین شد بکردار دریای خون
چو پیلان همه دشت بر یکدگر — فکنده، ز تنها جدا کرده سر
ز ترکان دو بهره فتاده نگون — بسر بر پس اسب غرقه بخون
از این رزمگه تا بتوران سپاه — دمان از پس اندر گرفتند راه
چو پیران ندیدند آن زمان با سپاه — برادر برا و گشت گیتی سیاه

چنانکه ملاحظه افتاد بطوریکه فردوسی تشریح فرموده نتیجه این حمله استقبالی (یا تاختن پذیره) فوق العاده مطلوب وعلاوه برآنکه با این عملیات مانع از اجرای حمله دشمن شدند اصولا دو بهره از عده حمله ور اولیه نیز معدوم شده است

فصل سوم

قطع محاربه بوسیلهٔ شب

تاکنون برای قطع محاربه بطور کلی استفاده از تاریکی شب را معین نموده است زیرا با سماجتی که هر عده از دشمن برای حفظ تماس از خود ابراز میدارد اجرای این عمل در روز غیر ممکن و در صورت اجبار بخاتمات بسیار سنگینی تمام خواهد شد در صورتیکه در شب بواسطه تاریکی و ندیدن دشمن این عمل خیلی سهل و اساسا تنها موقع اجراست برای قطع محاربه بطور کلی آنطور که نظامنامه ها نوشته اند بایستی تمام عده را غفلتا از آن جبهه برداشته و دشمن را مطلع و آزاد گذارد بلکه مسئله قطع محاربه نیز مانند پیشروی بایستی درپناه پشتیبانی آتش نسبتا کافی و باکمال اختفا صورت گرفته و بالاخره تا آخرین نفر قوای عمده که از آوردگاه خارج میشوند بایستی عناصر تامینی (مانند طلایه ها وغیره) دشمن را سرگرم داشته و بعد خودشان نیز بهمین نحو و بارعایت همین نکات بحالت رده و در همان تاریکی شب محاربه را قطع نموده و بصورت یک عقبدار تا خاتمه کار با مراقبه دستوریکری داده شود قوای عمده را از هر نوع آسیبی محفوظ دارند .

خوشبختانه قرائت شاهنامه برای ما واضح میسازد که :

این مسئله هم برای فردوسی پوشیده نبوده و عینا بطریق مذکور برای قطع محاربه مطلع و معتقد بوده و مانند سایر نکات تعلیم آنرا واجب دانسته که در ضمن قطع محاربه که افراسیاب در مقابل قوای ایران بعمل آورده است جزئیات این نکات را متذکر گردیده است

سپه چون پدید آمد آن دستبرد — برآورد که برنماند ایچ گرد
بر افراسیاب این سخن مرگ بود — کجا کارنا سازوی پیمرگ بود
ز توران سواران چو آگه شدند — ز حمله همه دست کوته شدند
چو آوردگه خوار بگذاشتند — بفرمود تا پاسبان برداشتند
که این شیرمردی ز زنگ شب است — مرا بازگشتن ز جنگ شب است
گرآید ونکه امروزه یکباره باد — تورا جست و شادی تورا در گشاد
چو روشن شود روز ما را ببین — درفش دلفروز ما را ببین
همه روی صحرا چو دریا کنم — ز خورشید تابان ثریا کنم
دو شاه دو لشکر چنان رزمساز — بلشکرگه خویش رفتند باز
چو نیمی ز تیره شب اندر گذشت — سپهر از بر کوی گران بگشت
سپهدار ترکان بنه برنهاد — سپه را همه ترگ و جوشن بداد
طلایه بفرمود تا ده هزار — بود ترگ و برگستوان ور سوار
چنین گفت با لشکر افراسیاب — که من چون گذر یابم از رود آب
دمادم شما از پسم بگه رسید — بجیحون و روز و شبان مشمرید
شب تیره با لشکر افراسیاب — گذر کرد از آموی و بگذاشت آب
همه روی کشور به بیراه و راه — سراپرده و خیمه بد بی سپاه

که برای اغفال دشمن جا گذارده بودند .

چنانکه ملاحظه افتاد تمام نکات قطع محاربه در این قسمت به ترتیب توضیح گردیده است . و اجرای این دستورات افراسیاب بدین ترتیب نتیجه بخشیده که :

سپیده چو از کوه سر بر دمید — طلایه سپه را بهامون ندید
بیامد بمژده بر شهریار — که پردخته شد شاه از این کارزار
همه خیمه دیدم و پرده سرای — ز دشمن سواری نمانده بجای

ولی برای آنکه باز اهمیت حفظ تماس را فردوسی متذکر گردد با اینکه شاه ایران از فرار- دشمن خشنود بود از قول مشاورین و سران سپاه در قسمت اواخر همین داستان

هـ

همي گفت هر كس كه اينت فسوس — كه او رفت با لشكر و بوق و كوس

شب تيره از دست آزادگان — بشد نامداري چنين رايگان (۲)

---

(۱) رود معروف كه آنرا معراج هم مينامند (۲) الزان وملت .

فصل چهارم

محاربه برعليه زره پوش

درماده ۲۵۰ نظامنامه فعلي پياده ، تظام ما تخريب اتوميل زره پوش را بوسيله اجراي گلوله هاي ثاقب به نقاط قابل تاثير آن ويا بوسيله گلوله هاي معمولي بشكاف وسوراخ هاي آن امكان پذير مينمايد .

كه مخصوصا درقسمت سوراخهاي آن مساعد تر از همهٔ نقاط مزغلهائيست كه راكبين زره پوش براي ديدباني از آن استفاده نموده ودرواقع بمنزله چشمهاي آن بشمار ميروند . البته استعمال گلوله هاي ثاقب كه با استحكام وقابل نفوذ تر از گلوله هاي معمولي ميباشد بيشتر احتمال تخريب آنرا فراهم نموده وبالاجمال چنين مستفاد ميشود كه بايستي برعليه زره پوش گلوله هاي مخصوص را بچشمهاي ان نشانه روي واجرا نمود .

فردوسي درآن موقع هم كه زره پوش درين نبوده برعليه اسفنديار روئين تن كه مانند همين اسلحه گلوله بربدنش كارگر نبوده ، عينا همين طريقه را ازقول سيمرغ برستم دستور ميدهد كه ازتيرهاي مخصوص چوب گز كه بوسيله آب رزپرورده شده بسازند تهيه نموده ودرجنگ با اسفنديار بطرف چشم اونشانه روي نمايد تا موفق به ازبين بردن او بشود وتمام اين نكات ازاين چند شعر مستفاد ميگردد :

بزه كن كمان را واين تير گز — بدين گونه پرورده با آب رز

ابر چشم اوراست كن هردو دست — چنان چون بود مرد گز پرست

زمانه برد راست آنرا بچشم — شود كور وبخت اندر آيد بخشم

و تعجب است موقعی که فردوسی از زبان سیمرغ به رستم دستور تهیه تیرها را میدهد مثل آنکه موضوع بالیستیک خارجی تیر را در هوا کاملا مطلع بوده و میدانسته برای آنکه تیر از خط سیرش مستقر مانده و با برد زیادی از نوک بهدف بخورد بایستی حرکت وضعی داشته باشد که برای تیرهای کمان بهترین طریقه همان قرار دادن چند پر بعقب آن بوده است و برای آنکه بر قوه نفوذ آن نیز بیفزاید دستور پیکان شبی بودن آنرا هم داده است چنانکه فرموده :

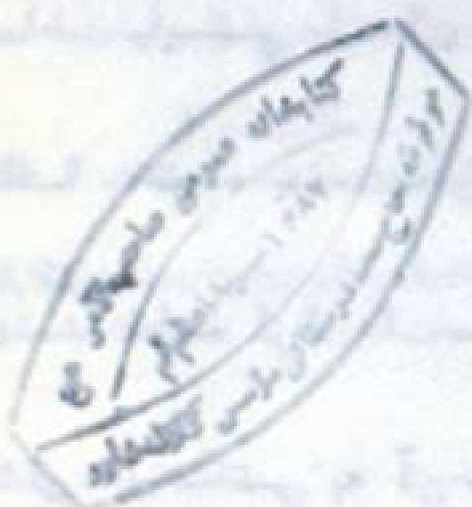
همی راند تا پیش دریا رسید　　ز سیمرغ روی هوا تیره دید
چو آمد به نزدیک دریا فراز　　فرود آمد آن مرغ گردن فراز
گزی دید بر خاک سر بر هوا　　نشست از برش مرغ فرمان روا
بدو گفت شاخی گزین راست تر　　سرش برتر و تنش برکاست تر
بدین گز بود هوش اسفندیار　　تو این چوب را خوار مایه مدار
به آتش بر این چوب را راست کن　　همی نغز پیکان نگه کن کهن
سه پیر و دو پیکان بدو در نشان　　نمودم ترا از گزند نشان

جز این گز نباشد بدو کارگر　　سلاح یلان جهان سربسر
که زرتشت خوانده است بروی فسون　　ببود بر تنش تیغ و زوبین زبون

و باز در قسمت جنگ رستم و اسفندیار که منجر به کشته شدن اسفندیار میگردد طریقه تهیه پر زه پیوند را تأکیداً تکرار نموده است :

چو بشنید رستم گو رزم ساز　　بدانست کآمد زمانش فراز
کمان را به زه کرد و آن تیر گز　　که پیکانش را داده بد آب رز
همانگه نهاد تیر را در کمان　　سر خویش کرده سوی آسمان
تهمتن گز اندر کمان راند زود　　بدانسان که سیمرغ فرموده بود

بزد راست بر چشم اسفندیار　　سیه شد جهان پیش آن نامدار
به دو نوک پیکان دو چشمش بدوخت　　بپرد آتش کینه چون برفروخت
خم آورد بالای سرو سهی　　از او دور شد دانش و فرهی
نگون شد سر شاه یزدان پرست　　بیفتاد چاچی کمانش بدست



فصل پنجم

تعرض به یک جبههٔ مستحکم بوسیلهٔ ایجاد رخنه

یکي ازتجربیات جنگي که درطي محاربات متعدد ادوارقدیمه تاکنون تحصیل وقبول شده واساسا رعایت اصل ضربت قوي برضعیف که شرح آن مفصلا درباب قبل مطالعه شد مؤید آن میباشد عبارت از آن است که عده هاي مهاجم چنانکه درموقع عمل پیش — دستي خود به خط مقاومت شدیدي از دشمن برخوردند که به وسائل مختلفه حرکت اتان را متوقف ساخت نبایستي با همان صورت بندي اولیه بازبه حرکت خود ادامه دهند ، زیرا جز — تلفات نتیجه بدست نخواهد آمد ولي بایستي ضمن کشف وتعیین نقاط مختلفه جبهه یک یا چند نقطه از قسمات مساعد را که نسبت به سایر نقاط ضعیف ها شد انتخاب وبا اعمال فشارهاي سختي به آن نقاط رخنهٔ درجبهه دشمن تولید وبعد بوسیله دشمن دادن و — استفاده از ان رخنه از طرفین سایر مواضع را سقوط داده تسخیر نمود .

این نکته را فردوسي درضمن داستان افراسیاب بیان فرموده ، ودرحقیقت که افراسیاب ازکیخسرو شکست یافته وبه قلعهٔ بهشت کنگ پناه برده وبا تقویت وآراستن آن موضع حالت دفاعي اتخاذ نموده است تا عده ، از طرف فغفور چین به کمک اورسند ومبادرت به حمله نماید . درمقابل کیخسرو چون از این وضعیت واندیشه افراسیاب — آگاه میگردد (زیرا اورا مرتب تعاقب مینمود) تصمیم میگیرد که قبل از رسیدن قواي امدادي از طرف فغفور چین به افراسیاب اورا منفصل ومنهدم سازد وبراي این منظور چون — قلعهٔ کنگ هم فوق العاده محکم وکاملا ازلحاظ جنگي آراسته شده بوده به فکر ایجاد رخنه افتاده وبا نیرنگ مخصوصي موفق به ایجاد رخنه میشود که هنوز هم واقعا —

درباره قلاع بلند وبسیار محکم که سلاح ناریه تاثیري درتخریب آن نداشته باشند کاملا عملي بنظر میرسد که از نقطه نظر اهمیت آن نیرنگ تمام شرح تسخیر آن قلعه ذیلا خواهد آمد :

ماده اول — تصمیم افراسیاب براي پناه بردن به قلعه کنگ که آنرا بهشت کنگ وکنگ دژ هم مینامیده اند .

چو نزدیک شهر آمد افراسیاب   بدان بد که رستم بود بهر خواب
کنون من شبیخون کنم بر سرش   برآریم گرد از دل لشکرش

افراسیاب تصمیم داشته که با یک شبیخون به قواي ایران که درتعاقب او بوده حمله مقابله نماید .

بشد یکي اندر طلایه به بید   به دشت اندر آواز اسپان شنید

فرو ماند از کار رستم شگفت   عصي راند واندیشه اندرگرفت
همه کوشه لشکر وریخته   به شهرین روان اندرآویخته
به پیش اندر آن رستم تیز چنگ   پس پشت شاه وسواران جنگ

معلوم میشود رستم خط رجعت اورا بسته بوده .

کسي را که نزدیک بد پیش خواند   وزاندیشه دل فراوان براند
به پرسید کاین را چه بینید روی   چنین گفت با نامور جنگجوی

طبق این اشعار از تصمیم اولیه یعني حمله متقابله به قواي ایران منصرف وکمیسیوني تشکیل میدهد که چه بکند ودر آن کمیسیون یکي از سرداران اینطور نظریه میدهد :

که بهشت کنگ آنهمه گنج شاه   چه بایست اکنون چنین رنج راه

توصیف گنجی که شاه (۱) ایران قلعه دارد ·

زمین هشت فرسنگ بالای او — همانا که جا راست پهنای او

در این شعر طول و عرض فوق العاده آنرا بیان میکند ·

زن و کودک و مرد و چندین سپاه — ترا گنج و بد خواه را رنج راه

میگوید با قرار گرفتن در آن قلعه همه چیز خود را در امان خواهی داشت و برای دشمن بجز رنج راه عایداتی نیست ·

بر آن باره د و نپرد عقاب — نه بیند کسی آن بلندی بخواب

ارتفاع فوق العاده دیوار قلعه را توضیح داده ·

خود شهرست و ایوان و گنج و کلاه — بزرگی و فرمان و تخت و سپاه
همان بوم کورا بهشت است نام — همه جای شادی و آرام و کام
به هر گوشهٔ چشمه و آبگیر — به بالا و پهنای پرتاب تیر (۲)
همی موبد (۳) آورده از هند و روم — بهشتی بر آورده ز آباد بوم
همانند که زان باره فرسنگ بیست — جهان بین ببیند که بر دشت کیست

طبق این اشعار وسائل زندگی کاملا در آن قلعه موجود و بعلاوه ارتفاع زیاد آن اجازه میداده است که دارنده آن یک میدان دید وسیع (بیست فرسخی) داشته باشد

ترا زین جهان بهره جنگ است و بس — بفرجام گیتی نماند بکس

در این شعر اخیر باز اهمیت جنگ را دوباره توصیف فرموده است ·

ماده دوم ـ استقرار افراسیاب در قلعهٔ کنگ و اتخاذ آرایش دفاعی

چو بشنید گفتار ما شهریار رها — خوش آمدش ایمن شد از روزگار
[illegible]

(۲) یکی از وسائل تعیین مسافت در قدیم پرتاب تیر بوده است که حد اکثر برد آن معلوم بوده و در اینجا فردوسی عمق و عرض هر یک از چشمه ها و آب گیران قلعه را باندازه یک پرتاب تیر معرفی نموده ·
(۳) حکیم و دانشمند و پیشوا

همی گشت بر گرد آن شارسان — بدشتی (۱) ندید اندر آن خارسان
یکی کاخ بودش سر اندر هوا — بر آوردهٔ شاه فرمان روا
به ایوان فرود آمد و بار داد — سپه را درم داد و دینار داد
فرستاد بر هر دری لشکری — نگهبان هر کشوری مهتری
بهر جای بر باره شد دیدبان — نگهبان به روز و شب پاسبان
رد و موبد و هر بد و بر دست راست (۲) — نشستند و نامه را پیش خواست

بالاخره با شرح نوشتن نامه به فغفور چین برای خواستن کمک و اجابت تقاضای افراسیاب از طرف فغفور که فورا امر به تجمع قوا میدهد فردوسی در تشکیل آرایش جنگی قلعه از طرف افراسیاب اینطور میفرماید :

وز آن سو به کنگ اندر افراسیاب — بر آمد ز آرام و از خورد و خواب
بدیوار عراده بر پای کرد — به برج اندر آن رزم را جای کرد

برای حفظ قلعه توپخانه را در برج قرار داده تا حد اکثر استفاده آتش خود را بدهد یعنی بتوانند براست یا به چپ یا به جلوی خود تیرهای مستقیم یا پهلوئی یا مورب اجرا نمایند ·

بفرمود تا سنگهای گران — کشیدند بر باره افسونگران

هنوز هم در جنگهای کوهستانی مدافعین که ارتفاع فوق العاده را در دست دارند از ریختن سنگ بر سر دشمن استفاده میکنند ·

ی

(۱) بیک کف دست هم خوابگه در آن نیافت (۲) کریم و فرزانه و دلیر و کامل و دانا

(۲) توپخانه

بسی کاردانان رومی بخواند   سپاهی به دیوار دژ بر نشاند

کاردانان رومی بیشتر متخصص استعمال توپخانه بوده اند .

برآورد بیدار دل جاثلیق(۱)   بر آن باره عراده و منجنیق
کمانهای چرخ(۲) و سپرهای کرگ(۳)   همه برجها پر ز خفتان(۴) و ترگ(۵)

فردوسی در این شعر محل استعمال سلسل را هم در برج معین فرموده که بتواند حد اکثر استفاده خود را بدهد .

گروهی ز آهنگران نخبه شمرد   ز پولاد بر هر سری پنجه کرد
ببستند بر نیزه های دراز   که هر کس که رفتی بر دژ فراز
بدان چنگ تیز اندر آویختی   وگرنه(۶) زدی زود بگریختی
بهر کار با هر کسی داد کرد   سپه را درم داد و آباد کرد
همان خود و شمشیر و برگستوان   سپرهای چینی و تیر و کمان
ببخشید بر لشکر بی شمار   بویژه(۷) بدان کو کند کارزار

طبق اشعار فوق استحکام قلعه با آرایش و ترتیبات شرح مذکوره کاملا تکمیل و تامین گردیده است .

مادهٔ سوم – رسیدن کیخسرو به قلعه کنگ و مشاهده وضعیت آن

(۱) جیسوی کاتولیک (۲) گویا مقصود از کمان چرخ همان سلسل آن موقع بوده است که در گرد یک چرخ تیرها را مینشانده اند و با گرداندن چرخ بسرعت تیرها پرتاب میشده
(۳) مخفف کرگدن (۴) جامه که در زیر زره می پوشیده اند (۵) کلاه آهنی (خود)
(۶) ویا (۷) بخصوص

سوم هفته کیخسرو آمد به کنگ   شنید آن فغونای(۱) و آوای جنگ

افراسیاب پس از آرایش قلعه با اطمینان خاطر به تفریح و عیاشی پرداخته بوده است . که کیخسرو از فاصله ای آنرا میشنود .

بخندید و برگشت گرد حصار   بماند اندر آن گردش روزگار
شگفت آمدش کان چنان جای دید   شهی پر دل آرای بر پای دید

چنین گفت کان کاینچنین باره کرد   نه از بهر پیکار بیچاره کرد
که خون سر شاه ایران بریخت(۲)   ز ما در چنین باره اندر گریخت
برستم چنین گفت کای پهلوان   سزد گر به بینی بروشن روان
که با ما جهاندار یزدان چه کرد   ز خوبی و پیروزی اندر نبرد
بدی را کجا نام بد بر پدی   به تندی و کندی و نابخردی
گریزان شدست او ز ماد رحصار   بدینسان بر آسوده از روزگار
بدی گوید آن جهان را سراست   به پیری رسید و کنون بدتر است
بدین گر بدارم ز یزدان سپاس   نباید که شب خفته مانم سه پاس
کز و هست پیروزی و دستگاه   هم او آفریننده ی هور و ماه
ز یک سوی آن شارسان کوه بود   ز یکسار لشکر بی اندوه بود
بسوی دگر رود آب روان   که روشن شدی مرد را زو روان
کشیدند بر دشت پرده سرای   بهر سوی در پهلوانی بپای

مقصود از دیده بان حالیست که نسبت به نقاط مختلفه قلعه گمارده شد .

فرو شد بماهی و بر شد بماه   بن نیزه و قبه بارگاه .

فردوسی در این شعر از لحاظ علم بدیع صنعت اغراق را به منتهی درجه رسانیده است بعلاوه همین بیت صنعت لف و نشر را هم دارا میباشد و این بیت یکی از شاهکارهای ادبی معروف اوست .

۱ فغان ۲ سیاوش

ز

زمین هفت فرسنگ لشکر گرفت | ز لشکر زمین دست بر سر گرفت
سراپرده زد رستم از دست راست | ز شاه جهاندار لشکر بخواست
بجز فریبرز و گیو و طوس | درفش دل افروز و با بوق و کوس
برفتند و بستند پرده سرای | سوم روز گودرز بگزید جای
شب آمد ز هر سو برآمد خروش | زمین گشت یکسر پر از جنگ و جوش
زمین را همی دل برآمد ز جا(۲) | ز بس نالهٔ کوس و شیپور و نای
چو خورشید برداشت از چرخ زنگ | بپوشید پیراهن مشک رنگ
نشست از بر اسب شبرنگ شاه | بیامد بگردید گرد سپاه
چنین گفت با رستم پیلتن | که ای نامور مهتر انجمن
چنین دارم امید کافراسیاب | نبیند جهان نیز هرگز بخواب
اگر کشته گر زنده آید بدست | به بیند سر تیغ یزدان پرست
برآنم که اورا ز هر سو سپاه | بباید که هستش چنین دستگاه

کیخسرو وقتی عظمت محل افراسیاب یعنی قلعه کنگ را می بیند نزد خود حساب میکند که قسمتهای بی طرف ممکن است از ترس ابهت و وسائل افراسیاب تا جارا به کنگ او بپایند

به ترسند و از ترس یاری دهند | نه از کین و از نامداری دهند

و در مقابل این لشکر هم تصمیم میگیرد که سریعا و قبل از رسیدن هند، دیگر افراسیاب را معدوم نماید چنانکه فرموده :

بکوشیم تا پیش از آن کو سپاه | بخواند بر او بر بگیریم راه
همان باره و دز فرود آوریم | همه خاک و سنگش برود آوریم

ضمنا فردوسی در این مورد از قول کیخسرو برای تقویت روحیه عده خودش سخن رانده و مخصوصا حب دفاع را متذکر میشود چنانکه فرموده :

---

(۱) سپاهی تا یکی شب را به زنگ تشبیه نموده .

سپه را کنون روز سختی گذشت | همان روز رنج اندر آرام گشت
چو دشمن به دیوار گیرد پناه | ز پیکار و کینش نترسد سپاه
شکسته دلست او بدین شارسان | گریزان بسر شود پیکان خارسان
چو از گفت کاوس یاد آوری | روان را همه سوی داد آوریم

طبق اشعار این ماده کیخسرو پس از مشاهده وضعیت کنگ دژ و گذراندن تخیلاتی از مخیله خود و بیان آنها برای رستم بالاخره تصمیم به جنگ سریعی میگیرد که قبل از رسیدن کمک آنجا را اشغال نماید و با اینکه مطابق اشعاری که پس از قسمت فوق درج شده بملاحظه طول کلام از درج آنها خودداری میشود . افراسیاب پیکی نزد کیخسرو فرستاده و تقاضای صلح میکند — معهذا کیخسرو که از حیله های افراسیاب و خبث طینت او مطلع بود وقعی به آن صحبتها نگذارده و طبق تشریحی که میاید آرایش جنگی اتخاذ و شروع بعمل میکند .

ماده چهارم — تعبیه و اجرای حمله کیخسرو به کنگ دژ و امکان پذیر نمودن آن بوسیله ایجاد رخنه در آن قلعه :

شه نامبردار نیکی گمان | نشست از بر زین سپیده دمان(۱)
بیامد بگردید گرد حصار | نگه کرد تا چون بود کارزار

کیخسرو اکتفائی را که فرمانده شخصا باید بعمل آورد معمول داشت بهمین طریق ذیل دستور آرایش قوا را داد :

برستم بفرمود تا همچو کوه | بیاید به یک سوی دز با گروه
دگر سوی گستهم نوذر بپای | سه دیگر چو گودرز فرخنده رای
بسوی چهارم شه کامکار | ابا پیل و کوس و تبیره سوار

---

(۱) هنگام سپیده صبح .

سپه را همه هرچه بایست ساز   بکرد و بیامد سوی تخت باز

نیرنگی که کیخسرو برای ایجاد رخنه در این قلعه بکار برده، بینهایت جالب توجه و بشرح ذیل است :

(۱) ایجاد خندقهای عمیق بگرد دو نیزه برای حفظ نوا از غافل گیری .

بلشکر بفرمود پس شهریار   یکی کند(۱) گردن بگرد حصار
بدان کار هرکس که دانا بدند   بجنگ دز اندر توانا بدند
چه از روم و از چین و از هندوان   چه رزم آزموده ز هرسو گوان
همه گرد آن شارسان چون نوند(۲)   بجستند و جستند هرگونه بند
دو نیزه به بالا یکی کنده کنود   سپه را بگرد نبرد آکنده کرد
بدان تا شب تیره بی آگهی(۳)   نیارد بکشتن کسی تاختن

(۲) استقرار توپخانه و مسلسل مقابل قلعه که بالای دیوارهای آن روانه شده بودند که اگر کسی از بالای دیوار بخواهد نگاه کند بزنند ؛

دو صد باره عراده(۴) و منجنیق(۵)(۶)   نهاد از پس هر سوئی جاثلیق(۷)
دو صد چرخ بر هر سوئی بدکمان   ز دیوار دز چون سر بدگمان
پدید آمدی منجنیق از برتر   چو ژاله(۸) همی کوفتی بر سرش
بر منجنیق اندرون رومیان   ابا چرخها تنگ بسته میان

(۳) زدن نقب زیر قسمتی از دیوار قلعه که برپا داشتن دیوار بوسیله ستونهای چوبی که با فیل به آنجا حمل شده بود . بهر پاشیدن نفط سیاه به چوبها وگذاردن نمازی .

دو صد پیل فرمود پس شهریار   کشیدن ستونها به پیش حصار
یکی کند؛ زیر باره درون   بکند، نهادند زیرش ستون
برآکند، بر چوب نفت سیاه   برآنگونه فرمود پرنگ شاه
بر آن چوبها باره مانده به پای   بدان چوبها برگرفته ز جای
یکسو بر از منجنیق و زهیر   رخ(۹) سرکشان بود همچون زریر

---

(۱) خندق (۲) اسب تیزرو (۳) [illegible] (۴) دو پشت اسب (۵) توپخانه (۶) منجنیق

بسنبر اندر آن آتش و نفط و چوب   ز بس گرزهای گران کوه کوب
بهر چار سو ساخته کارزار   چنان چون بود ساز جنگ حصار
چو این کرده شد شهریار زمین   بیامد به پیش جهان آفرین
ز لشکر بشد تا بجای نماز   ابا کردگار جهان گفت راز
ابر خاک چون ماربیچان زمین   همی خواند بر کردگار آفرین
که همواره پشت پناهندی ز تست   بهر سختئی یارمندی ز تست
اگر دادبینی همی رأی من   مگردان از این پایگه پای من
نگون کن سر جادوان را ز تخت   مرا دار شادان دل و نیکبخت

۴ ـ بلند شدن از نماز و رفتن به قرارگاه واختصار جنگ لشکر به نقاط منظوره وامر به آتش زدن به نفط سیاهی که به چوبهای ستون دیوار پاشیده شده بود .

چو بر داشت از پیش یزدان سرش   بپوشید روشن برش
کمر بر میان بست و برجست زود   بجنگ اندر آمد بکردار دود
بفرمود تا تخت بر هر دری   بجنگ اند راند گران لشکری
بدان چوب و نفط آتش اندر زدند   ز بس شان همی سنگ بر سوزدند
ز بانگ کمانهای چرخ و ز دود(۱۰)   شده روی خورشید تابان کبود
ز عراده و زمنجنیق و زگرد   زمین نیلگون شد هوا لاجورد

این آتشها به منزله آتش تهیه است که فعلا متداول میباشد .

خروشیدن پیل و بانگ سران   درخشیدن تیغ و گرز گران
تو گفتی برآمیخت با هور ماه   ز باریدن تیر و گرد سپاه
برآنگونه گشت آسمان ناپدید   کجا چشم روشن جهان را ندید

(۵) سوختن چوبها و ایجاد رخنه بسقوط سراسر سقوط قسمتی از دیوار قلعه و استفاده از رخنه حاصله با آرایش مخصوص :

---

(۶) ـ تیرها به منزله خمپاره اندازهای امروز بوده (۷) متخصص توپخانه که مسیحی بوده

(۸) [illegible] (۹) گیاه زرد رنگی است (۱۰) صدای طاسلها .

ز نفط سیه چو بها برفروخت	بفرمان یزدان چو هیزم بسوخت
نگون باره گشتی که برداشتهای	بکردار کوه اندر آمد ز جای
وزان باره چندی ز ترکان بزیر	نگون اندر آمد بکردار شیر
که آرد بد و شور بختی جهان	بدام اندر آید سرش ناگهان
برآمد خروشیدن کارزار	به پیروزی لشکر شهریار

برای هجوم به رخنه قوا هورا میکشند که روحیه دشمن را خراب کنند .

سوی رخنهٔ دژ نهادند روی	بیامد دمان رستم جنگجوی

(٦) اقدامات متخذه افراسیاب برای مسدود نمودن رخنه .

خبر شد هم آنگه به افراسیاب	کجا بارهٔ شارستان شد خراب
پس افراسیاب اندر آمد چو گرد	بجوشن بگرسیوز آواز کرد
که با بارهٔ دژ شمارا چه کار	سپه را ز شمشیر باید حصار
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش	همان از پی گنج و پیوند خویش
ببندید با یکدیگر دامنا	نمانید بد خواه پیرامنا
ز ترکان سپاهی بکردار کوه	بشد سوی رخنه گروها گروه

بکردار شیران برآویختند	خروشی از دو رویه برانگیختند
سواران ترکان بکردار بید	نوان گشته از بوم و بر نا امید
برستم بفرمود پس شهریار	پیاده هر آنکس که بد نیزه دار
به پیش اندر آرد بدان رخنه گاه	همیدون پیاده همی کینه خواه
ابا ترکش تیر و تیغ و سپر	دو دسته پیاده پس نیزه ور
سواران جنگی نگهدارشان	بدانگه که شد سخت پیکارشان
سوار و پیاده ز هر دو گروه	بجنگ اندر آمد بکردار کوه
برخنه در آورد یکسر سپاه	چو شیر ژیان رستم کینه خواه
بباره بر آمد بکردار گرد	درفش سیه را نگونسار کرد

مطابق این شرح قلعه بوسیله قوای ایران تسخیر و بیرق سپاه افراسیاب نگونسار و چنانکه ذیلا درج شد

درج شده بیرق بنفش مهر نشان ایران به عوض آن افراشته و سپاهیان قشا تسع پهلانی

شاهنشاه عظیم الشان ایران هورا کشیده شد .

نشان سپهبد ار ایران بنفش | بر آن باره زد مهر پیکر درفش

به پیروزی شاه ایران سپاه | بر آمد خورشید ن از رزمگاه

خــاتمــه

با این مختصری که بررسی قسمتی از آثار گرانبهای بزرگوار حضرت فردوسی طوسی بحث شد تصور میکنم هیچکس نتواند این مطلب را انکار نماید که : زبان و قلم قادر نیستند یك قطره از دریا ی بیکران تقدیر شایسته و بایسته را نسبت به این مرد عظیم ابراز داشته و دین واقعی را نسبت به او ادا نمایند .

زیرا در همین مختصر باتمام رسید ، که در ده قرون قبل این خداوند جنگ ، این نابغه بی نظیر و بالاخره این مرد همه رنگ حریف زندگی که مخصوصا قسمت اعظم توجه خود را بجنگ اختصا صداده طلوع نمود ، وآنچه اصول ، دستور وقانون وقاعده اصلی بوده است بساده ترین عبارت و با شیرین ترین وضعی بیان نمود ، که اگر یك قوه ادراك سالم با فکر پذیرنده از آن استفاده نماید محتاج بهیچگونه تحقیق و تفحص در کتابهای دیگر راجع به آنچه که او فرموده نخواهد شد .

همچنین ثابت گردید که گفتار استادان معروف جنگ دنیا که فعلا در انواع وکتب جنگی متداول گردیده است هیچکدام بی مراجعه به شاهنامه برای ما تازگی نداشته وبند پیچ و بی نظیر به نظر نمی رسند . حتی غالب قسمتها ئی را که فرمانده ها بزرگ فقط گفته یا آرزو ویا بالاخره توصیه کرده اند حضرت فردوسی

ما از خیلی پیشتر از آنها اساساً عمل کرده است از آنجمله :

ناپلئون در سال (۱۸۱۲) پس از اطلاع از شکست مارشال نی (در دنویتس) ضمن صحبت با ژنرالهای خود از سختی و اشکال فن جنگ شرحی اظهار داشته و اینطور خاتمه میدهد : «اگر فرصتی پیدا کنم کتابی در این موضوع می نویسم و اصول فن جنگ را بطوری واضح تشریح میکنم که هر نظامی بفهمد و بعد ها بتوانند جنگ را مانند سایر علوم تعلیم گیرند .»

انصاف می خواهم آیا این آرزوی ناپلئون را فردوسی ما در هشت قرن قبل از ناپلئون عمل نکرده است .

اصول فن جنگی را که فردوسی با این شیوهٔ ابداعی خود نوشته برای سرباز که سهل است برای چریک و رعایای مملکت هم فهم آن بسیار آسان و محتاج به هیچ توضیح دیگری نیست چنانکه غالباً عشایر ما از آن استفاده نموده بطوریکه در مقدمهٔ این کتاب ذکر شد در محاربات فعلی هم بنحو اکمل از آن نتایج مفیدها برداشته و برمیدارند .

همینطور در خصوص آنکه ناپلئون گفته است :

«پسر من باید غالباً تاریخ را بخواند و در مطالب آن غور نماید . چه یگانه فلسفه حقیقی در تاریخ است . باید وقایع جنگهای سرداران بزرگ ما را مرور کند و در آنها تعمق نماید این است تنها راه آموختن جنگ و این است یگانه وسیله سردار بزرگ شدن و کشف اسرار فن جنگ .»

باز انصاف می خواهم آیا ناپلئون که اینقدر توجه او به تاریخ معروف و طبق کلماتش که فوقاً مذکور افتاده علاقه مند به تاریخ و قرائت او بوده، و برای سردار بزرگ شدن بیشتر توصیه کرده است کدام تاریخ جنگی را برشته تحریر در آورده که بتواند با یک قسمت از تاریخ های مختصر فردوسی برابری نموده یک هزارم آن بخوانند. اگر جنگی بد هست شاید هم نوشته باشد ولی بنده که هنوز ندیده ام و یقین دارم اگر هم حتماً نوشته باشد یقیناً نخواهد توانست با آثار فردوسی برابری نماید در صورتی که فردوسی تاریخ چهار سلسله از سلاطین اولیه ایران : «پیشدادیان، کیان، اشکانیان، ساسانیان» را بنظم آورده که شامل شرح احوال و عملیات جنگی بالغ بر پنجاه . نفر پادشاه و عدهٔ زیادی از پهلوانان و دانشمندان معروف معاصر آنها میباشد .

کاری نداریم به نکات مهمه دیگری که از شاهنامه استفاده میشود از قبیل :

احیای ملیت، زبان و عظمت دیرینهٔ ایران و یا به نکات مذهبی، فلسفی، حکمتی، طبی و معرفت الروحی او که یک قرائت دقیقی برما آشکار میکند که کمتر نکتهٔ ممکن است بنظر برسد که این مرد بزرگ بدان توجه نداشته و یا لااقل گوشهٔ به آن نزده باشد حتی قیافه شناسی، و آئین مهمانداری که ذکر این دو قسمت شاید در کتابی که یک مرد جنگی به نظم آورده باشد خیلی دور و بی اهمیت بنظر برسد ولی

این نا بغه از آنها هم فروگذار نکرده بطوریکه راجع به قسمت اول یعنی قیافه شناسی دارندگان بینی کج وچشمها ی خوابیده ، را دارای طبیعت بد معرفی نموده است :

همان کژ بینی و خوابیده ، چشم	دل آکنده دارد توگوئی بخشم
پدید ه به بینی سراورا بداست	که او درجهان دشمن ایزد است

وبا ز درجای دیگر کسانی را که بد بخت وبینی کج وزرد رو وکوتاه قد که دارای چشمهای سبز وکج ودندان بزرگ باشند ترسو وپست وکینه ور ودروغگو وبدجنس معرفی میفرماید :

تنی زشت وبینی کژ و روی زرد	بداندیش وکوتاه ودل پر زدرد
همان بد دل وسفله بی فروغ	سرش پر ز کین وزبان پر دروغ
دو چشمش کژ و سبز ودندان بزرگ	براه اندرون کژ رود همچو گرگ

بالعکس درجا ی دیگر اشخا ص بلند بالا وموی مشکی وقوی البنیه را که دارای بینی بزرگ وچهره سبزه باشند پهلوان ودلیر واساسا شخص بزرگ معرفی میفرماید :

ببالا درازو به اندام خشک	بکرد سرش جعد موئی چو مشک
قوی استخوانها وبینی بزرگ	سیه چرده ، گرد ی دلیر و سترگ (۱)

ودر قسمت آئین مهمانداری مختصرا دستور جامع وکاملی را در دو بیت تعیین فرموده :

خورش باید از میزبان گونه گون	نگفتش که بی کم خور وزان فزون
اگرچه بود میزبا ن مهربان	بزشکی نه خوب آید از میزبان

بالاخره همانطور که دیدو این کتاب ذکر شد فردوسی عملا وظیفه حقیقی وواقعی

بزرگترین فرمانده هان نظامی دنیارا انجام داده چنانکه آرزوی مارشال فن ور در گلتز فرمانده معروف آلمانی را هم که ازسرداران معروف جنگ بین الملی ۱۹۱۴ — ۱۹۱۸ — بیبا شد درده قرن قبل ازاو انجام داده است .

فن در گلتز گفته است که : ((آنکسی که راجع به تاکتیک واستراتژی چیز مینویسد باید خود را وادار کند که یک تاکتیک واستراتژی ملی بنویسد یعنی تنها طرف استفاده ملتی بیا شد که برای آن نوشته شده است .))

گرچه تاکتیک واستراتژی (شیوهٔ کارزار) فردوسی میتواند طرف استفاده ، تمام ملل واقع گردد ولی بدیهی است آنطوریکه اهالی این سرزمین که به زبان خود شان مطلبی را می بینند از آن استفاده خواهند نمود ممکن است سایرین با ترجمه آن نتوانند بهمان اندازه نتیجه ها پدید دارند .

بدین نامه شهریاران پیش	بزرگان وجنگی سواران بیش
همه بزم ورزم است ورای سخن	گذشته بسی کارهای کهن

وخوشبختانه نظمی را که فردوسی در ۱۶۴ سال قبل باتمام رسانیده هنوز کاملا مفهوم وآنقدرها محتاج به مراجعه به کتاب لغت نیست . درصورتیکه کتابهای اروپائی زمان فردوسی را تصور نمیکنم محققین ومطلعین خودشان هم بسهولت بتوانند درک کنند و اینهم یکی از شاهکارهای فردوسی ووطن ما هردو بیبا شد .

بنا بشرح مراتب مذکوره اکنون که این مختصر کتاب گرد آوردهٔ خودرا به انجام می رسانم بنام قدردانی ازعظمت نبوغ نظامی حضرت فردوسی طوسی چند پیشنهاد ذیل را تقدیم نموده انجام آنرا تا موقعی که به تقدیم کتابهای بعدی خود موفق خواهم شد (که درهمین زمینه تنظیم شده ومشتمل بر طرحهای مختلف جنگی فردوسی راجع به

تقسیم مناطق لشگری ایران و پیش‌بینی طرق مختلفه دفاع مملکت و قواعد مهم دیگر لشگرکشی (استراتژی) و شیوهٔ کارزار راویها شد) از پیشگاه شاهنشاه معظم ایران اعلیحضرت اقدس رضا شاه پهلوی ارواحنا فداه استدعا مینمایم

پیشنهاد اول ــ همانطوریکه برای این کتاب اسم گذارده شده است از این به بعد فردوسی را درهمه جا حتی درکتیب بنام سپهبد فردوسی طوسی بنامند . زیرا کاملا ثابت شد که حقا بزرگترین فرماندهان نظامی بوده و از هر حیث ـ شایسته این مقام ارجمند و سپاهیگری میباشد .

پیشنهاد دوم ــ در قشون شاهنشاهی از هر صنفی لا اقل یک فوج بنام فردوسی موسوم و نامیده شود .

پیشنهاد سوم ــ تحت نظر متخصصین فن پیلمهای مختلف از داستانهای شاهنامه تهیه شود همچنین قطعات تاتری که شامل نصایح و دستورات فردوسی باشد ـ تدوین و درمعرض نمایش بگذارند (زیرا این قسمت سینما و تآتر فعلا جزو بهترین مدارس بشمار میرود که توسط اینها میتوان نکات مهمی را بجامعه تعلیم داد .)

پیشنهاد چهارم ــ تحت نظر انجمن صلاحیت‌داری شاهنامه دقیقا مطالعه و از روی آن طرز اقتباس و عملی شود که بنی نهایت جالب توجه بوده و بعلاوه عظمت کشور ـ باستانی ایران را درخاطر علاقه‌مندان به این آب و خاک بهتر و بیشتر مجسم میسازد مثلا درموقع دفیله علاوه برآنکه فعلا فرمانده، قسمت نزد دفیله گیرنده میایستد مقرر شود طبق شرح شاهنامه بیرق نیز تا عبور قسمت نزد فرمانده، قسمت بماند ـ و بعلاوه ـ

و بعلاوه هزاران مفردات دیگری که موجود است ذکر آنها در اینجا فعلا بی مورد میباشد همچنین اغلب اصطلاحات فعلی ما از نظامی و غیره به لغاتیکه در شاهنامه درج است و همه جا کتب و اصطلاحات تبدیل گردد از قبیل :

اصطلاحات معموله	اصطلاحات پیشنهادی
تاکتیک	شیوه کارزار
گازجنگی	دود زهر
خیلی خوب	آفرین
بیرق	درفش
خندق و سنگر	کنده
سیم خاردار	خسک
کشیک‌چی	نگهبان
راپرت	آگهی
قوای عمده	قوای قلب
قرارگاه عمومی	قلبگاه
دیده‌ور	رهنمون
امربر	فرستاده
تعرض	پیشدستی
دفاع	درنگ

مأمور کسب اطلاعات	کارآگه
نقشه	گیتی نما
آرا بشر عمیق	آکنده
تدبیر متخذه	نیرنگ
سرنیزه	سنان
حمله	تاخت
سلامت باد — پاینده باد	انوشه باد
مسلسل	کمان چرخ
صبحگاه	پگاه
شامگاه	پسین
خانواده	دوده
وطن	بوم و بر
زمین زراعتی	کشتمند
صندلی	زیرگاه
ساختمان	برآورده
توبیخ	پیغاره
شهرستان	شارسان
خرابه	خارسان
باپکار	گیرنده مالیات

وغیره .

پیشنهاد پنجم — انتخاب اشعاریکه شامل نصایح رزمی میباشد برای نصب در استراحتگاه افراد نظامی و وادار کردن آنها به حفظ نمودن آن اشعار.

پیشنهاد ششم — دخالت دادن همین کتاب که از لحاظ نظامی مختصر شده شاهنامه میباشد در دروس مدرسه صاحبمنصبی و در مواقع مناسب ذکر شواهد تاریخی نظامی از روی مندرجات آن .

درخاتمه با تقدیم درود به روان پاک سپهبد فردوسی طوسی بوسیله گفتار شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی درباره آن بزرگوار این کتاب را ختم و توفیق در انجام دیگر منظوره را آرزو مینمایم .

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت بر آن تربت پاک باد

طهران ، سال ۱۳۱۲ احمد بهارمست صاحبمنصب لشکر دوم گارد پیاده ، مرکز



